

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری بخش ششم

اسکیت ها (سکایی ها یا ساک ها)

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۳۰ سرطان (تیر) ۱۳۹۴

یادداشت: چون در باره توران مقاله جداگانه یی نوشته ایم، و این نوشته چندی پیش در همین سایت "خراسان زمین" به نشر رسیده است، از این رو خواهمندیم پیش از خواندن نوشته دست داشته، آن را بخوانید. **در واقع مقاله «توران: از افسانه تا واقعیت بخش پنجم است.** از همین رو، نوشته دست داشته را زیر نام «بخش ششم» آوردیم.

توده های تورانی یا سکایی ها (اسکیت ها) چه از دید تاثیر گذاری بر فرهنگ و تمدن و شیوه زندگانی و چه زبان و تبار توده های ایرانی و چه در شکلگیری تحولات و دگرذیسی های سیاسی در منطقه، نقش چشمگیری داشته اند. از این رو، در این بخش می کوشیم تا با این توده ها آشنایی همه جانبه بیایم.

به گواهی همه داده های علمی، از دید نژادی و تباری و زبانی یا ایرانیان و آریایی ها در کل همیشه و همخاستگاه اند. تنها تفاوت میان ایرانیان و تورانیان در شیوه زندگانی آنان بوده است. یعنی ایرانیان پس از سرازیر شدن به پشته ایران، فرهنگ زمینداری بومیان سیه چرده را پذیرفتند. اما برادران تورانی شان به شیوه زندگانی کوچروی و چادرنشینی و دشت نوردی ادامه دادند و شیوه اقتصادی و فرهنگ نوی را آفریدند که اقتصاد دامداری بود. از سوی دیگر، ایرانیان در آینده آیین زرتشت را پذیرفتند. در حالی که تورانیان کماکان به آیین نیایی شان پابند ماندند. گذشته از همه این ها، در درازای نزدیک به یک هزار سال (از 3500 سال تا 2500 سال پیش از امروز) پیوسته میان توده های تورانی و ایرانی نبردهایی

روان بود که در واقع مبارزه میان دو شیوه تولیدی مختلف بود که در شاهنامه فردوسی بازتاب یافته است.

برگرفته هایی از کتاب: «از اسکیتا تا هند- آریایی های قدیم: افسانه ها و تاریخ»

پدیده های قطبی، آریایی ها، اسکیت ها، سارمات ها و...

بونگارد-لوین و ادوین گرانٹوفسکی

اسکیت ها:

«در بسیاری از نواحی اوکراین، قزاقستان، دشت های ولگا- اورال و آلتای، می توان گورگان های قدیمی را دید که متعلق به اسکیت ها و قبایل خویشاوند با آن ها بودند. به یاری کاوش های گورگان های اسکیت ها، مواد بس ارزشمندی به دست آمده است که امکان می دهند در باره شیوه زندگانی، ساختار اجتماعی، پندارهای مذهبی، فرهنگ و هنر باشندگان قدیم این سرزمین داوری کرد.

در موزه های کشورهای مختلف، به ویژه در کاخ موزه ارمنیژ (در سانکت پتربورگ) و گنجینه زرین آن، یادمان های هنری به دست آمده از گورگان های اسکیتی نگهداری می شود. بسیاری از آن ها به استیل یا سبک نامهند «جانوری» (فیگورها یا هیکل ها یا تصاویر جانوران) ساخته شده اند. برخی از این ساخته های جالب، بینندگان را با هنروری و اوستادی آفرینندگان خود، برازندگی، زیبایی و پرداز خود در شگفتی اندر می سازند. دلچسبی به این یادمان ها هم در میان کارشناسان و هم در میان محافل گسترده کسانی که به هنر ارزش و بهای فراوان می دهند، بسیار است. مگر، تا کنون پاسخ نهایی به پرسش ها در باره خاستگاه ها و راه های تکامل و منشای اولیه این هنر ها داده نشده است.

یادمان های سبک جانوری هنوز در سده های هژدهم - نوزدهم به پیمانۀ گسترده پس از بازیافت های باستان شناسان در گورگان های بزرگ اوکرایین و قفقاز شمالی شناخته شده بودند. در جریان زمانی دراز، بسیاری از دانشمندان می پنداشتند که این یادمان ها برای اسکیت ها و رهبران شان از سوی استادان یونانی شهرهای کرانه های شمالی دریای سیاه و گاهی هم خود بومی ها تهیه می شدند.

اما یافته های نمونه های این سبک به گستره اوکرایین و شمال قفقاز محدود نمی شود. منطقه گسترش آن ها به دوردست ها در خاور تا آسیای میانه، پامیر، آلتای و سایان پهن می باشد. در آلتای به یمن یخبندان های دایمی، زیر دیواره های سنگی بناهای گورگان ها نه تنها اشیای فلزی، بل نیز مصنوعات ساخته شده در سبک جانوری، تصاویر شگفتی برانگیز به روی اشیایی از چوب، چرم و پارچه ها و حتا به روی اجساد خالکوبی شده رهبران حفظ گردیده اند.

هر کشف تازه، چنین بر می آید که پژوهشگران را به سوی رخنه و نفوذ به اسرار هنر اسکیتی می کشانند. مگر، دیدگاه ها در باره منشای آن، متنوع باقی مانده است.

به سال 1947 در نزدیک زیویه در خاور شهر سقز در شمال باختری ایران، پس از توفان و بارش سنگین و وزش بادهای تند و روان شدن سیل، بخشی از یک تپه فرو ریخت. باشندگان بومی در فردای آن، در آن جا شمار فراوان اشیای زرین و سیمین و ساخته هایی از عاج فیل را یافتند. این بود که بازار کندوکاو های خود سرانه و خرید و فروش اشیای عتیقه در آن جا گرم شد. با این هم، موزه تهران موفق شد بخش شایان توجهی از اشیای به دست آمده را بخرد و گرد بیاورد. اما شمار بسیار دیگر از این اشیای بینظیر هنری برای فروش به امریکا و اروپا برده شدند. به باور شماری از دانشمندان، اشیای یافت شده که به نام «گنجینه سقز» شهرت یافته است، در اصل مربوط به آرامگاه یکی از پیشوایان برجسته بود که در اواخر سده هفتم پ.م. در این جا به خاک سپرده شده بود. او کی بود؟ چه کسی را می توان سازنده یادمان های هنری پیدا شده دانست؟ این ها پرسش هایی بودند که در برابر پژوهشگران قرار گرفته بودند.

محل یاد شده در آن هنگام، در گستره پادشاهی مانی قرار داشت - همسایگان و حریفان آسوری های مخوف. شمار بسیاری از اشیای «گنجینه»، آشکارا به پیوند آن ها با آسوری ها گواهی می دهند. گروه دیگری از اشیاء با سنت های بومی ساخته شده بودند. اما شگفتی زدگی دانشمندان وقتی هویدا شد که چنین برآمد که بسیاری از اشیاء دارای انالوگ های بیخی دیگری برآمدند - در جهان اسکیت ها و برخی از آنان از روی سیمای کلی خود تقریباً نقاشی ها و ویژگی های گورگان های اسکیتی اوکرایین و قفقاز شمالی را تکرار می کنند.^۱

^۱. برای مقایسه با آن چه که پژوهشگران ایرانی در زمینه نوشته اند، برش هایی از چند نوشته در زمینه را با اندک ویرایش از کهکشان انترنتی می آوریم:

«ریشه کلمه سقز - مرکز استان کردستان - بر می گردد به به واژه سکا !
در مورد وجه تسمیه سقز گفته می شود که این شهر با نام ایزیرتا در نخستین اتحاد ماد، پایتخت مادها بود. سرکردگان ماد در پیرامون شهر استحکاماتی برای خود ساختند که از آن جمله زیویه و قپلانتوی کنونی (آدامائیت) را می توان نام برد. در این زمان سارگن دوم پادشاه آشور به سرزمین ماد تاخت، مادها شکست خوردند و ایزیرتا، زیویه و آدامائیت را ویران کرد. پس از آن سکاهای به تجدید بنای این شهر پرداختند و سقز را به نام اسکیت (ساکز) به عنوان پایتخت خود برگزیدند. نام امروز سقز را نام قوم سکه - سکا - اسکیت - سکز، به یادگار مانده است و سکز همان ساکز است.»

(منبع: سایت iausanandaj.ac.ir)

«سَقَز (به کردی: Seqiz) یکی از شهرهای شمال باختری ایران در استان کردستان است که در شمال غربی سنندج و در فاصله ۱۹۸ کیلومتری آن واقع است. از شمال به آذربایجان غربی (شهر بوکان)، از غرب به شهر بانه، از جنوب به منطقه سرشیو و مریوان، و از شرق به تکاب افشار منتهی می شود.

هوخشتره، بزرگترین پادشاه ماد، در ده سال نخست حکومتش موفق شد که رابطه اش را با پادشاه سکاهای - پروتوتیس، به اتحاد متقابل تبدیل کند. هوخشتره ارتشش را به دو بخش پیاده نظام مجهز به نیزه و سواره نظام تیرانداز (شکلی که از سکاهای آموخته بود) تقسیم کرد و دولت نیرومندی در ماد تشکیل داد. در روزگار هووخشتره، پس از انقیاد سکاهای در ماد، گروهی از سکاهای را به غرب ماد کوچاندند و این سرزمین را به نام آنان سکزی یا ساکز خواندند که اکنون به سَقَز معروف است.»

«دژ باستانی زیویه:

از روی منابع هر چند هم انگشت شمار مکتوب، مدت ها پیش روشن شده بود که اسکیت ها در سده هفتم پیش از میلاد، به آسیای صغیر آمده بودند. نظر به حکایت هرودوت (در سده پنجم پ. م.) آن ها از راه قفقاز به این جا آمده بودند- از راه کرانه های دریای کسپین. دولت های قدیم خاور زمین، از همان آوان پدید آیی اسکیت ها، قدرت رزمی سواره نظام اسکیت ها را احساس کرده بودند. سواران اسکیتی به گونه ناگهانی به جاهای مختلف پدیدار شدند- از ایران و آسیای صغیر تا مرزهای مصر- جایی که فرعون پاسامیتیک

این قلعه بر روی تپه یی به ارتفاع 140 متر در فاصله 42 کیلومتری شهر سقز و نزدیک دیواندره و در حاشیه روستایی به نام زیویه قرار دارد که در سال 1947 میلادی به طور اتفاقی کشف شد. این بنا به محیط پیرامون اشراف کامل دارد و با توجه به بقایای ستون هایی در قسمتی ایوان مانند به نظر می رسد مرکز حکومت و امن گاه منطقه برای حاکم وقت بوده است.

از حفاری های این تپه، که غالباً در گذشته و به طور غیرمجاز صورت گرفته بوده، اشیای زیادی به دست آمده که بعضی از آن ها در موزه های داخلی و بسیاری هم در موزه های خارج از کشور نگهداری می شوند؛ از جمله اشیاء به دست آمده، قطعات عاج منقوش است که نقوش حیوانی و صحنه شکار اساطیری روی آن ها حک شده و از ارزش ویژه یی برخوردار است. از روی دو نمونه از آن ها، نقش برجسته آیدر سنندج طراح، بزرگ نمایی، و ساخته شده است. گردنبند طلا و سر عقاب طلایی از دیگر نمونه های اشیاء کشف شده تپه زیویه هستند که از ارزش زیادی برخوردارند.

وقتی روستاییان گُرد، غلاف های مفرغی و بشقاب های نقشدار کهنسال را از دل طبیعت پیدا می کردند، هیچ نمی دانستند که در واقع گنجینه یی گمشده از تباری افسانه یی را یافته و به تاریخ معرفی کرده اند؛ تا آن جا که باستان شناس نامی- رومان گیرشمن در کتاب خود می نویسد: «ما معتقدیم که این داستان سکاییان به وسیله کشف تصادفی که اخیراً توسط روستاییان در نزدیک شهر سقز، در جنوب دریایچه ارومیه به عمل آمده، مجسم شده است.» سر بر آوردن گنجینه یی از دل خاک روشنایی کمرنگی بر ابهام انبوه افسانه های کهنسال پاشید، افسانه هایی که قهرمانانش جنگجویانی بودند که ارمیای نبی در تورات «هلاک کننده امت ها» خوانده بودندشان! گنجینه یی متعلق به همان قوم مشهور به ماساژت ها که تنها شکست دهندگان کوروش بودند و کاسه سر پادشاه رزمنده را جام شراب خود ساختند؛ اردوهای غارتگر از سواران جنگجوی آریایی، قوم پاره پاره یی که پیوسته آشوب می آفریدند و هنگامه به پا می کردند، می ریختند و می پاشیدند و می گریختند.»-گک.

(Psamtik) برای اسکیت ها باج آورده بود. پادشاه آسوری ها اسرهaddon (به عربی - اسرحدون) در پی اتحاد با اسکیت ها بود و می خواست دختر خود را به زنی پادشاه اسکیتی - پارتوت بدهد. مادها و دیگر قبایل غربی هم در وابستگی از اسکیت ها قرار گرفتند.

تسلط اسکیت ها بر آسیای صغیر به روایت هرودوت، آن گاه پایان یافت که پادشاه مادی - کیاکسر (585-625 پ. م.) با فراخواندن سران اسکیت در جشنی، خائنه آنان را سر به نیست کرد.

دقیق روشن نیست که مرکز بودوباش اسکیت ها در هنگام لشکرکشی های شان بر آسیای صغیر در کجا قرار داشت. آیا در آن جا، کدامین کشور و دولت و پادشاهی هم داشتند یا نه؟ متون آسوری بر حضور اسکیت ها در کشور پادشاهی مانوی گواهی می دهند. از همین رو، دانشمندان اکثر می پندارند که گنجینه سقر، آرامگاه یکی از رهبران اسکیتی بوده است.

اشیای اسکیتی از «گنجینه»، آوند مهمی است به سود تیوری در باره ریشه های آسیای مقدمی هنر اسکیتی و سبک جانوری پیکره پردازی آن. مدافعان این تیوری می پندارند که مبانی سبک جانوری در دوره حضور اسکیت در آسیای مقدم از سوی آنان پذیرفته شده بود. سپس، بعد از بازگشت ایشان به میهن، سبک پیکره سازی جانوری اسکیتی در سراسر جهان کوچروان استپ های اروآسیا پخش گردید.

اما این دیدگاه، به هیچ رو، دیدگاه پذیرفته شده از سوی جمهور دانشمندان نیست. هواداران اندیشه دیگر، به موادی تکیه می زنند که در هنگام کاوش ها در مناطق خاوری «جهان اسکیتی» کشف گردیده اند. در این جا، بسیار دور از قفقاز و کرانه های دریای سیاه، یادمان های سبک جانوری شناخته شده اند و برخی از آنان، از گورگان های قزاقستان خاوری و تووا، از سوی دانشمندان یا قدمت سده های هفتم و یا حتا هشتم پ. م. تثبیت گردیده اند (مانند گورگان ارژن در تووا). از این رو، مخالفان فرضیه آسیای مقدمی تاکید می ورزند که منشای سبک جانوری اسکیتی به گونه مدلل تعامل آن را با آسیای صغیر توضیح می

دهد. این سبک، از بخش ها و گوشه های مختلف جهان اسکیت ها بدون بستگی از لشکرکشی اسکیت های اروپایی به خاور نزدیک و تا بازگشت آنان به استپ های جنوبی روسیه، حضور داشت. مصنوعات اسکیتی «گنجینه سقز» چنین بر می آید که به فرمایش و سفارش پیشوایان اسکیتی تهیه شده بودند و یا هم مطابق سنت های موجود هنر اسکیتی ساخته شده بودند. درست مانند این که پسان ها بسیاری از اشیا را برای اسکیت ها ساختند.

اما جرو بحث ها در این جا پایان نمی یابند. در مقابل آوندهای آورده شده در بالا، تاکید می ورزند که قدمت گورگان های قزاقستان خاوری و تووا بس گمانه یی و تخمینی اند و در آسیای صغیر، و به ویژه در غرب ایران، اشیایی که با قدمت سده های نهم و هشتم کشف شده اند، به شکل همانند با ویژگی های سبک جانوری اسکیتی ساخته شده اند.

این گونه، مساله در باره ریشه های هنر اسکیتی در کل و سبک پیکره پردازی جانوری آن علی الخصوص، در باره مناطق و منشای پدیدآیی اولیه آن ها به پیمانه بسیار همچون معما مانده اند. چنین می نماید که سبک جانوری، تقریباً همزمان در سراسر گستره پهناور جهان اسکیتی پدید آمده باشد. مگر در این ساحات، هنوز یادمان های هنری یی که از روی آن بتوان به گونه مستقیم خصوصیات سبک جانوری را نتیجه گیری کرد، به دست نیامده است. شاید به این سبک، در قدیم ها موجود بود. اما پیش از این دوره ها در اشیایی که از چرم یا چوب ساخته می شد و یا هم به روی پارچه ها نقاشی و کنده کاری می شد. اما دردمندانه، چنین ساخته هایی حفظ نمی شوند و از همین رو هم نمی توان آن ها را در گورستان های کهن بازیافت. و یا هم به راستی، پیدایش سبک جانوری را بایسته است در گام نخست با حضور اسکیت ها در آسیای مقدم مرتبط دانست؟

در هر صورت، این یک فاکت است که در جنوب خاوری اروپا، سر از اواخر سده های هفتم- اوایل سده ششم پ.م. اشیایی به سبک جانوری پدید می آیند. چنین ساخته هایی در گورگان های کرانه های شمالی دریای سیاه و حومه کوبان یافت شده اند- همراه با اشیای کشف شده در آن جا که برای سبک آسیای مقدمی (اورارتی، آسوری، مانی و...) تیپیک

اند. این گورگان ها، چنین بر می آید که بر روی آرامگاه های آن پیشوایان اسکیت ها که در گذشته به آسیای صغیر لشکر کشی نموده بودند، برپا شده اند.

درست همین قبایل جنوب خاوری اروپا و کرانه های شمالی دریای سیاه، خود را به نام اسکیت ها می خواندند (مردم آسیای صغیر هم ایشان را به همین نام می شناختند). پسان ها، یونانیان این نام را بر دیگر قبایل استپ های اروپا که دارای شیوه زندگانی فرهنگ و اقتصادیات همانندی بودند، تعمیم دادند.

اسکیت های باشنده کرانه های دریای سیاه، اتحادیه های نیرومند سیاسی را به میان آوردند که در رهبری آن اسکیت های «قبیله شاهی» قرار داشت. در اواخر سده ششم پ. م. داریوش یکم، پادشاه دولت نیرومند هخامنشی، تلاش های نافرجامی را برای تسخیر کشور اسکیت ها به خرج داد.

به گزارش هرودوت، که بسیاری از حکایات او در باره اسکیت ها بود، داریوش با حمله بر سپاهیان اسکیتی، ناگزیر گردید سرانجام با گریز از دست آنان، جان خود را نجات دهد و زخمیان و بنه خود را در میدان کارزار رها کند و جا بگذارد.

اسکیت ها و سارمات ها، الن ها و اوست ها:

هنوز در سده نهم میلادی کنکاش های داغی بر سر آن که اسکیت ها به کدام زبان سخن می گفتند، روان بودند. در پاسخ، گمانه زنی های بسیار مختلفی ارائه می شد. برای مثال، گفته می شد که اسکیت ها متعلق به توده های تورکی یا مغولی اند. اندک زمانی گذشت تا این که روشن گردید که زبان اسکیت ها متعلق به شاخه هندوایرانی خانواده زبان های هندواروپایی است. در آغاز، چنین نتیجه گیری یی بر مبنای آنالیز برخی از نام های اسکیت ها انجام شد که در آثار مولفان عهد عتیق آورده شده بود. دانشمندان تثبیت نمودند که این نام ها ایرانی هستند. چون از کلمه هایی ساخته شده اند که برای پژوهشگران از روی مکتوبات ایرانی قدیم («اوستا» و...) شناخته شده اند.

مرحله مهم در مطالعه زبان باشندگان قدیمی جلگه های کرانه های دریای سیاه - اسکیت ها و سارمات های خویشاوند با آنان - آنالیز زبان شناختی نام های کسان، بازتاب یافته در کتیبه های یونانیان در شهرهای هلنی شمال دریای سیاه بود. این سنگنبشته ها را که دارنده مواد بسیار غنی انوماستیک (onomastics نام شناسی) بودند، دانشمندان روسی مانند اکادمیسین و. و. لاتیشیف به گونه مفصل پژوهش و معرفی نمودند. در پهلوی نام های یونانی، در این سنگنبشته ها، شمار فراوان نام های دارای خاستگاه های دیگر هم یاد آوری می گردد که متعلق به باشندگان بومی غیر هلنی بودند. در میان آن ها هنوز در سده نهم شمار فراوان نام هایی بی چون و چرا و تردید، ایرانی دیده می شوند. خدمت بزرگی را برای تثبیت این فاکت، دانشمند روسی - میلر (1848-1913) انجام داد. او توانست همچنین نزدیکی ویژه زبان قبایل اسکیتی - سارماتی را به یکی از زبان های معاصر ایرانی - زبان اوستی ثابت بسازد. میلر، ارثیه علمی بزرگی را در پژوهش زبان فرهنگ فلکلور و حماسه مردم اوست بر جا گذاشت.

مطالعه انوماستیک (ریشه یابی نام های کسان و نامجاها) اسکیتی - سارماتی همچنین در سال های دهه های پسین پیروزمندانه ادامه یافت. شمار نام هایی که به گونه موثق دارای ریشه های ایرانی اند، به پیمانه بسیاری به یمن پژوهش های دانشمند آلمانی - فاسمیر، خاورشناس مجار - هارماتی و پیش از همه - ایران شناس گرجی - آبایف که معانی یک رشته کامل نام های اسکیتی نامفهوم در گذشته را کشف کرد، افزایش یافتند. نتایج پژوهش ها را او در کتاب «زبان اسکیتی» و در دیگر آثارش در زمینه تاریخ، زبان و فرهنگ اوستی تعمیم بخشید.

در کنار نام های کسان و قبایل، دانشمندان نام های کهن جغرافیایی در سرزمین های اسکیت ها را تجزیه و تحلیل کردند. تا عصر حاضر، چنین رودهایی چون دُن، دنیپر و دنیستر، دارای نام هایی اند که با جهان قدیم اسکیت پیوند دارند. ریشه این نام ها به کلمه «دانو» (پسان تر - «دان») - به معنای رودخانه سر می کشد که در دیگر زبان های ایرانی شناخته شده اند. هم در زبان «اوستایی» و هم در زبان معاصر اوستی («دون» - به معنای رودخانه و آب است).

در ادبیات عهد عتیق، رود دُن همواره به نام «تاناییس» خوانده می شود. تاناییس، نیز با کلمه «دان» (تان) پیوند دارد. در شالوده نام معاصر رود دنیپر (که در روسی قدیم به شکل دنپِر تلفظ و نوشته می شد)، همین گونه، شکل قدیمی تر «دان-پَر» (دَن پَر) هست (که شکل یونانی آن داناپریس بود) - «رود خانه عمیق». از کلمه دان همین گونه، نام دنیستر (که در روسی قدیم «دنستر» تلفظ می شد) ساخته شده است که تاریخ نویسان بعدی عهد عتیق و بیزانتینی آن را به شکل «داناستریس» نوشته اند. نام رودخانه پروت که در باره آن هرودوت گزارش می دهد، که به زبان اسکیتی «پوراتا» خوانده می شود، با «فورد» اوستی پیوند دارد که به معنای رودخانه بزرگ یا دریا است. (حرف «ف» اوستی معاصر، به گونه قانونمند به حرف قدیمی تر «پ» و حرف «د» اوستی به حرف قدیمی تر «ت» سر می کشد).

هرودوت از دیگر رودهای سرزمین اسکیتیا هم نام می برد (البته، نه همه آن ها اکنون نام های خود را حفظ نموده اند). برای مثال، نام پانتیکاپا (شاید اینگودیتس - یکی از شاخه های رود دنیپر) که متشکل از کلمه های «پانتی» («راه») و «کاپا» به معنای «ماهی» است. کلمه پانتی در بسیاری از زبان های هندواروپایی وجود داشت. از جمله زبان های ایرانی و هندی. «کاپا» تنها در زبان های ایرانی (از جمله زبان اوستی) که با زبان اسکیتی خویشاند اند، دیده می شد.

نام «راه ماهیان» در عهد قدیم به گمان بسیار به آبنا ی کیرچ هم اطلاق می شده است که در کرانه آن کالونی یونانی «پانتی کاپای» تاسیس شده بود (این شهر را باستان شناسان روسی به دقت مطالعه کرده اند). هنوز در دوره اسکیتی، دریای ازوف و آبنا ی کیرچ با داشتن ماهیان فراوان بنام و پر آوازه بودند. در این باره، بارها در منابع عهد عتیق یادآوری می گردد. برای مثال، دئموسفئند (در عربی - دیموستینیس - Demosthenes) در سخنرانی های خود بارها در باره کشتی هایی که بار شان ماهی های شور (نمک زده) بود، و از پانتی کاپای می آمدند، حکایت می کرد.

خود نام دریای سیاه هم سر به عهد بسیار قدیم اسکیتی می کشد. نام عادی یونانی قدیم آن - پونت ائوکسینی (Pontus Euxinus) یعنی «دریای مهمان نواز یا مهمانپرور» بود. در این

حال، نام قدیمی تر آن، اوکسینوس (akseynos) بود که به یونانی «بیزار از مهمان» («گریزان از مهمان» یا «مهمان ستیز») می شود. از همین رو بوده است که شاعران یونانی پیندار، تراگیك، ائوریپید و.... دریای سیاه را «پونت اکسینی» می خواندند. این نام، از نام اخشیانا یا اخشینا گرفته شده است. چون در زبان یونانی حرف «ش» نیست، از این رو، «ش» به «س» تبدیل شده است. این کلمه در بسیاری از زبان های ایرانی به شمول اوستی دیده می شود که به معنای «تیره و تار»، تیره - خاکستری (سیاهوش) است. در این جا بی تردید، سخن بر سر یک هم آوایی یا همانندی ظاهری نیست، بل که بر سر پیوند مستقیم نام یونانی «اکسینوس» و کلمه ایرانی «اخشاینا» است. شناخته شده است که در عهد قدیم در ایران، دریای سیاه را به نام دریای «اخشین»^۲ می نامیده اند که به نوبه خود از کلمه قدیمی تر اخشاینا گرفته شده بود.

این و شمار بسیاری دیگر از داده ها، تردیدی در آن بر جا نمی گذارند که اسکیت ها و سارمات ها متعلق به توده های ایرانی زبان بوده اند. دانشمندان افسانه ها و حکایات به یادگار مانده از نویسندگان عهد عتیق را، مورد عمیق ترین تجزیه و تحلیل ها قرار داده اند. در نتیجه، مشترکات بسیار زیادی در عرصه های مذهبی، اسطوره یی و حماسی میان اسکیت ها و دیگر توده های هندوایرانی باشند در هند، ایران و آسیای میانه روشن گردیده است و اکنون هم در حماسه ملی اوست ها - «نارت ها»، سوژه ها و نهادهایی که همخوانی مستقیمی با ادبیات قدیم هند و ایران می یابند، حفظ گردیده است. در نارت ها همچنین رد پای بسیاری از مختصات بازتاب دهنده تصورات مذهبی و اسطوره یی و ویژگی های مشخص زیستار و عادات سنتی اسکیت ها به مشاهده می رسد.

با سیر به اعماق سده ها، می بینیم که چه نقش مهمی را قبایل ایرانی زبان در تاریخ گستره جنوبی کشور شوروی بازی نموده بودند. در دوره های بعدی عهد قدیم و اوایل سده های میانی، در بیزانتین و اروپای غربی آن ها به نام الن ها معروف بودند (فراموش نشود که نام آلن، درست مانند نام خودی اوست ها در اثر حماسی شان - «الون» [آلان در شهنامه] -

^۲. اخشین - شهری است در پارس که یاقوت حموی هم به آن اشاره کرده است. - گ.

گک.] نیز از کلمه های اریا و اریانا گرفته شده است که در لهجه های سارماتی- النی، الن تلفظ می شود. در گاهنامه های روسی، آن ها را به نام «یاس ها» خوانده اند.

در عهد مهاجرت کبیر توده ها، در مرزهای عهد باستان و سده های میانی، گروهی از قبایل النی به دور دست ها در غرب رخنه کردند. آن ها در گستره فرانسه، اسپانیا، و شمال افریقا به جنگ ها پرداخته بودند. رخدادهای این عهد، و اعصار بعدی الخ تا فتوحات مغول ها، نقشه تباری جلگه های گستره اروآسیا را از ریشه دگرگون ساختند: قبایل و طوایف ایرانی زبان باشند این جا با قبایل و طوایف تورکی زبان مانند پیچینیگی ها، پولوفی ها، ازبیک ها، ترکمان ها و قزاق ها آمیزش یافتند.

در عهد باستان در این استپ ها اساسا قبایل ایرانی زبان بسر می بردند. در آن هنگام، سارمات ها و الن ها را هم زیر نام عمومی اسکیت ها می خواندند. اما به گونه خاص چنانی که پیشتر هم گفتیم، گروه قبایل جنوب خاوری اروپا به نام «اسکیت» یاد می شدند.

شب های قطبی در آن سوی سرزمین اسکیتیا:

درست در باره این قبایل اسکیتی که با جهان هلنی (یونانیان) تماس های تنگاتنگ داشتند، مفصل ترین اطلاعات در ادبیات عهد باستان بر جا مانده است. ما از این نبشته ها در باره جوانب مختلف زندگی اسکیت ها و فرهنگ شان آگاهی می یابیم. اسکیت ها سرودهای حماسی بسیار و پنداشت های پیچیده اسطوره یی و مذهبی داشتند. در این باره می توان حتا از روی سطور کنده کنده و پراکنده جداگانه بازمانده از آثار مولفان عهد عتیق، داوری کرد.

درست در میان این پاره های رنگ پریده حماسه های اسکیتی که به گونه تصادفی به ما رسیده اند، ناگهان موازی هایی با حکایات هندی در باره «کشورهای قطبی» می یابیم. برای مثال، هرودوت می نویسد که به گزارش اسکیت ها و قبایلی که در پشت آنان در دوردست ها در شمال می زینند، آدم هایی هستند که «شش ماه در خواب اند». این عبارت کوتاه گواه بر آن است که در حکایات قبایل اسکیت، از مناطق شمالی یادآوری می شود- جایی که شب ها نیم سال ادامه می یافته است و به راستی هم در ادبیات عهد باستان در این باره

اطلاعات مفصلی آمده است. در این آثار، در باره کشوری سخن گفته می شود که در شمال اسکیتیا قرار داشت - در آن سوی مناطق فرورفته در ظلمت سهمگین و بسیار سرد و ترسناک که در معرض وزش بادهای «منجمد و یخزده» شمال قرار داشت. کشوری که در آن روز، نیم سال به درازا می کشد. در بامداد این روز، باشندگان آن کشت می کنند و در نیم روز می دروند و شامگاهان میوه های درختان را می چینند.

پومپی میلی - جغرافی دان روم (سده یکم پ. م.) در کتاب «شرح زمین» (وصف الارض) (که مبتنی بر بسیاری از آثار قدیمی تر بود)، در باره مناطقی سخن گفته بود که در آن ور کشور اسکیتیا «در خود قطب قرار دارند»: «در آن جا، خورشید، همه روزه مانند ما برآمد و نشست نمی کند. مگر، هنگامی که برای بار نخست در هنگام اعتدال بهاری برآمد، تنها در هنگام پاییز، غروب می کند. این گونه، در آن جا شش ماه آزرگار روز و به همان اندازه پیهم شب می باشد».

بینیم که طبیعت شناس پرآوازه و نامدار - پلینی (سده یکم میلادی) در باره کشورهای آن سوی شمال اسکیتیا چه نوشته بود:

«در این جا، نیم سال روشنی است ... خورشید یک بار در سال، در هنگام «آفتاب برآمد» تابستانی، طلوع و یک بار هم در هنگام «آفتاب نشست» زمستانی، غروب می کند».

بی مهابا تقریباً به گونه دقیق، برشی از فصل نخست «قوانین مانو»ی هندی در باره کشوری که در آن، سال متشکل از شب و روز است، به خاطر می آید: «روز - حرکت آفتاب به سوی شمال و شب - حرکت آن به سوی جنوب است».

داده های ادبیات کهن هندی در باره کشوری که در آن آفتاب تنها یک بار در سال می برآید و نیم سال می درخشد، و پرتوفشانی می کند، و در نیمه دوم آن، تاریکی شب بیداد می کند؛ به گونه برابری با آوردن گواهی ها در باره اسکیتیا، همخوانی، همپوشانی و هماهنگی دارد.

در این جا، باز هم این پرسش مطرح می گردد که پیشتر در پیوند با تصورات قطبی هندی های قدیم به میان آمده بود: آیا این تصورات، استنتاجات، تاویل ها و برداشت های ذهنی و بازیافت های تفکرات و اندیشورزی های علمی نیستند؟

ما چنین اندیشورزی هایی را برای مثال، در نوشته های پلینی می بینیم. اما درست مانند ریاضیدانان و اخترشناسان هندی، تنها موجودیت اطلاعات همانند قبلی را توضیح می دادند. دانشمندان عهد باستان یونان نیز داده های سنت های قدیمی تر را طبق شناخت های جغرافی و نجومی عصر خود، تعبیر و تفسیر می کردند.

با داوری از روی سخنان پلینی، می توان گفت که او از حکایات مختلف در باره پدیده های «قطبی» و ارزیابی های مختلف آن آگاهی داشته است. چنین چیزی با گزارش سولین - جغرافی دان رومی (سده های دوم - سوم میلادی) تایید می گردد. مگر، او با پیروی از میلی و پلینی، عقاید متفاوتی را در این مساله می آورد: «در کشور آن سوی اسکیتیا، در شمال دور دست، گو این که دو آفتاب وجود داشته باشد. آفتاب غروب کننده و آفتاب طلوع کننده.

سولین چنین ادامه می دهد: «مگر، چنین چیزی در عقل نمی گنجد. ... می پندارند که در آن جا محورهای جهانی و آخر راه کانون های ستاره یی (صورت های فلکی) قرار دارد. روشنایی شش ماهه و خورشیدی که تنها برای یک روز طلوع می کند. با آن که برخی ها می پندارند که در آن جا آفتاب همه روزه طلوع و غروب نمی کند. مانند ما، بل که در هنگام اعتدال بهاری می برآید و در پاییز غروب می کند. این گونه، در جریان شش ماه پیوسته روز ادامه می یابد و در شش ماهه دیگر - پیوسته شب است.

پلینی از دیدگاه آخری نیک آگاهی داشت. اما آن را نادرست می پنداشت. با سخن گفتن در باره کشوری که در آن «شش ماه روشنایی است»، او می پندارد که «این زمان نه از اعتدال بهاری تا پاییز تقسیم می شود، بل که این آدم های نادان اند که چنین یاهو سرایی می کنند». خود پلینی به گونه یی که دیدیم، دیدگاه دیگری در زمینه داشت.

راستش، «نادان‌ها» نه دروغبافی می‌کردند و نه یاوه‌سرایی و ممکن است صرف با تکرار اطلاعاتی که از کدام جایی به دست آورده بودند، نسبت به پلینی به حقیقت نزدیک‌تر بودند. اما اکنون برای ما چیز دیگری مهم است: این گونه پندارها، مدت‌ها پیش از عهد شکوفایی علوم رومی و هلنی وجود داشتند. در این باره آشکارا گزارش آورده شده در بالا از سوی هرودوت گواهی می‌دهند. عین چیز در باره هند هم دیده می‌شود: دانشمندان، سنت‌های کهن را با تلاش به خاطر توضیح دادن آن‌ها تکرار می‌کردند یا آگاهی‌های سنتی را به عنوان برهان و حجت به کار می‌بردند.

گاهی آن‌ها مانند بهاسکارا-آچاری، اعتراف می‌کردند که اطلاعات متضاد در باره پدیده‌های قطبی را نمی‌دانند و آماده بودند چنین پندارهایی را از خیالبافی‌های ابلهانه بدانند.

این گونه، هم در جهان یونان باستان و هم در هند، پدیدآیی این گونه سوژه‌ها را نمی‌توان زائیده و ره‌آورد ترواش‌های خیالی ناب‌انگاشت. اما چگونه می‌توان منشای این حکایات و روایات را توضیح داد؟ که آیا ابداعات تخیلی یا روایات بوده‌اند؟ آیا این‌ها کدامین مبنای راستین داشته بودند یا نه؟ تلاش می‌ورزیم پیگیری نماییم که در کدام پیوند در منابع به ما رسیده، روایات در باره پدیده‌های ارکتیکی مناطق آن‌ور کشور اسکیتیا حکایت می‌شوند. با آن‌که کشور اسکیتیا بسیار دور از دایره قطبی واقع بود، اما هر چه بود، بارها نسبت به هند، نزدیک‌تر به آن بود. شاید در این‌جا، آسان‌تر بتوان ریشه‌های این روایات را بازیافت و منظره روشن‌تری از جغرافیای آن‌پرداز کرد.

اقیانوس شیری:

...پلینی بارها در باره اقیانوس شمالی یا اسکیتی سخن می‌گفت که گاهی هم آن‌را به نام اقیانوس یخبسته می‌خواند. در شمال کوه‌های «مئرو» همچنین اقیانوس پهناور شمالی واقع است. بیشتر این اقیانوس، به نام اقیانوس سفید یا شیری خوانده می‌شود.

بهیشما- خردمند کبیر و قهرمان، سرکرده کاوراوها، با حکایت در باره کشوری در شمال به یودهیشهر می گوید: «دامنه های شمالی کوه های مئرو،³ کرانه دریای شیری را می سازد...». در همان کتاب مهابهاراتا، در باره این دریای شیری - مخزن «امریتی» (آب حیات) در باره جزیره سفید سویوزار (sveozar) (شوینادویپا) در شمال دریای شیری حکایت می شود. و قهرمان رامایانا در باره اقیانوس جاودان (واقع در دورترین نقطه شمال، در پهلوی چکادهای زرین که به آسمان کوه های شمالی می رسیدند)، آگاهی داشت.

در باره گستره عظیم آبی در شمال، در نزدیکی کوه های مئرو در آثار مختلف ادبیات مقدس و حماسی هند، سخن گفته می شود. قبایل هندوآریایی، با اسکان گزیدن در هند،

³. در پوران ها- مجموعه قصه ها در باره خدایان، پادشاهان و قهرمانان- بارها در باره آن گزارش داده می شود که برای باشندگان مقدس کوه های مئرو، روز، شش ماه دوام می یابد و شب نیم سال. در «مئرو»، یک روز- «روز خدایان» - برابر با یک سال است. در اثر نجومی «سوریا-سیدهانثا» گفته می شود که آفتاب، پس از طلوع بالای کوه مئرو نیم سال آزرگار دیده می شود.

بهاسکارا- آچاریا تاکید می کرد که «در مئرو نیم سال- پیوسته روز است». این کوه بزرگ، در شمال اقصی قرار دارد.

دانشمندان هندی که زمین را کروی می پنداشتند، مئرو را در قطب شمال جا می دادند. متون قدیمی تر مئرو را رشته کوه هایی می پنداشتند که در سرتاسر شمال پهن است: «درست در آن کشوری که چکادهای مئرو می درخشند، آب های یخبسته اشکال بسیار زیبایی به خود می گیرند». در مهابهاراتا حکایت می شود که «در کشور شمالی مئروی درخشان و با ابهت ایستاده است که بخش بیشتر آن را در بر می گیرد. و در آن برهما می زیست. در این جا، اوراح همه موجودات می آیند. پراجاپاتی، همه جانداران و مخلوقات.... مئروی بزرگ محل پاکیزه، خوشایند و ستره یی است. در این جا هفت ریشی ربانی به رهبری واسیشتهو می برآیند و بار دیگر می روند. به این کشور فاضله واقع در چکادهای بلند مئرو نگاه کن».

یادداشت: برگرفته ها از ترجمه روسی مهابهاراتا (و. ای. کلیلانوا و ب. ل. سمیرنف) و ترجمه روسی ریگویدا (ت. ی. ئلیزارینکوا).

روشن است دیگر در باره آن نمی دانستند که به راستی این دریای عظیم شمالی در کجا می توانست واقع باشد. اما آن ها در باره موجودیت آن، حکایت می کردند، روایات کهن را در باره آن تکرار می کردند. خود قهرمانان مهابهاراتا، این حکایات را متعلق به سوژه های اسرار آمیز کهن می دانستند. با این گمانه زنی که راوی این حکایات - ریشی های خردمند از زمانه های سده زرین آفرینش جهان (کیرتا-یوگی) می باشند.

مبصران قدیم حکایات و قصه های هندی، تلاش می ورزیدند تعیین نمایند این اقیانوس شمالی در کجا می توانسته است واقع باشد. بیشتر آن را در آن سوی هیمالیا جا می دادند. اما حماسه های هندی روایت دیگری دارند. در آن سوی هیمالیا، رشته کوه های تبت، هندوکش و پامیر... واقع است. و پشت سر آن ها گستره های ریگزاری آسیای میانه و آسیای مرکزی- سرزمین هایی که آشکارا نمی توانستند برای هندی ها تصورات در باره اقیانوس شمالی را بیافرینند. گذشته از این ها، هندی ها از مدت ها پیش با باشندگان این سرزمین ها مراودات بازرگانی و فرهنگی داشتند و در باره آن ها آگاهی های مشخصی داشتند. حکایات حماسی هند از چهار اقیانوس سخن می گویند- خاوری، جنوبی، باختری و شمالی. سه اقیانوس خاوری، باختری و جنوبی برای هندیان قدیم شناخته شده بودند- خلیج بنگال، اقیانوس هند و دریای عرب. اما در باره اقیانوس شمالی دوردست همه چیز اسرار آمیز و ابهام آمیز و افسانه یی بود.

دورودها-یکی از قهرمانان مهابهاراتا می گوید: «آدم ها با کشتی، به سوی اقیانوس های خاوری و جنوبی می روند. و همین گونه به سوی اقیانوس باختری. اما کسی به سوی اقیانوس شمالی نمی رود. زیرا برای هیچ کسی جز پرندگان دسترس نیست. هیچ کسی به غیر از پرندگان هیچگاهی به اقیانوس شمالی نمی روند».

حکایات، قصه ها، روایات و افسانه های فزونشمار هندی در باره شمال دور دست و کوه های مئرو، وجود دارند. اما تقریباً در همه آن ها همواره می توان عین چیز (عین شالوده جغرافیایی) را بازیافت: رشته کوه های مئرو که در شمال دور دست سر به آسمان کشیده اند، و در آن سوی آن اقیانوس کبیر شمالی- دریای شیری واقع است. در سرزمین های پیرامون

کوه های مئرو، به گفته راویان هندی، پدیده هایی دیده می شوند که ما می توانیم آن ها را پدیده های ارکتیکی بنامیم.

این همه، پندارهای حماسی هندی ها به گونه شگفتی برانگیزی سنت های اسکیتی را در باره سرزمین های شمالی به یاد می آوردند- کوه های بلند شمالی، اقیانوس شمالی در آن سوی آن، و شب های قطبی. در این سنت ها به گونه یی که پیشتر هم گفتیم، پشتوانه و شالوده جغرافیایی واقعی یی ترصد می گردد: سرزمین هایی بلندی در شمال، کوه های اورال در خاور آن، مناطق آن سوی قطبی، اقیانوس یخبسته شمالی.

حکایات قدیمی در خدمت علم:

هنوز در دوره اسکیتی از نواحی واقع در کرانه های شمالی دریای سیاه و جهان هلنی اطلاعاتی در باره کشورهای به دست می رسیدند که در آن روز و شب نیم سال به درازا می کشند. [در این جا پرسشی مطرح می گردد که-گک.] آیا تصادفی است که در قدیم ها و اوایل سده های میانه، اطلاعات در باره پدیده های قطبی به کشورهای جنوبی از نواحی میانی حومه رود ولگا و نواحی سفلی پیرامون رود کام رخنه کرده بودند؟

چنین بر می آید که از قبایل دشت نورد هم اطلاعات همانندی در جهان باستان پخش می گردیدند. همانا درست در همین نواحی، نزدیک ترین همسایگی ها با قبایل زون های درختزاری شمال بر پا بود (در مناطق غربی تر، مرز استپ و درختزاران، بارها جنوب تر می گذرد). بس شایان توجه است برای مثال، که در جهان باستان، در باره دریای بالتیک تنها در مرزهای عصر جدید آگاهی یافتند. آن چه مربوط می گردد به اطلاعات در باره حوضه جریان سفلی رود ولگا و دامنه های کوه های اورال، یونانیان در سده های هفتم- پنجم پ. م. در این باره آگاهی یافته بودند).

اما بارها پیشتر از این، هنوز در دوره وحدت آریایی، قبایل هندوایرانی از همسایگان شمالی خود در باره پدیده های قطبی اطلاعاتی به دست آورده بودند. جزییات ارکتیکی صرف بخشی از سایکل شمالی متولوژی قدیم آریایی را تشکیل می دادند. بسیاری دیگری از سوژه

های این سایکل همچنین از نظر منشای خود با پنداشت های افسانه‌ی وگاهی هم با تصورات واقعی نظام های کاسمولوژیک و اسطوره‌ی توده های قدیم نواحی درختزاری شمال، مربوط بودند. از این رو، همه مبنا ها را در دست داریم تایید نماییم که همه دایره تصورات شمالی بررسی شده از سوی ما، در اذهان نیاکان توده های هندوایرانی، می توانستند تنها در صورت داشتن تماس های مستقیم با آن قبایل شمالی که در نزدیکی نواحی ارکیتیکی بسر می بردند، ریخت یافته باشند.

چنین برداشتی استوار بر تجزیه و تحلیل حکایات و روایات قدیمی، اجازه می دهند به یک رشته نتیجه گیری های دارای بار تاریخی برسیم. در گام نخست، می توان بسیار معین تر منظره مطلوب گستره بودوباش آریایی های قدیم را ترسیم کرد- منهای ساحات هند، ایران، افغانستان، آسیای میانه و به پیمانه برابری همین گونه، نواحی دشت دانیوب و کوه های کارپات- مناطقی که برخی از دانشمندان میهن نخستین آریایی ها را در آن جا می دهند.

در فرجام، ساحات جلگه‌ی جنوب خاوری اروپا، قزاقستان، سائیریا، جنوب خاوری اروپا، قزاقستان و سائیریا جنوبی باقی می ماند. اما در این فهرست هم می توان ویرایش هایی را وارد آورد.

شالوده دایمی و حتمی «سایکل شمالی» عمومی آریایی- کوه های عظیمی است که از شرق به غرب افتاده اند و در شمال گستره قبایل آریایی واقع اند. با داروی از روی سنت های عهد باستان، در سرزمین اسکیتیا تصوراتی وجود داشتند در باره آن که زمین، به سوی شمال مرتفع تر می گردد. باورهای همانندی هم در حماسه های کهن هندی بازتاب یافته اند (شمال- کشور مرتفع، بلند، متعالی و شکوهمند است). آن هم در حالی که این باورها (در سایکل عمومی سوژه‌ی) شامل کوه های مئرو می شود، درست مانند اسکیتیا در کوه های ریپی یا ریفی (Riphean) (کوه هایی که همه رودخانه های سرزمین اسکیتیا از آن سرچشمه می گیرند). در نتیجه، می توان فرض کرد که هنوز در سیستم کوسمولوژیک آریایی قدیم، تصوراتی در باره آن موجود بود که زمین به تدریج به سوی شمال بلند می شود.

چنین حدس و گمان هایی و دیگر انگیزه های همان سایکل شمالی، در سنت های هندی ها، ایرانیان و اسکیتی ها ضبط شده اند: «همه رودهای بزرگ زمین از کوه های مقدس شمال جریان می یابند». در جهان اسکیتی این تصورات اسطوره یی نیز بر دید واقعی جغرافیایی، تاثیرگذارده است - اسکیت ها می پنداشتند که رودخانه های کشور شان از کوه های ریپی سرچشمه می گیرند...

... سایکل شمالی متالوژی قدیمی آریایی می بایستی در جایی ریخت یافته باشد که در آن جا در ساحات پهناور از شمال به سوی جنوب رودخانه ها، جریان دارند اما عوارض محل به ترتیب از جنوب به سوی شمال بلند تر می شوند.

روشن است پرداز اوضاع جغرافیایی [از سوی نیاکان آریایی ها-گک.] نه با سرزمین های آسیای میانه همخوانی دارد، نه با مناطق اروپایی و نه با قزاقستان و سرزمین های جنوب باختری سائیریا. زیرا رودخانه های بزرگ آسیای میانه از جنوب به شمال روان اند و در جنوب رشته کوه های تیان شان، پامیر و هندوکش، اقیانوس و مناطقی با پدیده های قطبی وجود ندارد. در مناطق اروپایی واقع در گستره دانیوب، رودخانه ها به سوی دریای بالتیک رهسپار می شوند و در قزاقستان و جنوب باختری سائیریا، رودخانه های اُبی، ایرتیش، ایشیم و توبول در جهت مخالف مطلوب یعنی به سوی شمال جاری اند و سرچشمه های آن ها نه در شمال، بل در جنوب و جنوب خاوری قرار دارند.

از سراسر گستره پهناوری که دانشمندان در حدود آن میهن نخستین آریایی را جا می دهند، این گونه تنها مناطق جنوب خاوری اروپا می ماند- از دنیپر تا اورال. در سراسر این گستره، ریلیف زمین از جنوب به سوی شمال بالا می رود. یعنی بلند شده می رود. آن چه مربوط به رودخانه هایی چون اورال، ولگا، دُن و دنیپر می گردد، درست همین ها از شمال به جنوب جریان دارند و سرچشمه های این رودها در شمال در دیدگاه باشندگان قدیم در نواحی یی ناپدید می گردند که برای آنان ناآشنا، ناشناخته و ناشناس بودند.»

در ویکی پیدیا در باره سکایی ها یا ساک ها چنین آمده است:

«سکاها دسته یی از مردمان کوچ‌نشین ایرانی تبار بودند که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سایبریا، از جنوب به دریای خزر و دریاچه ارال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند. در نوشته‌های هرودوت، بقراط، ارسطو، استرابون، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده‌است.

در ناحیه سکانشین، در شرق، نفوذ چین در فرهنگ بدوی ناحیه غلبه داشت، و در مرکز، عناصر ایرانی بیشتر به چشم می‌خورد و در مغرب، عناصر یونانی آشکار بود. با این هم، به رغم این گرایش‌های بیگانه، فرهنگ بدوی در سراسر ناحیه غالب بود و در آلتای به صورت خام، و در میان «سکاهای سلطنتی» روسیه جنوبی با پختگی بیشتری جلوه کرد. سکاها در زندگی عصر خود چنان عامل مهمی به شمار می‌آمدند که هرودوت بایسته دانست یک کتاب کامل از تاریخ بزرگ خود را به آنان اختصاص دهد.

استرابون منطقه دوبرویا را «سکائستان کوچک» نامید و حال آن که سراسر نواحی جلگه واقع در شمال و شمال شرقی دریای سیاه را «سکائستان خاوری» نام گذاشت.

سکاها در زبان آشوری اشکوز نامیده می‌شدند و پارسیان و هندی‌ها آنان را سکا می‌نامیدند. آن چنان که در کتیبه‌های هخامنشی نگاشته شده؛ سَک یا سکا نامی است که در زبان پارسی باستان برای سکاهایی که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سروکار داشتند، به کار رفته‌است.

سنگ‌نبشته هخامنشی بیستون، از چهار دسته سکا یاد کرده‌است:

سکا پَرَدَرایه/داهّا (Dahā (= Sakā paradraya)/Dahae) (سکاهای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)

سکا تیگره‌خوده/ماساژت‌ها (Sakā tigraxaudā/Massagetae) (سکاهای تیزخود، سکاهای ماورای سیردریا)

سکا هئومه ور گه / امیر جیان ها (Sakā haumavargā/Amyrgians) (سکاهای هوم نوش، سکاهای ماورای آمو)

سکا پَر سو غودَم (Sakā para Sugudam) (سکاهای آن سوی سغد)

آن‌ها در نوشته‌های هرودوت موسوم به اسکیث هستند. این نام از این جهت به این مردمان داده شده بود که اسکیث در زبان یونانی به معنای پیاله‌است و این افراد همیشه پیاله‌یی با خود داشتند. هرودوت می‌افزاید که سکاهای اروپایی خود را سگُلُت (Secolotes) می‌نامیدند. همین کلمه در زبان‌های اروپایی به سیت (Scythe) تبدیل شده‌است. در زبان عربی هم تاریخدانان و جغرافی‌دانان دوران امپراتوری اسلامی آن‌ها را ساک نامیده‌اند.

به دقت آشکار نیست که سکاها خود را چگونه می‌نامیدند، اما گمان قوی می‌رود که اسم آن‌ها همان سَکْ یا سَکا یا چیزی نزدیک به آن بوده‌است، چرا که نام‌هایی که اقوام مختلف در نقاط مختلف دنیا برای اشاره به آنان به کار برده‌اند، همگی مشابه هستند. در فرهنگ شاهنامه، زیر واژه سگسار آمده‌است: «از مرز و بوم‌هایی که داهیان در آن جای گرفتند.

...و در باره داهیان زیر کلمه سکزی می‌خوانیم:

«... داه گروهی بودند از آراین که در دشت خوارزم جای گرفتند و پس از آن در کنار جنوبی دریای خزر جایگیر شدند. از... آنان مردم به ستوه آمدند. پادشاه ایران گروه داه را پراکنده ساخت. یک دسته از آنان را به زابلستان کوچانید و آنان را سکزی خواندند... و دشت خوارزم داهستان نامیده شد که مخفف آن دهستان است و اکنون به دهستان معروف است و یک دسته از گروه داه را در زمینی جای دادند در طبرستان...».

به این ترتیب می‌توان گفت سنگسر که در نواحی جنوبی دریای کسپین قرار دارد و امروزه به مهدی‌شهر معروف است، جزئی از سگسار باستانی است و سنگسری‌ها از بازماندگان داهیان و با مردم سیستان (سجستان) و خوارزمیان قدیم از یک نژاد می‌باشند و نیز نام سنگسر از نام همین قوم و واژه سگسار گرفته شده‌است.

شواهد ادبی:

سکاها برای نخستین بار قرن هشتم پیش از میلاد در مدارک تاریخی ظاهر شدند .

سکاها در آغاز همراه دیگر مردم هند و اروپایی در یک جا می‌زیستند و بعدها به نقاط دیگر مهاجرت کردند. مهاجرت اقوام سکایی در دوران مهاجرت‌های بزرگ هند و اروپایی انجام شد. بعضی از قبایل آریایی جلگه‌های جنوب سائیریا را ترک گفته، گروهی به طرف کوه‌های اورال و گروهی به سمت سیردریا و آمودریا رفتند، آن‌ها پس از گذشتن از کوه‌های تیان‌شان وارد سرزمین کاشغر شده، از آن جا سراسر ترکستان شرقی و دره‌های کوتیجه و قره‌چار و تون‌هوانگ را تا کانسو را به تصرف درآوردند و با خاک چین همسایه شدند.

تا جایی که مربوط به سکاهاست، آغاز تاریخ آنان را شاید بتوان حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد دانست، و آن هنگامی است که نخستین طوایف هند و اروپایی به ینی‌سئی رسیدند. این مهاجران از ینی‌سئی به غرب آلتای و به سوی قفقاز رفتند. آن‌ها اقتصاد ویژه خویش را به وجود آوردند، و برخی از آن‌ها به صورت کشاورز در دره‌های حاصلخیز سکونت اختیار کردند و گروهی دیگر به صورت شکارچی و بدویان گله‌دار، در دشت‌ها اقامت گزیدند. این مهاجران تازه‌وارد، تا آن زمان، هنر ریخته‌گری و استفاده از مس را به خوبی فرا گرفته بودند. بعضی از کوره‌های ریخته‌گری آن‌ها که در اعماق زمین فرو رفته با قالب‌هایی که برای ساختن داس به کار می‌رفت، کشف شده‌است. آنان ظروفی با رنگ متمایل به قهوه‌یی می‌ساختند و بر روی آن‌ها طرح‌های هندسی می‌کشیدند، و برای قطع درختان از ابزار و و تبرهای مفرغی استفاده می‌کردند.

کتیبه‌های آشوری مربوط به ۷۵۰-۷۰۰ پیش از میلاد از سکاها یاد کرده‌اند. آن‌ها در آن زمان در استپ‌های آسیای میانه زندگی می‌کردند و از تاثیر تمدن‌های بین‌النهرین بابل و آشور به دور بودند. آن‌ها تا حد زیادی زیر تاثیر تمدن برادران یک‌جانشین خود مادها و پارس‌ها قرار داشتند که در نواحی جنوب آن‌ها در فلات ایران زندگی می‌کردند. سکاها مانند قوم خویشاوند خود سרمتیان از جنبش‌های مزدایی و زردشتی‌گری که سرانجام توانست اعتقادات مادها و پارس‌ها را دگرگون کند، به دور بودند.

هرودوت در کتاب چهارم در مورد این مردمان می‌نویسد:

«در مورد سکاهای حکایت دیگری هست که به عقیده من بیشتر مورد اعتماد است. موافق این حکایت سکاهای ابتدا در آسیا مسکن داشتند، بعد ماساگت‌ها آنان را بیرون رانده و از رود آراکس (همان جیحون)^۴ گذشته به زمین کیمیری‌ها وارد شدند. چون عده سکاهای زیاد بود، کیمیری‌ها مشورت کردند که چه کنند. مردم عقیده داشتند که برای خاک خود را به خطر نیندازند، پادشاهان به عکس معتقد بودند که پایداری کنند. بین پادشاهان که ترجیح می‌دادند بجنگند تا کشته شوند [و کسانی که نمی‌خواستند بجنگند]، اختلاف شد و به دو دسته تقسیم گشته با هم جنگیدند و همه کشته شدند. بعد مردم جسد آن‌ها را دفن و اراضی خود را رها کره و سکاهای آن‌ها را گرفتند. هنوز هم در مملکت سکاهای قلعه‌های کیمیری وجود دارد... روشن است که سکاهای در تعقیب کیمیری‌ها راه را گم کرده وارد آسیا و مملکت ماد شدند، زیرا کیمیری‌ها در طول دریا حرکت کردند و سکاهای به سمت قفقاز رفته و داخل ماد شدند.» این روایت در میان یونانی‌ها و بربرها خیلی شایع است.

هرودوت در انتهای این گفتار از تهاجم سکاهای به ایران در دوران هئوخشره مادی یاد کرده؛ در حالی که سپاه ماد نینوا پایتخت آشور را محاصره کرده بود. خبر تهاجم سکاهای به آذربایجان، هئوخشره را ناچار کرد از نینوا بازگردد تا از کشور خود دفاع کند. شکست مادی‌ها در جنگی که در نزدیکی دریای ارومیه واقع شد، موجب شد سکاهای به قدرت اول آسیای بدل شوند. از تاخت و تاز و غارت‌های آنان در کتاب ارمیا از کتب مذهبی یهودیان نیز یاد شده است. چند سال بعد هئوخشره با کشتن رهبران آنان موفق به شکستشان شد. سکاهای در روزگار مادی‌ها بارها به مرزهای ایران تاختند. آن‌ها گاه با آشور همپیمان می‌شدند و زمانی به همراه مادی‌ها با آشوریان می‌جنگیدند. به دنبال حمله مجدد آشور به مادی‌ها، خشریه برای پایان دادن به حملات آشور با ماننا و سکاهای پیمان دوستی بست و عملاً با آشور وارد جنگ شد. بعد از سکاهای، کیمیری‌ها (یکی دیگر از قبایل بیابان نشین شمال قفقاز) به منطقه شمال غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارتو در باختر دریای ارومیه و خاور آناتولی را نابود کردند.

^۴. در این جا به اشتباه جیحون نوشته اند. منظور رود ارس است، نه آمو. -گ.

هووخستره بزرگ‌ترین پادشاه ماد در ده سال اول حکومتش موفق شد که رابطه خوبی با پروتوتیس پادشاه سکاهای برقرار کند. هووخستره ارتشش را به دو بخش پیاده نظام مجهز به نیزه و سواره نظام تیرانداز (شکلی که از سکاهای آموخته بود) تقسیم کرد و دولت نیرومندی در ماد تشکیل داد. هووخستره پس از انقیاد سکاهای در ماد، گروهی از سکاهای را به غرب ماد کوچ داد و این سرزمین را به نام آنان سکزی یا ساکر خواندند که اکنون به سقز معروف است. گیرشمن می‌نویسد: سکاهای در زمان اشغال ایران، سقز، ناحیه‌ای از کردستان را پایتخت خود قرار دادند. چنان که آثاری از ایشان در آن حوالی پیدا شده و گویند که کلمه (سقز)، مشتق اسم سکا است.

در اوایل دوران هخامنشیان درگیری‌های مرزی با سکاهای ادامه داشت. در یکی از همین درگیری‌های مرزی، کورش بزرگ بنیان‌گذار هخامنشیان در نبردی با گروهی از سکاهای خاوری به نام ماساژت‌ها در منطقه خیوه به سال ۵۲۹ پیش از میلاد کشته شد. بعدها داریوش بزرگ - دیگر پادشاه هخامنشی، در سال ۵۱۲-۵۱۴ پ. م. برای تنبیه سکاهای تا مرکز اروپا و حدود مولداوی امروزی پیشروی کرد. هرودوت نقل می‌کند که سکاهای از راهکار کوچ نشینان استفاده نمودند و در عوض رویارویی و جنگیدن با سپاه هخامنشی گریختند و سپاه داریوش را تا داخل اعماق سرزمین‌های وحشی کشاندند. هرچند لشکرکشی داریوش نتوانست سکاهای را زیر یوغ هخامنشیان درآورد. ولی آسیای غربی را برای سه قرن از حملات چادر نشینان سکایی در امان نگاه داشت.

در زمان اشکانیان و در حدود اواخر سده دوم پیش از میلاد، سکاهای کوچ‌نشین در مرزهای شرقی اشکانیان پیشروی کردند و نواحی قندهار و سیستان امروزی را تسخیر نمودند. سکاهای از آن جا به کابل و پنجاب نیز نفوذ کردند. تسخیر سیستان دائمی بود، چنانچه نام سیستان در واقع به نام این اقوام برمی‌گردد. آن‌ها در این دوره مشکلات بزرگی برای اشکانیان آفریدند و اشکانیان را تا سراسیمگی باژگونی پیش بردند. چنانچه فرهاد دوم (ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ - ح ۱۲۸ پ. م.) در نبرد با سکاهای کشته شد و جانشین او اردوان دوم (ح ۱۲۸ - ح ۱۲۳ پ. م.) نیز در نبرد با آنان به طرز مرگباری زخمی گردید. تنها در زمان مهرداد دوم بود (ح ۱۲۳ - ۸۷ پ. م.) که

اشکانیان توانستند بر سکاها غلبه یابند و مهرداد دوم سکاها را سیستان تحت فرمان اشکانیان درآورد.»

«سکاها یا اسکیت ها (سرمتی ها، ماساگت ها، ال ها) همه قبایل کوچرو یا نیمه کوچرو بودند. ال ها گروهی از قبایل باستانی ایرانی شمالی بودند که در نوشته های کلاسیک تاریخ نویسان به «آلان ها» معروف بودند. نامشان در زبان یونانی النوی، لاتین النی یا هالانی (Alani or Halani) یا یکی از آن ها آسائیوی (Asaioi)، رهوخلانویی (Rhoxolanoi)، آئورسویی (Aorsoi)، سیرکویی (Sirakoi) و آیزگس (Iazyges) ثبت شده است. در زمان های آغازین، انبوه النی ها در شمال دریای کسپین و دریای سیاه زندگی می کردند. بعدها آن ها کریمه و بخش چشمگیر قفقاز را تسخیر کردند.

بیشتر سکاها که آن ها هم به گویش شرقی سخن می گفتند، در نیمه اول هزاره پ. م از آسیای میانه حرکت کردند و در نقاط دوردست پراکنده شدند. مولفان یونانی و رومی حضور آن ها را از آسیای میانه تا کرانه های شمالی دریای سیاه تأیید کرده اند. در این منابع، سکاها که ترکیب تباری یکدستی نداشتند، اسکیت و سرمت نامیده شده اند. در سده های هفتم و هشتم پ. م. بخشی از قبایل سکایی از طریق قفقاز وارد نواحی شرقی آسیا شدند. این ها به بین النهرین، سوریه و جنوب فلسطین رفتند و حتا در فلسطین مستقر شدند.

منابع آشوری و بابلی نیز این نقل و انتقالات را تأیید می کنند. گروه دیگری از سکاها تا کرانه چپ دانول پیش رفته بود. همین ها در برابر داریوش بزرگ مقاومت کردند. در حدود ۱۳۰ پ. م. فشار دیگر قبایل در آسیای گروهی از سکاها را واداشت که آن جا را ترک کنند. بخشی از اینان به بین النهرین رسیدند و سلسله سکایی آدیابنه را بنیاد گذاشتند و گروهی دیگر در رنج اسکان گزیدند و از آن جا به هندوستان وارد شدند و یک امپراتوری بزرگ، اما کم دوام ایجاد کردند. گروهی از آن ها در سیستان امروزی که تنها بخش کوچکی از قلمرو سکایی هندوستان بود، ساکن شدند. نام آنان تا به امروز در نام این سرزمین حفظ شده است. سکاها خود را آریایی نژاد به شمار می آوردند و کلمه ایرانی باستان آریه در نام «الن» که بازماندگان آنان در سده های میانه در جلگه های جنوب روسیه و شمال قفقاز بر خود

اطلاق می کردند و «آیرن» که نام یکی از دو گویش عمده زبان اوستی امروزی است، بازتاب یافته است».

داکتر شیشف در کتاب «خاستگاه و پرورشگاه تاجیک ها» می نویسد: در زبان روسی مصدری است به نام «اسکیتاتسیه» (مسافرت، سفر کردن) که از آن اسم هایی چون «اسکیتالیتس» (مسافر، کسی که پیوسته از جایی به جایی می کوچد)، «اسکیتانیا» (مسافرت، سفر، مسافری)، ساخته شده است. افزون بر شکل «اسکیتالیتس»، چنین بر می آید که در گذشته شکل کوتاه آن- «اسکیتتس» (سفری) موجود بوده باشد.

شوارتس می گوید که از همین رو، من بر آنم که کلمه یونانی «اسکیفیس»، چیزی دیگری جز کلمه یونانی شده «اسکیتالیتس» نبوده است و کلمه اسکیف در گذشته به معنای توده خاصی نبوده، مگر تنها کوچیان را برعکس توده های مسکون، اسکیف (اسکیت) می خوانده اند. به باور شوارتس، اسکیت هایی که الکساندر (اسکندر) با آن ها در ترکستان در آغاز در خجند و سپس در نزدیکی بخارا سر و کار پیدا کرد، نیاکان سلاوی های کنونی بوده اند به ویژه سلاوی های خاوری.

آریان، اسکیت ها را به دو گروه اروپایی و آسیایی تقسیم می کند. زیر نام اسکیت های اروپایی، باید آن هایی را شناخت که در کرانه های راست سیر دریا می زیسته اند. آریان تنها در بخش سوم کتاب چهارم خود آنان را به گونه مستقیم اسکیت های اروپایی می نامد. او، زیر نام اسکیت های آسیایی، آنانی را می شناسد که به کرانه چپ سیر دریا کوچیده بودند، میان این رودخانه و آمو، جایی که امروز قرغیزها و قیساق ها بود و باش دارند. اسکیت های باشنده جنوب رود آمو را آریان ماساگیت ها می خواند.

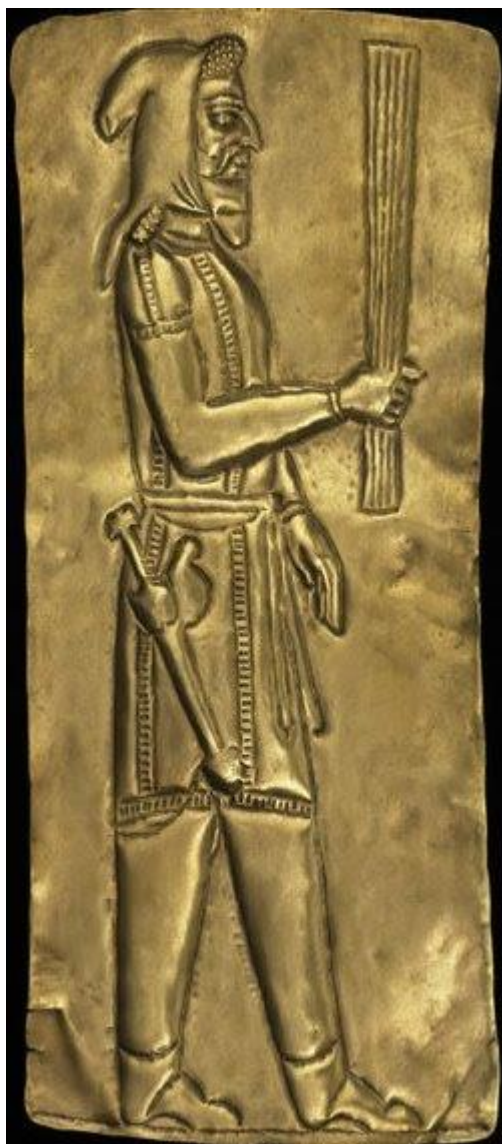
روی هم رفته، گستره فرهنگ اندرونوفو را زیستگاه سکایی های آسیایی می شمارند. فرهنگ اندرونوفو (به روسی: Андроновская культура) مجموعه یی از فرهنگی های بومی همانند مربوط به عصر برنز بود که از پیرامون ۲۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد در منطقه غربی استپ های آسیایی و باختر سایبریا وجود داشت. این فرهنگ نام خود را

وامدار روستایی به نام اندرونوفو است که در ۱۹۱۴ میلادی در آن گورهایی -با اسکلت‌های خمیده خاک‌شده که به همراه سفال‌هایی به خاک سپرده شده بودند- یافت شد. بدین فرهنگ سینتاشتا-پتروفکا هم می‌گویند.

اندرونوفو چهار خرده‌فرهنگ وابسته برجسته داشته‌است که به سوی جنوب و خاور گسترده شده بودند:

سین‌تاشتا-پتروفکا-آرکائیم در جنوب کوه‌های اورال و شمال قزاقستان کنونی، این فرهنگ میان سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد برپا بوده‌است و دربرگیرنده بخش‌های زیر است: استحکامات سینتاشتا در استان چلیابینسک که زندگی در آن به پیرامون ۱۸۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. / برگرفته از ویکی پدیا-گ.





یک ساکی زرتشتی - آسیای میانه، یافته‌ی از آرامگاه آمودریا
(بینی برجسته، چشمان بزرگ و دیش انبوه او تردید در اروپا پیدایی بودن او بر جا نمی
گذارد.-گ.)

تورها، سایریمها و دهایی ها، قبایلی بودند که از آیین زرتشت پیروی می کردند.

در این جا می بینیم که رنه گروسه در کتاب «امپراتوری صحرانوردان» در باره سکایی ها (سیت ها) چه نوشته است. او در ص. 73، چنین می نگارد: «منطقه تاشکنت، فرغانه و کاشغر مسکن ملتی بود که چینیان آن ها را به نام «سو» (Sseu) (تلفظ قدیم آن Sseuk بوده است) یاد کرده اند. پارس ها و هندی ها آن ملت را به نام «شاکا» یا «چاکا» و یونانیان آن ها را به نام سکه (Sakai) می شناخته اند. این ملت همان «سیت» های آسیایی می باشند که در

آن جا سکونت ورزیدند. چنان که دیده شد، این ملت، شاخه‌یی است از خانواده عظیم سیت و سارمات یعنی خانواده ایرانی صحرانوردی که در شمال غربی مرغزاران (استپ‌ها) می‌زیستند. پس از تفحص‌ها و تجسس‌هایی که لودرس به عمل آورد، می‌توان گفت که زبان آن‌ها زبان «چاکا» طبق اسناد خطی متعددی که به دست آمده، و از آغاز قرون وسطی است، زبانی است یا لهجه‌یی است از زبان «ایرانی شرقی».

اکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف - رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان: از آوان باستان تا کنون» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و کنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می‌شود، در ص. 54 زیر عنوان «ساک‌ها در تاریخ جهانی» می‌نویسد: «در سده‌های هشتم - سوم پ. م. در گستره پهناور آسیای میانه و قزاقستان، قبایل فزونشمار کوچی می‌زیستند که ایشان را در متون سنگ نبشته‌های پارسی باستان - ساک‌ها (ساک - آدم آزاد، مرد جنگی و دلیر) می‌خواندند. کاتبان عهد عتیق، آن‌ها را به نام اسکیت‌ها و منابع باستانی هند به نام «تورها» یاد کرده‌اند. چینی‌ها ایشان را «سئی» می‌نامیدند.

در سده‌های ششم - پنجم پ. م. ساک‌های آسیای میانه، در دو گروه قبیله‌یی گرد آمدند: - گروه نخست، در برگیرنده ماساگیت‌ها، ابی‌ها، اپاسیاکی‌ها، دیبکی‌ها، داک‌ها، و قبایل دیگر بودند. این اتحادیه را منابع باستانی پارسی، به نام ساک‌های «تیگراخودا» و منابع قدیم یونانی - به نام «اورتوکاریبات‌ها» می‌خواندند که به معنای دارندگان کلاه‌های نوک‌تیز می‌باشد. ساک‌های شامل این اتحادیه، در گستره بس پهناوری از دریای کسپین و رزبوی تا تئیرتاو و ریزشگاه رود ایللی، به سر می‌بردند.

- جاگیر اتحادیه دومی ساک‌ها، از شمال هند تا دامنه‌های کوه‌های پامیر و آلتای و دره فرغانه بود. پارس‌ها این ساک‌ها را به نام هاوماورگا می‌خواندند. - گ.

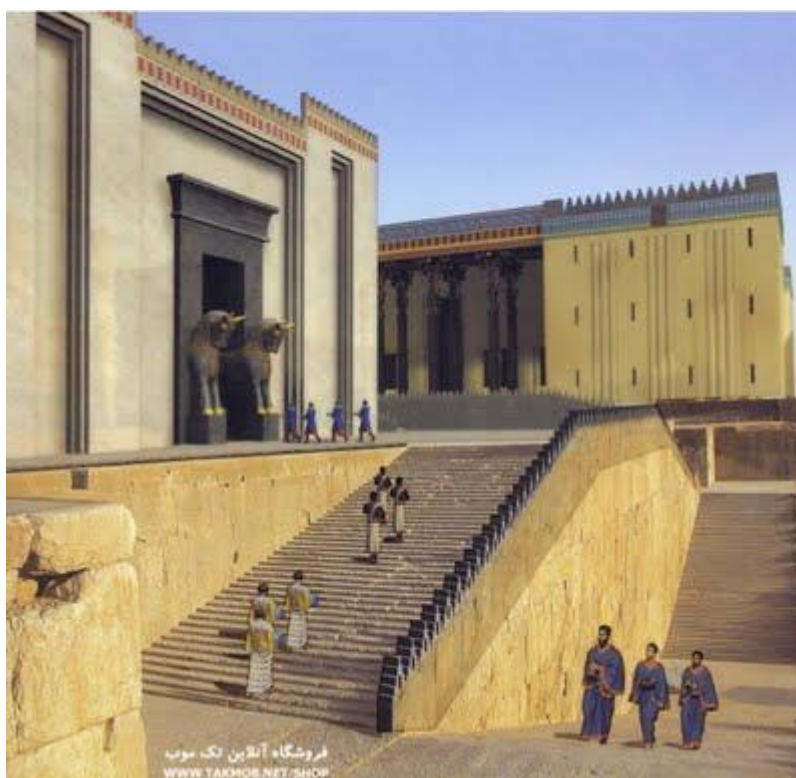


سکونخا پادشاه سکاها در حالی که به بند کشیده شده است در سنگ نبشته بیستون (از ویژگی‌های پوشش وی کلاه اش است که منسوب به سکاها می‌باشد)
ریش انبوه، چشمان بزرگ و بینی برجسته اش آشکارا اروپاییدی بودن او را نشان می‌دهد.





شهر پارس که یونانیان آن را پرسپولیس می خواندند. در مرکز شهر، کاخ شاهنشاهی- ساختمان آپادانا قرار داشت. کنون ویرانه های این شهر و کاخ چوناَن یکی از یادمان های دیدنی جهان باستان، جهانگردان و باستان شناسان و کارشناسان خاور باستان را از سراسر جهان به سوی خود می کشاند.





ساک ها در حال آوردن هدایا به بارگاه شاه شاهان، به کاخ پرسپولیس شهر پارس

برخی از ماساگت های سرکش، ناگزیر به کوچیدن به فراتر از جلگه های آسیایی شدند. در همان هنگام کیمیری ها و اسیدونی ها به سوی خاور شتافتند. کنون از آن ها در اورال نام اسیت (Iset) بر جا مانده است.

پارس ها سکایی ها را از آسیای میانه می رانند

در تصویر، شاه پیروزمند پارس با نیزه در حال شکست دادن دشمنان خود می باشد. او به شیوه شاهان سامی خاور نزدیک، دامن می پوشیده است. با گذشت زمان، در آینده همه شاهان همین گونه دامن می پوشند. در مرکز و پایین تصویر، ساک ها دیده می شوند. برخی از آن ها کشته شده اند و برخی دیگر همچنان به پیکار ادامه می دهند. آن ها کت های کوتاه می پوشیده اند با شلوارهای تنگ و چکمه های بلند و شمشیرهای کوتاه آکیناکس (akinakes) و تیر و کمان در دست دارند.

سکایی ها که تسلیم اراده پارسیان شده بودند، ناگزیر گردیدند زیر فرمان کشور شاهنشاهی پارس بروند و چونان فرمانبرداران و همپیمانان، باجگزار شوند. افزون بر این، یک بار در سال در جشن نوروز (سال نو) با پیشکش ها به بارگاه شاه شاهان به پارس بروند.



پارس ها سکایی ها را از آسیای میانه می رانند

در تصویر، شاه پیروزمند پارس با نیزه در حال شکست دادن دشمنان خود می باشد. او به شیوه شاهان سامی خاور نزدیک، دامن می پوشیده است. با گذشت زمان، در آینده همه شاهان همین گونه دامن می پوشند. در مرکز و پایین تصویر، ساک ها دیده می شوند. برخی از آن ها کشته شده اند و برخی دیگر همچنان به پیکار ادامه می دهند. آن ها کت های کوتاه می پوشیده اند با شلوارهای تنگ و چکمه های بلند و شمشیرهای کوتاه آکیناکس (akinakes) و تیر و کمان در دست دارند.

سکایی ها که تسلیم اراده پارسیان شده بودند، ناگزیر گردیدند زیر فرمان کشور شاهنشاهی پارس بروند و چونان فرمانبرداران و همپیمانان، باجگزار شوند. افزون بر این، یک بار در سال در جشن نوروز (سال نو) با پیشکش ها به بارگاه شاه شاهان به پارس بروند.

یادداشتی در باره زبان های ایرانی خاری و سکایی:

در ویکی پدیا در زمینه چنین آمده است: «زبان سکایی میانه، یا زبان ختنی از زبان های ایرانی میانه است که نام شکل میانه برجای مانده از زبان سکایی باستان است. از زبان سکاهای میانه دو گویش به وسیله آثار برجای مانده شناخته شده اند که بنابر منطقه کشف آثار آن ها که در ختن و تمشق در سین کیانگ چین است به دو گویش تمشقی و ختنی نیز

نام‌گذاری شده‌اند. آثاری که به گویش ختنی هستند، به الفبای براهمی نوشته شده و زیر تاثیر ادبیات بودایی می‌باشند. از گویش تمشقی نیز آثاری به دست آمده که نگارش آن‌ها به سده‌های پنجم تا دهم میلادی باز می‌گردد. این دو زبان در همان زمان به سود زبان ترکی اویغوری عقب‌نشینی نمودند اما همچنان در کوهستان‌های پامیر، در غرب چین، گویش‌های ایرانی رایج می‌باشند که ممکن است با این زبان پیوند دور داشته باشند. زبان‌های پشتو و وخی شباهت زیادی با زبان سکایی میانه نشان می‌دهند.

قبایل سکایی، در سرزمینی از حوضه رودخانه تاریم تا مرز بلخ [در این جا منظور از بلخ، کشور بلخ است که سرزمین پهناوری بوده است. نه شهر بلخ کنونی -گک.] به سر می‌بردند و از اوایل سده دوم پیش از میلاد به سوی باختر و زرننگ و رنج و بعداً به هندوستان شمال غربی کوچیدند.

در سده یازدهم میلادی در نواحی کاشغر، زبان کنچگ رایج بوده که واژه‌های باقی‌مانده آن حاکی از شباهت این زبان به گویش‌های سکایی است.

به طوری که بعضی از زبان‌شناسان ذکر نموده‌اند، شاید زبان‌های پامیری امروزی ادامه تاریخی گویش‌های مختلف سکایی باشند. بررسی قیاسی زبان سکایی ختنی و گویش وخی امروزی، که از گروه زبان‌های پامیری است، حاکی از شباهت تاریخی این دو زبان است و نشان می‌دهد که از سرچشمه‌ی نزدیک به هم پیدا شده‌اند.

برخی واژه‌ها:

برخی واژه‌ها از زبان سکاهای مغرب در کناره دریای سیاه و جنوب روسیه: [۴]

arvant - تند و سریع

Aspa - اسب

atar - آذر

carma - چرم

Gausa - گوش

به هر رو، می دانیم که خصلت زبان تخاری کنتوم (centum) است و خصلت زبان ایرانی ستم (Satem). تفاوت میان این دو، تنها یک تفاوت لهجه است. یعنی در واقع ما یک زبان ایرانی کهن داریم که شامل گویش ها و زبان های گوناگون است. نه این که یک زبان مجهول الهویه وجود داشته باشد که نام بخشی از آن ایرانی و بخش دیگر آن سکایی و تخاری و... باشد.

زمانی که هرودوت با سکاهاى غربی (باشنده اوکرایین) مصاحبه نمود، آن ها به او گفته بودند که دست کم هزار سال است که از «خاور» آمده اند و اکنون دیگر زبان برادران خاوری خود را نمی فهمند. همین طور، برخی تاریخ نویسان رومی هم خاستگاه سکاها را از مرو و گرگان و همان -گستره زیست اشکانی ها (ترکمنستان امروزی) بیان کرده اند. این ها همه به یک نقطه می رسند.

واژه آلمانی Uber و انگلیسی Over همانند «آبر» فارسی و در واقع «آپر» پهلوی همگی یک شکل و یک فرم هستند. اما آشکار است که از Upairi اوستایی بسیار جوانتر هستند و در واقع صورت دگرگون شده آن هستند و نسبت به آن قدمتی ندارند و یا واژه اوستایی Gaiti که به معنای «رفتن» است. این هم به صورت Go و Gehe و... در آمده است. شگفتی در این جاست که در ترکی هم می گویند Gah/Gal. اگر نیک بنگریم، زبان ترکی آذربایجان در واقع، یک زبان ایرانی است با اندکی واژه های تورکی.

نمونه دیگر این که آب را در ترکی می گویند «سو»، تشابه این واژه با Sea انگلیسی به معنی «دریا» جالب توجه است و در واقع این ها همان «جوی» هستند و یا برای نمونه در ترکی «کجا» را می گویند «هارا»، حال جالب این جاست که در انگلیسی کهن «کجا» را می گفتند Hwere که امروز تبدیل به Where شده است. و یا برای نمونه در ترکی برای منفی کردن فعل به انتهای آن یک «مه» اضافه می کنند. مثلاً می گویند «گل-مه» یعنی «نیا» و

⁵. همانندی این واژه ها با واژه های پارسی دری کنونی، شایان توجه است. -گ.

در واقع «میا» که این «مه» در واقع از ریشه اوستایی «ما» است که فعل را منفی می کرده است. مثلا در زبان پهلوی می گفته اند «ما خواهی» یعنی مَخواهی (نخواهی) و.... این پیشوند حتا به عربی هم وارد شده است. مثلا «ما یعلمون» یعنی «نمی دانند». البته مثال ها بسیار است....

در باره ایرانی بودن سکاهای، رقابت تنگاتنگی میان روس ها و انگلیسی ها در سده نوزدهم بوده است. تامارا تالبوت رایس یکی از آن نویسندگان است. اما مهم تر از او شارون ترنر نویسنده انگلیسی است که 130 سال پیش در یکی از آثار خود ریشه ژرمن ها و بطور کلی اروپای شمالی را از سکاهای معرفی نموده و گفته که این ها قبایل گوناگون سکایی هستند که متمدن ترین قوم سکایی باشند آلمان همان «گوت ها» بوده اند. این ها همگی مستقیم و غیر مستقیم به ایرانی بودن سکاهای اشاره کرده اند. یعنی اگر نگفته اند ایرانی، گفته اند آریایی که باز همان معنای ایرانی را می دهد.

اما علت شیفتگی انگلیسی ها به تحقیق در باره سکاهای همین است که آن ها خود را یکی از قبایل سکایی غربی یعنی سک-سونو یا همان (Saxon - فرزند سکا) می دانند. حال بلخیان به خون ها می گفته اند «هونو»، سکاهای ختنی هم می گفته اند «هونو»، و انگلیسی های کهن و تخارها می گفته اند «سونو».

همان گونه که دیده می شود، این یک اختلاف لهجه بسیار ناچیز است، نه اختلاف زبانی ریشه یی که بخواهیم آن ها را زبان های جداگانه بنامیم. وقتی نقل قول تاریخ نویسان دوره اسلامی در باره بخارا می بینیم، شگفتی زده می شویم که می گویند زبان هیچ کدام از روستاهای بخارا یکی نیست. همین بدین معنا است که قبایل ایرانی آنچنان گوناگون و بیشمار بوده اند که زبان مردمان یک ایالت شان شبیه هم نبوده، چه رسد به این که با هم هزاران کیلومتر هم فاصله داشته باشند.

تا جایی که روشن است، آخرین پژوهشگر و دانشمند برجسته ایرانشناس که بطور دقیق روی زبان سکاهای کار می کرد باز هم یک انگلیسی به نام پروفیسور هارولد والتر بیلی است. او یک

گنجینه پنج جلدی منتشر ساخت به نام دایره المعارف زبان سکایی Khotan-Saka که یک جلد آن یک دیکشنری بسیار گسترده سکایی است و چهار جلد دیگر آن ادبیات سکایی.

لینک آثار ایشان:

http://www.amazon.com/s/ref=ntt_athr_dp_sr_1?_encoding=UTF8&field-author=Harold%20Walter%20Bailey&search-alias=books&sort=relevancerank

پروفسور بیلی جمله مشهوری دارد که می گوید «هر انگلیسی دانشجوی رشته ادبیات که می خواهد زبان مادری خویش را بهتر بشناسد، باید از «کتیبه های ایران باستان» آگاهی داشته باشد». و البته شاید لازم به ذکر نباشد که نه تنها بیلی که بیشتر ایرانشناسان بزرگ مانند یوزف ولسکی (لهستانی) سکاها را ایرانی می دانند و روشن است غیر از این هم نباید باشد مگر این که قصد و غرضی در کار باشد.

این هم لینک دانلود دیکشنری ختن-سکای پروفسور بیلی:

<http://asyanik.arredemo.org/274/dictionary-of-khotan-saka-pdf-download>

این هم یک واژه نامه چکیده تخاری که به خوبی ایرانی بودن این زبان را نشان می دهد:

<http://indoeuro.bizland.com/project/glossary/toch.html>

پروفسور ایوانف، فرهنگ کوچک واژه های سکایی را نیم قرن پیش از امروز در مسکو به چاپ رساند. نگاهی گذرا به واژه های این زبان، کمترین تردیدی در ایرانی بودن سکایی ها بر جا نمی گذارد.

به ضمائر تعریف در این زبان دقت کنید:

se (masc.), sá (fem.), te (neut.) - this (IE *so, *sá, *tod - this)

در زبان انگلیسی کهن هم این ها دقیقا همین بوده اند با اختلاف بسیار بسیار اندک. و حتا صورت ژرمنی آن ها (das, der,...) با صورت اوستایی اش همخوانی بیشتری دارند. یعنی این که ریشه همه این ها با وجود اختلافات شان از یک جا بوده است.

Dictionary of Khotan Saka by Harold Walter Bailey Amazon Search

یکی از نوشته های جالب در زمینه، مقاله لیلکوف ل. آر. زیر نام «مساله همتاواژه های هندوایرانی در پدیده های فرهنگی سکایی // یگانگی فرهنگی-تاریخی سکایی-سایبریا، مواد نخستین کنفرانس سراسری باستان شناسی، کیمیروا، 1980، ص. 120 است.

Лелеков Л.А. Проблема индоиранских аналогий к явлениям скифской культуры // Скифосибирское культурно-историческое единство. Материалы I Всесоюзной археологической конференции. Кемерово, 1980. С. 120

در این جا می بینیم که در ویکی پدیا در باره سکایی ها به زبان روسی چه نوشته اند: «اسکیت- نام تباری دارای ریشه یونانی که به مردمان دوران باستان و سده های میانه، هم در گستره اروپای خاوری و هم در آسیا اطلاق می گردید. یونانیان باستان این نام را بر کشوری اطلاق می نمودند که در آن مردمانی به نام اسکیتیا (Scythia) بودوباش داشتند. [1] (به یونانی قدیم-Σκυθική، به یونانی نو-Σκυθία، به لاتین-Scythia).

اطلاعات اولیه در مورد اسکیت ها از آثار نویسندگان باستان (هرودوت و...) و کاوش های باستان شناسی در سرزمین هایی پهناوری از دانیوب سفلی تا تووا (در سایبریا جنوبی) در دست است.

زبان «اسکیتی- سارماتی» شامل زیر گروه «ایرانی خاوری» خانواده زبان های ایرانی می گردید.

پسان ها، سر از دوران مهاجرت بزرگ توده ها، اتنونیم اسکیت ها در تقویم های روم شرقی (بیزانتین) برای اقوام مختلف باشند در گستره بزرگ «اسکیتیای کبیر»، «اسکیتیای صغیر» و سارماتیای اروپایی به کار برده می شد. برای مثال، منابع سده های سوم-چهارم، گوت های آلمانی را هم به نام اسکیت می خواندند. و در زمان های بیشتر متاخر، این تقویم ها، سلاوی های خاوری، خزرها، پچینگ ها، و نیز الن های خویشاوند با سکاهاى ایرانى باستان را هم در شمار اسکیت ها می آوردند.

منشای اتنونیم اسکیت:

واسیلی آبایف (Abaev)، پس از یوری مار، ریشه اتنونیم اسکوتا (skuta) را به -skul* ta پیوند داد که در آن، (*skol) *skul را وی «کدامین واژه مهم مربوط به باشندگان پیش تر از ایرانیان جنوب روسیه» می پنداشت. اما، ک. ت. ویتچاک (KT Vitchak) و اس. و. کولاندا (SV Kullanda) نام اسکیت را چنین توضیح می دهند: از یونانی قدیم $\Sigma\kappa\acute{o}\lambda\omicron\tau\omicron\iota < *skula-ta < *sku\delta a-ta < *skuda-ta$ (یعنی «کمانداران»، با تغییر قانونمند $*L > *D$ در زبان اسکیتی).

آن هم در حالی که $*sku\delta a-ta$ در سده هفتم پیش از میلاد رایج بوده است. زمانی که یونانیان آغاز به تماس با اسکیت ها نمودند (و از همین جا کلمه یونانی قدیم $\Sigma\kappa\acute{\upsilon}\theta\alpha\iota$ برخاسته است). در همان هنگام هم لشکرکشی اسکیت ها بر آسوری ها آغاز گردید (و از همین جا کلمه آسوری اشکوزیا (Ašgūzai) یا Išgūzai پدید آمد). مقارن با سده پنجم پیش از میلاد، یعنی در هنگام سفر هرودوت به اولیا (Olbia)، حرف ب به ال مبدل گردیده بود: $*l > *\delta$.

اسکولیای Scholia عهد باستان در پیوند با حماسه «ایلیاد» به ریشه شناسی زیر اشاره می کنند: [2] «چون لوکانی ها (Laconians) موهای خود را بلند و دراز می گذارند، و با پیروی از آن ها همه یونانیان هم مودراز اند.... اما اسکیت ها نخستین کسانی اند که موهای خود را کوتاه می کردند، و از همین رو هم به نام اوسکیتلین ها (به یونانی $\alpha\pi\epsilon\sigma\kappa\upsilon\theta\iota\sigma\mu\epsilon\nu\omicron\iota$) یاد می شوند.»

افسانه ها در مورد منشاء اسکیت ها:

اسکیت ها، به گفته هرودوت خود را به نام اسکولات ها (به یونانی قدیم Σκόλοτοι) می خواندند. تقریباً 25 قرن پیش، هرودوت این نام را در زمینه زیر به کار برده بود:

«بنا به حکایات خود اسکیت

ها، قوم شان، از همه اقوام دیگر جوانتراند و چنین به میان آمده است: نخستین باشند این کشور هنوز بایر، مردی بود به نام تارگیتای (Targitai). پدر او- زئوس و مادرش- دختر رود بورسیتنس (Borysthenes) بود (البته، من چنین چیزی را به رغم تاکید ایشان، باور نمی کنم) تارگیتای که چنین تباری داشت، پدر سه پسر بود: لیپوکسای (Lipoksai)، ارپوکسای (Arpoksai) و جوانترین آن ها- کولاکسای (Kolaksai)...از لیپوکسای، قبایل سکایی به نام اوها (avhat)، از ارپوکسای- کاتایارها (katiar) و تراسپی ها (Traspi)، و از کولاکسای که به پادشاهی رسیده بود- قبایل پارالات (paralat) پدید آمدند. همه قبایل زیر یک نام واحد اسکولات ها یاد می شوند. هلنی ها (یونانیان) آن ها را به نام اسکیت ها یاد می کنند.» (هرودوت، تاریخ، جلد پنجم، ص. 5-6).

او در ص. 7 جلد چهارم می

نویسد: «اسکیت ها می پندارند که از زمان نخستین پادشاه- تارگاتای (تقریباً 1514-1512 پیش از میلاد) تا تهاجم داریوش به سرزمین شان، یک هزار سال آزرگار گذشت. چون اسکیت ها زمین بسیار داشتند، کالاکسای آن را به سه پادشاهی میان سه پسر خود تقسیم کرد...در مناطقی که در شمال سرزمین اسکیت واقع است، هیچ چیزی را نمی توان دید و به خاطر پرواز پرهای پرنده، نمی توان به آن جا رفت و به راستی هم زمین و هوا در آن جا پر از پر و بال است، و از همین رو نمی توان چیزی را دید.»

خود اسکیت ها در باره خود و کشورهای همسایه شمالی شان چنین می گویند. اما یونانیان که در پونته زندگی می کنند، روایت دیگری دارند (که مبتنی بر ادعای داشتن حافظه عمیق تر است): هرکول، با پیش کردن نرگاوهای گیرئون (Geryon) (گیرئون به معنای پیاله خون) به این کشور هنوز تهی از سکنه رسید (کنون آن را اسکیت ها اشغال کرده اند).

گیربونی ها به دور از پونته یی ها (Pontus) در جزیره یی در اقیانوس در نزدیکی گدیر در آن سوی ستون های هرکول، زندگی می کردند، (این جزیره را یونانی به نام Erief می خواندند).

اقیانوس، به گفته یونانیان، سر از طلوع خورشید در پیرامون سراسر زمین جریان می یابد، اما آن ها نمی توانند این را ثابت کنند. از آن جا، هرکول وارد کشور نامنهاد اسکیتیا شد. در آن جا سردچار آب و هوای بد و سرد گردید. او با پیچانیدن پوست خوک به دور خود، آرمید و در خواب رفت، اما اسپ های رام نشدنی هرکول (که او به آن ها اجازه چریدن داده بود)، به گونه معجزه آسایی ناپدید شدند... [به پنداشت یونانیان باستان، اسکیتی ها بازماندگان اسکیت - پسر هرکول اند. - گ.ک.]

-یک داستان سومی هم هست (که من بیشتر از همه به آن اعتماد دارم) که می گوید: قبایل کوچی اسکیت در آسیا زندگی می کردند. هنگامی که ماساگیت ها آن ها را به زور بیرون راندند، اسکیت ها با گذشتن از ارس،^۶ به سرزمین های کیمیری ها وارد شدند (در این کشور، کنون اسکیت ها ساکن اند. اما به گونه یی که می گویند، در گذشته مربوط کیمیری ها بوده است). با نزدیک شدن اسکیت ها، کیمیری ها به شور پرداختند که در برابر نیروهای فزونشمار دشمن چه باید بکنند؟ در مجلس مشاوره، اختلاف نظر پیدا کردند. اگر چه هر دو طرف سرسختانه بر مواضع خود ایستاده بودند، اما سرانجام پیشنهاد پادشاه چیرگی یافت...^۷

^۶. «اَرس» (در ترکی آذربایجانی: آراز و Araz - در زبان ارمنی: آراکس، Արաքս) نام رودخانه یی نسبتاً پرآب و خروشان است که از منطقه آرپا چای در آناتولی ترکیه سرچشمه گرفته، از مرز ترکیه - نخجوان - جلفا و ارمنستان گذشته و پس از گذر از مرز ایران و جمهوری آذربایجان، وارد جمهوری آذربایجان گشته و به رودخانه کورا می ریزد.

رودخانه ارس در سال ۱۸۱۳ میلادی در پی عهدنامه ترکمنچای به عنوان مرز ایران و روسیه برگزیده شد و سراسر مناطق شمال این رود از ایران جدا و به خاک روسیه افزوده شد. (ویکی پیدیا).

^۷. چون تفصیل این داستان در متن پارسی ذیل سکاها در ویکی پیدیا آمده و ما آن را بیشتر آوردیم، از تکرار آن در این جا خودداری کردیم - گ.

... و اکنون هم در سرزمین اسکیت ها، دژها و گذرگاه های کیمیری برجامانده است. همچنین منطقه یی به نام کیمیری هست و نیز بسفر کیمیری. کیمیری ها با گریز از دست اسکیت ها در آسیا، جزیره نمای را گرفتند که اکنون در آن شهرستان یونانی سینوپ قرار دارد. این نیز شناخته شده است که اسکیت ها در تعقیب کیمیری ها، گمراه شدند و به سرزمین ماد یورش بردند. کیمیری ها، پیوسته در امتداد کرانه های پونته پیش می رفتند، اسکیت ها نیز در پی آنان به سوی چپ قفقاز تا آن جایی شتافتند که به سرزمین ماد رسیدند. این بود که به داخل کشور ماد چرخیدند. این داستان آخری را هم هلنی ها و هم بربرها (وحشیان) نقل می کنند.» (هرودوت، تاریخ، جلد 7، ص. 12)

حکایت مربوط به هرکول، گواه بر قدیمی تر بودن اسکیت ها نسبت به حکایتی است که خود شان در باره تارگاتای باز می گویند. در این حال، بنا به این روایت، اسکیت ها پیش از هرکول می زیسته اند که وی از کسی به نام تیوتار تیراندازی از کمان را فرا گرفت.

به باور برخی از زبان شناسان، «اسکولوت ها» شکلی از کلمه ایرانی *skuda-ta- (کمانداران) است که در این جا، ta- نشانه جمع می باشد (کنون در زبان اوستی -tæ- در همان معنا به کار می رود). شایان توجه است که سارمات ها خود را به نام «Σαρμάται» (Sauromatæ) می خواندند و به گونه یی که ی. هارماتا (Harmatta) می پندارد، به همان معنا است. [3]

تبدیل شدن *d ایرانی قدیم به L اسکیتی، چونان ویژگی زبان اسکیتی، در دیگر کلمات سکایی هم تایید می گردد. برای مثال:

Παραλάται - نام قبیله یی به معنای (به قول هرودوت در ص. 6، جلد چهارم تاریخ) دودمان حاکم اسکیت ها که او در دیگر جاها آن را با بیان Σκύραι βασιλητοι توضیح می دهد، یعنی «اسکیت های شاهی»؛ > از Paradāta * ایرانی (یعنی کسی که در چهارچوب قانون در راس امور گماشته شده است) در اوستایی -paraδāta (لقب افتخاری فرمانروا یعنی کسی که در راس رهبری گماشته شده است)...

تاریخ پدید آیی:

فرهنگ اسکیتی را هواداران «فرضیه گورگانی» با پویایی مطالعه می کنند. تشکل فرهنگ اسکیتی باستانی شناخته شده از سوی جمهور محافل عملی را، باستان شناسان به سده هفتم پیش از میلاد متعلق می دانند. [4] در این حال، دو برخورد اصلی برای تفسیر پدید آیی آن وجود دارد:

طبق یکی از این رویکردها، که مبتنی بر «داستان نامنهاد سوم» هرودوت می باشد، [5] سکاها از شرق آمده بودند.

رویکرد دیگر، که همچنین می تواند بر داستان نوشته شده توسط هرودوت، متکی باشد، دال بر آن است که اسکیت ها مقارن همان زمان دست کم چند سده در کرانه های شمالی دریای سیاه زندگی می کردند که از محیط جانشینان فرهنگ ریسمان داران (طنابداران)⁸ برخاسته بودند [6][7][8][9].

تشکیل دولت:

آغاز تاریخ (تا جایی پذیرفته شده از سوی مجامع علمی) اسکیت ها، سده هشتم پیش از میلاد - زمان بازگشت نیروهای اصلی اسکیت ها به شمال دریای سیاه - جایی که پیش از آن، سده ها کیمیری ها بر آن (در برخی از منابع، هومری ها Homers) فرمان می راندند؛ شمرده می شود.

کیمیری ها را از شمال دریای سیاه، اسکیت ها در سده هفتم پیش از میلاد راندند. لشگرکشی اسکیت ها به آسیای صغیر هم زمینه ساز کوچیدن کیمیری ها از آن دیار گردیده بود. در سال های دهه هفتاد سده هفتم پیش از میلاد، اسکیت ها به سرزمین ماد، سوریه، فلسطین سرازیر شدند و به گفته هرودوت در آسیای مقدم یا صغیر «فرمان راندند» - جایی

⁸ به گونه یی که می دانیم، ریسمانداران - نیاکان ایرانیان باستان بوده اند که از اثیریانا و یجه به آسیای میانه و پشته ایران کوچیده بودند. این گونه، بر اساس این دیدگاه، سکایی ها با ایرانیان هم ریشه و هم تبار اند. - گ.

که در آن، پادشاهی سکایی اشکوز (Ishkuz)، را برپا داشتند. اما مقارن با اوایل سده ششم پیش از میلاد از آن جا رانده شدند. آثار حضور اسکیت ها در قفقاز شمالی هم بر جا مانده است.

سرزمین اصلی اسکیت ها - جلگه میان دانیوب سفلی و رود دُن، به شمول بخش استپی جزیره نمای کریم و مناطق مجاور شمال دریای سیاه بود. مرز شمالی کشورشان نامشخص است. اسکیت ها به چندین قبیله بزرگ تقسیم می شدند. به گفته هرودوت، اسکیت های حاکم یا سلطنتی - اسکیت هایی بودند که در منتهی الیه شرقی می زیستند و که در حوضه رود دُن با سارمات ها هم مرز بودند که نیز بخش استپی کریم را زیر تصرف داشتند. در غرب آن ها کوچی های اسکیتی زندگی می کردند، و بیشتر غرب تر از آنان، در کرانه چپ رود دنیپر، اسکیتی های کشاورز بودوباش داشتند.

در کرانه راست دنیپر (Dnieper)، در حوضه رودخانه بوگای جنوبی، در نزدیکی شهرستان اولبیا (Olbia) کالپیدی ها (kallipidy) یا اسکیت های هلنی زندگی می کردند.

شمال تر از آن ها، الازون ها (alazony) بسر می بردند و بیشتر شمال تر اسکیت های پاهاری (Pahari). در این حال، هرودوت به کشاورز بودن آن ها متفاوت از سه قبیله دیگر اسکیتی اشاره می کند و تاکید می کند که هرگاه کالپیدها و الازون ها گندم می کارند و نان می خورند، اسکیت های پاهاری گندم را برای فروش می کارند.[10]

به گفته هرودوت، اسکیت ها در کل خود را اسکولوت ها می خواندند و به چهار قبیله تقسیم می شدند: پارالات ها (paralat) (نخستین)، اهوات ها (avhat) (در گستره علیای هیپانیس (Hipanis) بسر می بردند)، تراسپ ها (Traspie) و کاتیری ها (katiar).

انسجام سیاسی اسکیت ها به جنگ آن ها با شاه پارس - داریوش اول در 512 پیش از میلاد کمک کرد. در راس اسکیت ها سه پادشاه بودند: ایدانفریس (Idanfirs)، اسکوپاس

(Scopas) و تاکساکیس (Taksakis). در مرزسده های پنجم و چهارم پیش از میلاد، اتی شاه (Athey)، شاهان دیگر اسکیتی را کنار زد و قدرت کامل را به دست گرفت...

اما اسکیت ها، با آواره کردن سارمات ها از استپ های کرانه دریای سیاه تنها در کریماسکن گزین نشدند. بر اساس برخی گزارش ها، بخش شایان توجهی از اسکیت ها در منطقه میان بسفر و رودخانه دنیستر (Dniester) در منطقه یی به نام اسکیتیای کوچک جاگزین شدند، که در آن شهرستان توما قرار دارد- جایی که زمانی سخنور نامدار روم- اوید (Ovid)، تبعید شده بود.

حضور اسکیت ها در اسکیتیای صغیر تا زمان تهاجم هون ها در سده چهارم میلادی، خاطرنشان ساخته می شود. در شمار توده هایی که در میان سپاهیان آتیلا- رهبر هون ها در میدان جنگ معروف کاتالونیا (Catalaunian) بودند، از اسکیت ها هم نام برده می شود...

اسکیت ها و سارمات ها:

اسکیت ها در سده های میانه در اثر یورش های کوچی های دیگر (مانند تخارها، هون ها و دیگر تورک ها، سارماتی ها و یفتلی ها) ناپدید شدند. سارمات ها پس از مهاجرت بزرگ توده ها، موقعیت غالب خود در خاور اروپا را از دست دادند و پس از آن (به جز از الن ها) در میان سایر توده ها حل گردیدند.

الن ها (که از قبایل سارمات بودند)، تقریباً در سده چهارم میلادی دولت خود را ایجاد کردند، که به گفته منابع بیزانتینی (روم خاوری) و عرب، نیرومندترین دولت در منطقه قفقاز بوده است. پیش از سده دهم، الن ها نقش مهمی در مبارزه میان خزرها، رومی های شرقی و اعراب بازی می کردند و بیشتر از بیزانتینی ها پشتیبانی می کردند. سر از سده دهم، پس از تضعیف خزرها و اعراب، شکوفایی الانیا آغاز می شود، که تا حمله مغولان در سده سیزدهم به طول می انجامد.

به گفته منابع همان زمان (مانند: ایوسافت، باربارو (Barbaro)، گیوم د روبروک Rubruk و...) الن های رانده شده به کوه ها، به پیکار با تاتارها ادامه دادند و در همان جاها ماندگار شدند. دولت النی در لشکرکشی های تیمور لنگ در سده چهارده نابود شد. اوستی ها از فرزندان و بازماندگان الن ها اند. همچنین یاس های باشنده مجارستان نیز. توده های نام نهاد «اورگنچ لی اولم» (urgenchly olam) (الن های گرگانجی) باشنده آسیای میانه یی هم از بازماندگان الن ها شمرده می شوند که در خاک ترکمنستان زندگی می کنند.

ارثیه اسکیت ها:

ساخته ها و کاردستی های بسیاری از اسکیت ها در اوکراین و جنوب روسیه و قزاقستان یافت شده است. نام بسیاری از رودخانه ها و مناطق اروپای خاوری دارای خاستگاه اسکیتی-سارماتی اند.⁹

توده های اسکیتی:

اسکیت ها را می توان به سه شاخه اصلی تقسیم کرد:

اسکیت های اروپایی که کوچروان ایرانی زبان بودند و در کرانه های دریای سیاه در سده های چهارم تا سوم پیش از میلاد فرمان می راندند. اطلاعات بس گرانبهایی در باره اسکیت های اروپایی در آثار یونانیان باستان به ویژه در آثار هرودوت بر جا مانده است. اغلب زیر نام اسکیت ها همانا اسکیت های اروپایی شناخته می شوند. به گفته هرودوت خود اسکیت ها خود را به نام اسکولوت ها می خوانده اند. پارس ها آن ها را به نام ساک ها (سکایی ها) یاد می کردند.

ساک ها:

⁹. در سده های نهم و بیستم، در گستره شوروی پیشین، کاوش های باستان شناسیک فراوانی در سرزمین های اسکیت ها انجام گرفته بود که ره آوردهای درخشانی داشتند. به ویژه کشف گورگان های پر از اشیای عتیقه اسکیتی در اوکراین، جنوب روسیه، قزاقستان و ... در این جا، از مطالب مربوط به کاوش های باستان شناسیک می گذریم.-گ.

ساک ها- قبایل اسکیتی باشند گستره آسیای میانه بودند. توده های آسیایی به ویژه پارس ها آن ها را به نام ساک ها می خواندند. اما مولفان یونان باستان آن ها به نام اسکیت های آسیایی یاد می کردند. [14] طرفه این که پارس ها اسکیت های اروپایی را به نام «ساک های باشند آن سوی دریاها» می خواندند.

مطابق سنت تاریخنگاری پارس، ساکی تباران به دو گروه عمده تقسیم می شدند... متفاوت از اسکیت ها، که مستقل از پارسیان بودند، ساک ها زیر سلطه آنان بودند و به گونه منظم به هواداری از پارس ها می جنگیدند، و با این حال، نیروی اصلی سواره نظام پارسی را می ساختند.

سارمات ها:

قبایل سارماتی یا ساوروماتی خویشاوند با اسکیت ها در آغاز در جلگه حوضه رود ولگا و جلگه دامنه های کوه های اورال زندگی می کردند. به گفته هرودوت، سارمات ها از پیوند جوانان اسکیتی و دوشیزه های آمازونی گکک پدید آمدند. [15]

همو هرودوت گزارش می دهد که «سارمات ها به زبان سکایی ها سخن می گویند، اما از همان آغاز با یک گویش تحریف شده» [16]. سر از سده چهارم پیش از میلاد، میان سارمات ها و اسکیت ها جنگ های بسیار رخ می دهد که به افتادن مواضع غالب در بخش اروپایی اسکیت ها به دست سارمات ها می انجامد، که در منابع کهن همچنین سارماتیا نامیده می شدند.

از زبان سارمات ها، یگانه شکل حفظ شدهء زبان اسکیتی- سارماتی، یعنی زبان اوستی ریشه می گیرد. چنین پنداشته می شود که برخی از اسکیت های اروپایی یاد شده در منابع باستانی، ایرانی زبان نبودند. برای مثال، چنین گمان زده می شود که که نئورها- بالتی بودند، نه ایرانی.

اسکیت های آسیایی (سکایی ها):

به گفته کلودیوس بطلمیوس (Claudius Ptolemy)، سرزمین اسکیتیای آسیایی از آن سوی میوتیدی (Maeotis) (دریای آزوف در بین روسیه و اوکراین) و رودخانه را (Ra) یا رادیوم (ولگا) آغاز می شود و به سوی خاور تا به مغولستان، تبت و چین (سرزمین سریکا)، در جنوب- تا به سغدیانا و هند و در شمال تا به سرزمین های ناشناخته دوردست گسترش می یابد.

در جهت غرب به شرق، اسکیتیای آسیایی را چنین تقسیم می کردند که در این سمت و در آن سمت ایمایا (Imaya) قرار می گرفت، در این حال با نام ایمایا، رشته کوه های مختلف را مشخص می کردند: اورال، ییلورتاگ (Belurtag)، هیمالیا، بیشتر تیان شان (در قزاقستان).

گذشتگان، رودخانه های اسکیتیای آسیایی را می شناختند: به جز از Ra (ولگا) و اوکس (Ochs) - سیردریا - پاروپامیز (Paropamis) (شاید رود اُبی؟)، دائیک (Daiki) (کنون - اورال) و... را. در باره دریاچه ارال، گذشتگان تنها تصورات مبهمی داشتند: به گفته استرابون، رودخانه ایکسرت (Iaksart) (آمو دریا) به دریای کسپین می ریخت.

افسانه های اسکیتی:

اسطوره ها (متولوژی) اسکیت ها دارای تشابهات فزونشمار ایرانی و هندواروپایی است که در شماری از آثار اکادمیسین ریباکوف و پروفیسور رایفسکی (DS Raevskii) در زمینه الحاد و شرک (paganism) نشان داده شده است. کار در زمینه از سوی پژوهشگران معاصر پیگیرانه دنبال می شود.

هرودوت اشاره کرده است که هر منطقه اسکیتیا، محراب آرس (Ares) داشت، که در چکاد آن شاخه ها یا پرخچه های بزرگی از هیزم که نماد شمشیر بود، قرار داشت. [20]
هرودوت فهرستی از اسامی این خدایان را آورده است: [21]

تابیتی (Tabitha) (هستیا در اسطوره های یونانی)، پاپیوس (Papayos) (ژئوس)، اپی (API) یا گایا، آپولو (Oytosir)، ارگیمپاسا (Argimpasa) آفرودیت اورانیا (Urania، Fagimasad (پسیدون - خدای دریا). افزون بر این ها، او به هرکول و آرس اشاره می کند.

تابیتی - خدای خانواده، خدای کانون خانواده، از ارج ویژه یی برخوردار بود که حامی مقدس اسکیت ها شمرده می شد. سوگند خوردن به کانون خانواده، به خدای ارشد خانگی - بزرگترین سوگند بود. سوگند دروغین به این خدا به باور اسکیت ها باعث بیماری رییس خانواده می گردید. تصویر خدای جنگ (آرس، به گونه یی که هرودوت او را با قیاس از روی اساطیر یونان می نامید)، شمشیری بود که یک بار در سال به پیشگاه او چارپایان را به قربانی می آوردند (به خصوص اسب) را و اسیران را، از هر صد نفر - یکی را. [22]

تاریخ افسانه یی و کرونولوژی (تقویم) اسکیت ها:

گاهنامه ها (تقویم ها) ی مربوط به تاریخ باستانی اسکیت ها، در آثار شماری از نویسندگان باستان یافت می شود که نه تنها به ارقام درشت تقریبی معمول تکیه می زنند، بل که در بیشتر موارد در تناقض با یکدیگر قرار می گیرند که مقایسه مستقیم آن ها با داده های باستان شناسی سزاوار نیست.

نخستین دیدگاه را هرودوت ارائه کرد. به گفته وی، اسکیت ها - جوان ترین قوم اند. [23] از دوره تارگاتای - نخستین شاه شان تا لشکرکشی داریوش هزار سال سپری شده بود. [24]. بنا به اطلاعات هرودوت، فرعون سیسوستریس (Sesostris) گویا اسکیت ها را منکوب نموده بود [25] و بر آنان دو نسل تا جنگ تروا فرمان می راند. [26]

هرودوت با حکایت نمودن رفتن هرکول به سرزمین اسکیت ها که از پسر او - اسکیت، شاهان اسکیتی به دنیا آمده بودند، [27] پسانتر داستان تارگاتای را باز می گوید. به پنداشت یونانیان، هرکول یک نسل پیشتر از جنگ تروا می زیسته است. بنابراین، به ظاهر پدیدآیی اسکیت ها تقریباً با سده شانزدهم پیش از میلاد برابر است و جنگ آن ها با مصریان در سده

سیزدهم پیش از میلاد رخ داده بود و درست در همین سده سیزدهم، اسکیت - پسر هرکول به دنیا آمده بود.

به گونه یی که آ. ای. ایوانچیک (AI Ivanchik) (که به تفصیل این مساله را بررسی کرده است)، اشاره می نماید، اندیشه آرمانی قدیمی تر نشان دادن اسکیت ها و نیز توصیف پیروز نمایاندن آن ها بر مصریان را ایفوری (Ephorus) - تاریخ نویس سده چهارم پیش از میلاد ارائه نموده بود. [28] این گونه، متفاوت از هرودوت، سکاها نه جوان ترین، بل قدیمی ترین مردم از کار برآمدند. دیالوگ مصری ها و اسکیت ها در باره جهان باستان را جاستین (Justin) مطرح می سازد. [29]

دیودور (Diodor)، اسکیت را پسر زئوس (Zeus) می داند، نه هرکول که این گونه، تاریخ تولد اسکیت را به زمانه های قدیم تر می کشاند. فرزندان اسکیت به نام های پال و ناپ یاد می شوند که پادشاهی را میان خود تقسیم نموده، شمار بسیاری از قبایل را زیر فرمان خود در آوردند. [30] پس از این دیودور داستان آمازونی گک ها را باز می گوید.

اثر جاستین، که مقاله پومپه تورگوس (Trogus) را فشرده تر ساخته بود، در بر دارنده نشانه های گاهنامه یی زیر است: پس از پیروزی اسکیت ها بر مصریان [31] در درازای 1500 سال، آسیا باجگذار اسکیت ها گردید. [32] - سپس آشوریان 1300 سال بر آسیا فرمان راندند [33]، و در پی آنان - مادها 350 سال [34]. این گونه، چون پایان فرمانروایی مادها با روی کار آمدن شاه پارسیان - کوروش (میانیه های سده ششم پیش از میلاد) پیوند زده می شود، پیروزی اسکیت ها بر مصریان عصر ویزوسیس (Vezosis) از دید پومپه تورگوس، باید حوالی 3700 سال پیش از میلاد صورت گرفته باشد. [35].

جاستین همچنین داستانی را در باره جوانان برومند خاندان های شاهی پلینی و اسکولوپیتی (Skolopite) کشته شدن آنان و خاستگاه آمازونی گک ها می آورد. [36]. این رخدادها می توانند تقریباً طی دو نسل پیش از جنگ تروا جا داشته باشند، و لشکرکشی پاناساگور (Panasagor) - شاهزاده اسکیتی بر آتن [37] - پیش از یک نسل.

اوروسی (Oros) - تاریخ نویس مسیحی، در کل با استفاده از اثر جاستین نمی توانست تاریخ های ذکر شده از سوی او را بپذیرد. چون مغایر سالشماری کتاب مقدس در باره توفان نوح بود [38] (شایان یادآوری است که در «تقویم اوسیپیوس Eusebius» در باره تاریخ باستانی، هیچ اطلاعی راجع به اسکیت ها وجود ندارد).

اوروسی، دستیابی و سلطه اسکیت ها بر اروپا و آسیا را به دوره پیش تر از 1500 سال پیش از نینا مربوط می دانست که در سال 3553 قبل از میلاد می افتد. او تسلسل جنگ ها را مرتب نمود. پیروزی پیروزی پادشاه آشور- نینا بر اسکیت ها او پیشتر از 1300 سال قبل از تاسیس از رُم می پنداشت (2053 سال پیش از میلاد) [39]. ویزوسیسی مصری (Vesozis) با اسکیت ها پیشتر از 480 سال قبل از تاسیس رُم جنگیده بود (1233 سال پیش از میلاد) [40].

این گونه، Orosius، درست مانند هرودوت، تاریخ وقوع این جنگ را اندکی پیش از نبرد تروا می پندارد، اما نتیجه جنگ را مانند جاستین، پیروزی اسکیت ها می انگارد. داستان در باره Skolopite، پلینی و آمازونی گک ها در اثر Orosius با جاستین همخوانی دارد [41].

نام های شماری از اسکیت های سرشناس:

آ-افسانه یی:

اگافریس (Agathirs) - پسر هرکول از مادر نیمه انسان نیمه مار

گیلون - پسر هرکول - پادشاه همه اسکیت ها

اسکیت - پادشاه افسانه یی همه اسکیت ها

پرومیت - پادشاه افسانه یی همه اسکیت ها و نیز نام خدای آتش

دردان - پادشاه افسانه یی همه اسکیت ها

زرینا - ملکه افسانه یی سارمات ها، مادر بزرگ همه پادشاهان سارماتی، که در شهر افسانه یی روسکاناکا فرمان می راند.

اسکیت - نیای افسانه یی سلاوی ها، پدر سلوین و روس

سلوین- پسر اسکیت، نیای افسانه‌ی سلاوی‌ها، یکی از بنیادگذاران سلوینسک (نوگورود)

روس- پسر اسکیت، نیای افسانه‌ی سلاوی‌ها، برادر سلوین، بنیادگذار سلوینسک (نوگورود)

گذشته از این‌ها، باشندگان سرزمین افسانه‌ی قطب شمال (هیپروری) را با اسکیت‌ها یکی می‌پندارند.

ب- دودمان‌های اسکیتی و نمایندگان معروف آن‌ها بر اساس منابع آسوری:

- ایشکاپای (Ishpakay) - پیشوای اسکیت‌ها تا سال 675 پیش از میلاد که

Esarhaddon با وی رزمیده بود. [48]

- پارتوتا (Partatua) - پادشاه اسکیت‌ها در حوالی سال‌های 675-650 پیش از میلاد که

در متون آسوری از وی یاد شده است. هرودوت او را با پدر Madia Profofit یکی می‌

پندارد. [49]

پ. دودمان‌های شاهان اسکیتی و نمایندگان دودمان‌هایی که هرودوت از

آن‌ها نام برده است:

- اریانت - شاه نیمه افسانه‌ی اسکیتی که برای نخستین بار سرشماری نفوس را انجام داد

[50].

- مادی - شاه اسکیتی در نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد، پسر پروتوی که از مادها 28 سال

آزگار باج می‌ستاند. [51]

- ایدانفیرس - پادشاه اسکیت‌ها، که با شاه پارس‌ها - داریوش در حوالی 512/514 پیش

از میلاد جنگیده بود.

- تاکساکیس (Taksakis) - یکی از پادشاهان، معاصر ایدانفیرس که در هنگام جنگ‌های

اسکیت‌ها با پارس‌ها بر سپاهیان گیلونی‌ها (Gelons) و بودینی‌ها (Budins) فرمان می‌

راند. [53]

-اسکوپایسس (Skopasis) - یکی از معاصران ایدانفیرس، که در هنگام جنگ های اسکیت ها با پارس ها فرماندهی دسته های تکاور اسکیت ها و سارمات ها را به دوش داشت.

-اریاپیف (Ariapif) - شاه، پدر اسکیل (Skil)، اکتاماساد (Oktamasad) و اورییک (Oric)

دودمان ها و سرشناسانی که از سایر منابع شناخته شده اند:

-مارساگیت - شاید برادر ایدانفیرس

-ارگوت - هرودوت از او نامی نبرده است.

-سارماک - نماینده فرضی دودمان اسکیتی در بوسفور، که از روی یک سکه که تاریخ آن در حوالی 405-409 پیش از میلاد تثبیت شده است، شناخته شده است. [55]...

پادشاهی های اسکیتی در دوبرودج (اسکیتیای کوچک) (در حوالی سال های 330-70 پیش از میلاد):

-کانیت - نزدیکی 270 پیش از میلاد،

-هراسپ - سده دوم پیش از میلاد،

-اکروسا - سده دوم پیش از میلاد،

-تانوس - نزدیکی سال 100 پیش از میلاد،

-زری اکس - سده یکم پیش از میلاد،

....

اسکیت ها در عهد باستان:

اسکیت ها در عهد باستان چونان یک قبیله اصلی باشنده شمال دریای سیاه، و به عنوان یک توده کوچرو دامدار که در چادرها و کاروان ها به سر می بردند، شهرت داشتند و خوراک شان شیر و گوشت گاو بود و با رفتارهای جنگی خشونت آمیز خود بنام بودند و آوازه شکست ناپذیری شان شهره آفاق گشته بود. این گونه، اسکیت ها به نمادی از بربریت (و یا

هم به الگوی خشونت و یا مدل آرمانگرایی متمایل به وحشی‌نمایی) مبدل گردیده بودند. [61]

نتیجه‌گیری‌های دانشمندان علم ژنتیک:

بسیاری از اسکلت‌های یافت شده اسکیت‌ها در سایبریا و آسیای میانه حامل هاپلوگروه‌های R1a1 اند. [62] [به گونه‌ی می‌دانیم، این هاپلوها ویژه توده‌های ابروهندواروپایی است. -گ.ک.]

اسکیت‌ها در سنت‌های قرون وسطایی:

گاهنامه‌نگاران روسی خاطر نشان ساخته‌اند که توده‌های روسی را یونانیان به نام «اسکیتیای کبیر» می‌خوانده‌اند. در داستان «سال‌های موقت» از اسکیت‌ها بارها نام برده شده است: «هنگامی که خلق سلاوی، همان گونه که ما گفتیم، در دانیوب زندگی می‌کردند، از اسکیتیا آمدند، یعنی از خزرها، بلغارهای نامنهاد، و در دانیوب می‌نشستند (زندگی می‌کردند)، و در سرزمین سلاوها مهاجر بودند. دولتب‌ها در بوگو زندگی می‌کردند که کنون در آن ولینیان‌ها (volynyan) بودوباش دارند. و اولوچ‌ها (Ulich) و تیوریتس‌ها (Tiverts) در نزدیکی دنیستر (Dniester) و در آن سوی رود دانیوب جاگیر داشتند. آن‌ها فزونشمار بودند: آن‌ها در امتداد رودخانه دنیستر تا کرانه‌های دریا می‌نشستند، شهرستان‌های شان تا همین اکنون حفظ گردیده است. و یونانیان آن‌ها را «اسکیت کبیر» می‌خواندند.»

اَلْک (Oleg) بر یونانیان تاخت و ایگور را در کیف ماند. و با خود شمار بسیاری از وایکینگ‌ها و سلاوها و چودها (Tschud) و کریوچی‌ها (Krivichy) و میری‌ها (Meyrueis) و دریولی‌ها (drevlyan) و پولیان‌ها و سیویرلیان‌ها و ویاتیچی‌ها (Vyatichi) و کروات‌ها و دولب‌ها (Dulebs) و تیورسی‌ها (Tivertsy) را که چونان تولماچ‌ها شناخته شده‌اند، به همراه گرفت. همه این‌ها را یونانیان به نام «اسکیت بزرگ» یاد می‌کردند.»

گاهنامه نویسان روسی سده هفدهم، توده های قرون وسطایی دولت روس را ادامه اسکیتیای کبیر می شمردند. (نگاه شود به کتاب: «گفته هایی در باره سلاوی ها و روس و شهر سلووینسک»)

توده های اسکیتی باستان عبارت اند از:

بوروسکی ها (Borusci)، اگافیرس ها (Agathirs)، گیلوها (Gelo)، نئورها neuritis (nerve)، اریماسپ ها (arimasp)، فیساکیت ها (Thissagets)، ایرکس ها (iyrks)، بودینی ها (Boudin)، میلانخیلین ها (Melankhlens)، گیت ها (geta)، اواهات ها یا لیوکسی ها (Lipoksai) avhaty، کاتیارها یا ارپوکسی ها (Arpoksai) katiary، تراسپی ها (Arpoksai) Traspie، پرالات ها (paralaty (koloksai, chipping)، ایسیدون ها (Issedones)، سارمات ها، تآوری ها (Tauris)، ارگیبی ها (Argippeans)، اندروفاگی ها (Androthags)، ساک ها و ماساکیت ها.

منابع:

Латышев В. В. Известия древних писателей греческих и латинских о Скифии и Кавказе. — СПб., 1893—1906. — Т. 1—2.

"Эпитома сочинения Помпея Трога «Филиппова история» М. Ю. Юстин

Геродот. История (скифские фрагменты) // Скифы: Хрестоматия. — М., 1992. — С. 38—83.

پژوهش ها:

Рыбаков Б. А. Геродотова Скифия. — М.: Наука, 1979. — 248 с. — 50 000 экз. (в пер.)

Агбунов М. В. Путешествие в загадочную Скифию / Отв. редакторы: д-р истор. наук И. Т. Кругликова, д-р геогр. наук Н. А. Хотинский; Рецензенты: д.и.н. Д. С. Раевский, к.и.н. А. В. Подосинов; Академия наук СССР; Художник Ф. Б. Левченко. — М.: Наука, 1989. — 192, [16] с. — (Страницы истории нашей Родины). — 50 000 экз. — ISBN 5-02-004620-5 (обл.)

Скржинская М. В. Скифия глазами эллинов. — СПб.: Алетейя, 1998. — 304 с. — (Античная библиотека). — 1000 экз. — ISBN 5-89329-108-5 (в пер.)

Граков Б. Н. Скифы: Научно-популярный очерк. — М.: Изд-во МГУ, 1971. — 200 с.

Черников С. С. Загадка золотого кургана: Где и когда зародилось скифское искусство. — М.: Наука, 1965. — 192 с. — (Из истории мировой культуры). — 26 000 экз. (обл.)

Смирнов А. П. Скифы. — М.: Наука, 1966. — 200 с. — (Из истории мировой культуры). — 47 000 экз. (обл.)

Хазанов А. М. Золото скифов. — М.: Советский художник, 1975. — 144 с. (обл.)

Т. Кузнецова. Краткая история скифов // Скифы: Хрестоматия / Сост., введение, коммент. Т. М. Кузнецовой. — М., 1992. — С. 3—14.

О.А. Гавриленко. Основні риси права скіфських ранньодержавних утворень // Часопис Київського університету права. — 2007. — № 1. — С. 17—22.

Домбровський О. Геродотова Скитія // «Український історик», 1987, №01-04; 1988, №01-04.

Раевский Д. С. Мир скифской культуры. — М.: Языки славянской культуры, 2006. — 600 с. — (Studia historica). — ISBN 5-9551-0152-7 (переиздание монографий 1977 и 1985 годов с предисловием)

Зайков А. В. Спарта́но-скифские параллели в античной литературе и вопрос о причинах их появления // Античная древность и средние века. Екатеринбург: Уральский гос. университет. 2004. Вып. 35. С. 5-24.

Фундаментальные академические монографии цикла «Археология СССР» (Степи европейской части СССР в скифо-сарматское время. 1989; Степная полоса азиатской части СССР в скифо-сарматское время. 1992; Славяне и их соседи в конце I тысячелетия до н. э. — первой половины I тысячелетия н. э. 1993) на уровне науки конца XX века обосновали полиэтничный характер Скифии (в античном понимании термина).

Скифо-праславянские параллели добротно представлены в трудах В. И. Абаева[63]; Ж. Ж. Варбот, Т. В. Гамкрелидзе, Вяч. Вс. Иванова, В. И. Георгиева, А. В. Десницкой, В. А. Дыбо, А. А. Зализняка, В. М. Иллич-Свитыча, Г. А. Климова, В. В. Мартынова[64], В. Н. Топорова, О. Н. Трубачева[65], В. Н. Чекмана и ряда зарубежных лингвистов.

Добротен свод лингвистических исследований на начало XXI века: Д. И. Эдельман. Иранские и славянские языки: Исторические отношения (Вост. лит., РАН, М., 2002; Интернет / http://www.kroraina.com/edel_is/index.html)

Ряд авторов, начиная с Ж. Дюмезиля, изучали скифо-осетинские параллели.

Общий обзор в книге: История Древнего Востока. От ранних государственных образований до древних империй. М., Вост. лит. 2004. С.537-578 (глава 9. Степи Евразии и Древний Ближний Восток в киммерийско-скифскую эпоху, авторы М. Н. Погребова и Д. С. Раевский)

آثار عامه فهم:

Гуляев, В. И. Скифы, Расцвет и падение великого царства. М., Алетейа, 2005, 400 с.
Гуляев В. Скифы. Что мы знаем о них. — Наука и жизнь. — № 10, 2013 г.

آثار ادبی - هنری:

Василий Ян — Огни на курганах, Письмо из скифского стана
Владимир Владко — Потомки скифов — 1939
Клара Моисеева — Меч Зарины — 1960
Е. Гуляковский — Украденный залог — 1962
Глеб Пакулов — Варвары
С. Фингарет — Скифы в остроконечных шапках
Иван Ботвинник — Скиф
Николай Ульянов — Атосса (Поход Дария в Скифию)
Валентин Берестов — Меч в золотых ножнах

Г. Голубев — След золотого оленя
Хорунжий Ю. М., Жмыр В. Ф. — Скифы, Погоня к мосту
Виталий Гладкий — Меч Вайу
Роман "Атосса" — Нью-Йорк: Издательство имени Чехова,
1952. Николая Ульянова описывает поход Дария Гистапса в
Скифию, в конце шестого века до нашей эры, как прообраз
всех последующих великих походов вглубь России

داکتر مرسادولف و داکتر یولیا کانتور^{۱۰}

شاهنشاهی ارژن:^{۱۱}

نخستین دولت دشت نوردان در جنوب روسیه

یادداشت گزارنده:

اگر، از پادشاهی های اسطوره یی تورانیان که در شاهنامه از آنان به تفصیل سخن رفته است، بگذریم، اگر از پادشاهی های اسطوره یی تورانیان که در شاهنامه از آنان به تفصیل سخن رفته است، بگذریم، در عهد تاریخی پیش از اسلام، در گستره آسیای مرکزی، چند دولت کوچیان چادرنشین فرمان می رانده اند:
آ- پیش از میلاد:

دولت ارژن (تورانی های ایرانی زبان اروپاییدی و سپیدپوست)
دولت یوئه شی ها (شهبانوی مهتابی یا مهبانویان- نیاکان کوشانیان) (تورانی های ایرانی زبان)

دولت اوسون ها (تورانی های ایرانی زبان)

¹⁰. در واقع، مقاله دست داشته، دو مقاله جداگانه است. من زمانی هر دو مقاله را فشرده ساخته، برای خود بایگانی نموده بودم. آن چه در این جا می خوانید، همان متن فشرده سازی شده است. - گ.

¹¹. ارژن (به آلمانی - Arzhan، به انگلیسی - Arzhen) - سایت باستانی یی است در جمهوری تووا در جنوب روسیه (در مرزهای شمال باختری مغولستان)، در نزدیکی شهر قزل در سرچشمه های رود ینی سی. - گ.

دولت هونوها (آمیزه یی از تورانی ها (خیونی ها) ی ایرانی زبان، چینی ها و دونخواها (مغولان نخستین))

ب- پس از میلاد:

دولت پرتومغولی (نیاکان مغول ها) سیان بای ها (آمیزه یی از هونوهای نیمه سپیدپوست و نیمه زردپوست، چینی ها، پروتو مغولی های بازمانده از دونخواها)

دولت پرامغولی (پیشینیان مغولان) ژوژان ها (آمیزه یی از هونوها، چینی ها، سیان بای ها و...) دولت خاقانات تورک (کنفدراسیونی از تورانی ها، بازماندگان هونوها، چینی ها، تبت ها، مغولی های ژوژانی و...)

دولت اویغورها (آمیزه یی از تورانی ها (دی ها)- چینی ها- نیاکان مغولی ها و بازماندگان هونوها)

دولت قرغیزها (آمیزه یی از تورانی ها (دینلین های خیاکاسی)- چینی ها- نیاکان مغولی ها و اویغورها)

پ. در اوایل دروه اسلامی:

• دولت قره خانیان در کاشغر

دولت قره ختایان (کیدانی های مغول)

در گذشته، در یکی از مقالات داکتر اسکندر بایارف در باره «دولت شاهنشاهی ارژن- نخستین دولت تورانی در میانه های آسیا» مطالبی را خواندیم. اینک، فشرده آن را برای یادآوری، بار دیگر می آوریم:

«ارژن (Argen)- کلمه یی است از زبان های هندو ایرانی، دقیق تر یک واژه ایرانی باستانی است به معنای چشمه مقدس یا بهار مقدس. همین اکنون هم جاهایی در شیراز و استان پارس «دشت ارژن و جنگل های دشت ارژن» هست که از سوی یونسکو به عنوان یک پارک ملی ثبت شده است. شاید واژه ارژنگ (نگارنامه) هم با ارژن بی ربط نباشد: ارژنگ نام کتاب مصوری است که توسط مانی، مدعی پیامبری در زمان ساسانیان نگاشته شده.

... چنین بر می آید که دینلین ها، دی ها و هونوها یا خونوها (فرمانروایان دشت های میانه آسیا در سده دوم پیش از میلاد تا سده یکم میلادی- نیاکان هون ها) از نوادگان تورانیان

بوده باشند. در باره توده اسرار آمیز و مرموز دینلین مطالب بسیاری نوشته شده است، با این هم دینلین ها هنوز کمتر شناخته شده مانده اند. بسیاری از پژوهشگران بی آن که ژرف بیندیشند، آن ها را با دارندگان فرهنگ دامداری- کشاورزی تاگار (Tagar) پیوند می دهند. روشن است چنین برداشتی تا حدی درست است، اما به احتمال بیشتر، هسته فرهنگی آنان گورگان ارژن (سایان) بود.

اگر چنین است، پس آن ها سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو در میانه های آسیا می باشند. از نگاه فرهنگی، آن ها مشترکات بسیاری با سکایی های پامیر خاوری داشتند. از این جا هویداست این دیدگاه برمی خیزد که سازندگان ارژن از نگاه تباری نوادگان سکایی های کوچرو آمده از دوردست ها، بودند که در آینده قدرت خود را بر نوادگان کاراسوکی های مینوسی تثبیت کردند. سیمای اسکیتی و سنت های کوچروی آن ها و نیز ویژگی های افاناسیفی در میان باشندگان مینوسی از همین جا است.

به گمان بسیار، سازندگان تپه ارژن، خود را به نام های سایانی و تورانی می خوانده اند، چرا که این نام های تباری در نام های مکانی منطقه سایان بازتاب یافته اند. اما چه کسانی اتباع کشور ارژن بودند؟ روشن شده است که در مراسم خاکسپاری شاهنشاه ارژنی ها نزدیک ده هزار نفر از سیزده قبیله به رهبری پادشاهان خود آمده بودند. می توان حدس زد که در میان آن ها کوچی هایی از قبایل قدیمی آریایی و پیشینیان تورکی ها بوده اند. اردوی ارژن تقریباً پس از صد سال فرو پاشید. برخی از آنان ماندگار شدند- بازماندگان ایشان تیلوتی ها و تیلینگیتی ها اند. شمار دیگر، بنا به گزارش چینی ها به خاور شتافتند. بسیار احتمال می رود که نام تباری آن ها بوریات بوده باشد که یادآور بهارت آریایی است.^{۱۲}

¹² در میان مغول ها واژه هایی هست چون باتثر (بهادر)، بایار و آرات (میزبان). این واژه ها بیخی یادآور واژه های آشنا برای ما در تاریخ روسیه مانند بویتور، بایار (رزمنده، جنگجو، سردار)، رات (میزبان، مهماندار) اند. تنها بلغاری ها می توانستند چنین واژه هایی را در میان باشندگان روس قدیم آورده باشند.

دیگران با متحدان خود به جنوب کوچیدند. به مرزهای چین. در پیکارهای سخت در برابر دولت های پادشاهی چین، در آغاز پیروزی با آن ها بود، مگر در سرانجام جنگ را باختند. آن گاه، پراکنده شدند. منابع چینی از دی ها و دلی های سفید و سرخ و پسان تر از دینلین ها نام می برند. بازماندگان آنان: یفتلی ها، ابدالی ها [(پشتون ها) - گک.]، اویغورها، اوسون ها، دی ها (بای دی ها (Beida)، افری دی ها (افریدی ها، تیلیوی ها (Teleuts)، بلغارها، قرغیزها، و گورجاری (gurdzhary) های همپیوند با آنان، و همچنین آن تیره های از خونوها که ریشه های «آریایی» داشتند؛ اند.

تپه های ارژن-1 و ارژن-2:

تپه ارژن-1 در دوره پیش از جنگ جهانی دوم از سوی - گریازنف - باستانشناس شوروی پیشین کشف شده بود. تپه ارژن-2 را چندی پیش باستان شناسان روسیه و آلمان گشودند. کشف این دو یادمان باستانی، در جهان علم چونان یک پدیده شگفتی برانگیز ارزیابی گردید. در تپه ارژن-2، گورستان دست نخورده شاهی با مقدار هنگفت اشیای زرین یافت شد. همه این اشیاء فرآورده های هنری ساخته شده با اوستادی و هنروری بسیار بالا در «سبک جانوری» سنتی کوچروان اند. قدمت ارژن-2 به سده های پنجم و ششم پیش از میلاد می رسد و قدمت ارژن-1، 100-150 سال دیرین تر از ارژن-2 است.

اس. کلیاشتورنی (S. Klyashtorny) بر آن است که در عهد باستان در آسیای مرکزی دو امپراتوری توده های کوچرو - امپراتوری یوئه شی ها و امپراتوری هونوها (خونوها) ایجاد گردیده بود. اما بنا به برخی از دلایل معتبر و مدلل، می توان استدلال نمود که شمار این امپراتوری ها به چندتا می رسیده است که نخستین امپراتوری آن - امپراتوری افسانه یی توران بود. سپس هم امپراتوری ارژن که زمان تاسیس آن - در مرز سده های نهم-هشتم پیش از میلاد بود. گورگان های پادشاهی ارژن 1 و 2 (در سایان جنوبی) کاشفان پیشگام خود را (با عظمت ساخت و ساز ساختمان زیرزمینی و فراوانی گنجینه های طلایی خود) در شگفتی اندر ساختند. بناهایی که در ساختمان آن ها شمار بسیاری از توده های زیر فرمان شاهان دست داشتند.

برای ساخت و ساز تپه ارژن-1 که نیز در این جا واقع شده است، نزدیک به شش هزار درخت زده شده بود. چنین بر می آید که شاه قدرت بسیار بزرگی داشت. قبایل حومه آلتای، فرورفتگی مینوسین، مغولستان باختری و قزاقستان خاوری از وی فرمان می بردند. او به سبک ایرانی، لقب شاه شاهان (شاهنشاه) داشت.

نام تباری واقعی آن ها ناشناخته مانده است، اما شاید از روی توپونیم ها (نام های گیتایی) ی تا کنون حفظ شده توران و سایان (کنون نام های یک منطقه نشیمنی و یک کوه در جمهوری تووا)، بتوان گمان برد که آن ها قبایل «تور» و «سایان» بوده اند.

ارژنی ها ظاهر اروپایی نما (اروپاییدی) یا قفقازی نما (Caucasoid) داشتند، اما مراسم خاکسپاری مردگان شان از دیگر جوامع سکایی کوچرو متفاوت بوده است. بستگان خود را در گورها به پهلوی با پاهای خم می گذاشتند. (در گذشته ها آن ها را به پشت می خوابانیدند). اما پادشاهی شان دیرپا نبود. بازماندگان ارژنی ها نتوانستند «شکوه پادشاهی» را نگهدارند. شاید راز چنین افتری در مکانیسم ارث بری قدرت نهفته بوده باشد، که در آن یورت (yurt) با توجه به آداب و رسوم عشایری، میان فرزندان تقسیم می شد.

باید متوجه یک نکته بسیار مهم باشیم و آن این که توران یک نام افسانه ای است و بار علمی-اکادمیک ندارد. در واقع، توران نامی است که ایرانیان به سرزمین های آن سوی سیردریا (سیحون) داده بودند. بر پایه افسانه های ایرانیان، فریدون جهان را میان سه فرزند خود تور، سلم و ایرج تقسیم نموده بود. ظاهراً ایران (سرزمینی میان سه حوضه سند، بین النهرین و فرارودان) به ایرج و توران (ختن و کاشغر) به تور و گستره میان هفت رود و ایرتش و بلخاش و ارال و رود ولگا و کرانه های خاوری کسپین (گستره قرغیزستان و قزاقستان کنونی) به سلم رسیده بود. پسانتر، همدستی میان تور و سلم در برابر ایرج، به معنای به هم پیوستن نمادین سرزمین های ختن و آن سوی سیر دریا است- توران در برابر ایران. یعنی در آغاز، سرزمین رسیده به سلم بی نام بوده است و پس از اتحاد تور و سلم، هر دو سرزمین به نام واحد یاد شده است.

آن چه مربوط به تورانیان یعنی باشندگان سرزمین تور و جاگیر سلم می گردد، ایرانیان همه کوچروان و چادرنشینان آسیای میانه و مرکزی و ترکستان خاوری (ختن و کاشغر) را در کل تورانی می خواندند. اما در واقع، در گستره آسیای میانه و آسیای مرکزی، با دو گروه توده های کوچی رو به رو هستیم: یکی سکایی های آریایی که با ایرانیان از یک ریشه و تیره و تبار بودند و دیگری توده های سپیدپوست خویشاوند آریایی ها مانند تخاری ها و دینلین ها و...

به هر رو، در زیر فشرده دو مقاله را در باره نخستین دولت تورانی - دولت ارژن، می آوریم:

داکتر ل. اس. مرسادولف

گورگان ارژن - 1 (Arzhan-1) در قلب آسیا

(جنبه های جغرافیایی و اخترشناسیک)^{۱۳}

چکیده: پژوهش های باستان شناسیک، جیودیزیک و اخترشناسیک گورگان «ارژن-1» نشان می دهند که این پایگاه نه تنها یک باروی پیچیده یادبودی - آرامگاهی، بل که نوعی «مدل جهان» (ماندالا) یی (mandala) قبایل کوچرو باستانی آسیای مرکزی هم است. این بنا متعلق به سده هشتم پیش از میلاد - یکی از درخشان ترین دوره های بسیار سرنوشت ساز

¹³ . Arzhan-1 barrow in the Center of Asia

(geopolitical and astronomical aspects)

L. S. Marsadolov

Abstract: Archaeological, geodetic and astronomical researches of the Arzhan-1 barrow show that it is not only difficult sepulchral object, but also peculiar "world model" (mandala) of ancient nomads of the Central Asia. The monument dates from the 8th century BC - one of the brightest critical periods in a political, economic and cultural history of the ancient nomadic people of the Euroasian steppe.

Keywords: Arzhan-1, the Central Asia, geodetic, astronomical researches, world model.

در تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم کوچ نشین باستانی استپ های اورآسیا به شمار می رود.

جهان کوچیان آسیای مرکزی در هزاره یکم پیش از میلاد، همزمان با تمدن های آسیای صغیر، دریای مدیترانه، چین و هند وجود داشته است. باید فراموش نشود که نه تنها تمدن های باستانی مسکون، بل نیز تمدن های کوچی؛ سیاستمداران، رزمندگان، خردورزان، هنرمندان و رهبران مذهبی برجسته (اما بی نام و نشان) خود را داشته بودند.

«ارژن-1» در تووا - بزرگترین گورگان در سایان- آلتای است که به سال های 1971-1974 از سوی یک اکسپدیشن باستان شناسی به رهبری م. اچ. مانای-وول (MH Mannai-ool) و ام. پ. گریازنف (MP Gryaznov) [1] کاوش گردید.

پژوهش های تازه: گروه اعزامی باستان شناسی «سایان-آلتای» از سوی ارمیتاژ¹⁴ دولتی به رهبری نویسنده، سر از سال 1987 دست اندر کار کاوش و پژوهش در باره گورگان ارژن-

¹⁴. کاخ موزه ارمیتاژ (خلوتکده ایکاترینای دوم (کاترین دوم)- امپراتوریس روسیه که پس از انقلاب اکتبر به موزه تبدیل شد)، نه تنها یک موزه، بل که یک کانون بزرگ علمی، پژوهشی و باستان شناسی و تاریخی هم است که در آن شمار بسیار دانشمندان و پژوهشگران کار می کنند.

در ویکی پیدیا در باره این کاخ موزه آمده است که «این کاخ موزه در شهر سان پتربورگ روسیه واقع است، با ۳ میلیون اثر هنری (که البته همه همزمان نمایش داده نمی شوند)، و یکی از بزرگترین موزه های جهان و از قدیمی ترین گالری های هنری و موزه های تاریخ و فرهنگ بشری در جهان است.

مجموعه عظیم آرمیتاژ در شش بنا به نمایش گذاشته شده است. بنای اصلی، کاخ زمستانی نام دارد و در گذشته رهايشگاه رسمی تزارهای روسیه بوده است. موزه آرمیتاژ شعبه هایی بین المللی در آمستردام، لندن و لاس وگاس نیز دارد. از هنرمندانی که آثارشان نقاط قوت مجموعه هنر غرب در موزه ارمیتاژ هستند، می توان به میکل آنژ، لئوناردو داوینچی، روبنس، ون دایک، رامبراند، رودن، مونه، سزان، ون گوگ، گوگن و پیکاسو اشاره کرد.

1 بوده است که در سه راستا به کار و پویایی پرداخته است: باستان شناسیک، جیودیزیک و اخترشناسیک.^{۱۵}

در فرورفتگی ارژنی «توران و اویوکی» (Turano-Uyukskaya) حدود ده «زنجیره» تپه های گورگانی بزرگ-آرامگاه های سران قبایل کوچی دوره هزاره یکم پیش از میلاد قرار دارد. این بزرگترین ساحه تپه های گورگانی در سایان و آلتای است. در سده های هشتم-هفتم پیش از میلاد، گورگان های رهبران قبایل کوچی را بیشتر در نواحی مرزی می ساختند.

گورگان های چلیکتین (Chiliktin) در قزاقستان، در جنوب خاوری جهان سکایی، در مرز چین و مغولستان و گورگان لیتی یا میلگونوفی (Melgunov) - در مرز استپ و درختزاران، در دامنه های رود دنیپر ساخته شده اند. همین گونه، گورگان کلیرمیس (Kelermes) در مرز کوه ها و دشت ها، در دامنه های شمالی قفقاز، در دوره فرمانروایی کوچیان در آسیای صغیر و آسیای قدامی ساخته شده است. دفینه های غنی در نواحی «اردوگاه های رزمی» کیمیری ها در گوردیون (Gordion) (در اناتولی) و اسکیت ها در زیویه (Ziwiye) و حسنلو (در ایران)؛ مقارن با اوج قدرت کوچیان در سده هفتم پیش از میلاد، ساخته شده بودند.

شاید، مکان تمرکز کوچروان اورآسیایی در آستانه راهپیمایی ها از طریق قفقاز به آسیای صغیر و قدامی، در منطقه حومه کوبان، موقعیت داشته بود. همانا، میان کوبان و بخش های جداگانه آسیای میانه می تواند بسیاری از پیوندهای فرهنگی در درازای یک مدت طولانی، هنگامی که «برآمد» کوچیان جنگجو از آسیای صغیر و قدامی، رصد شود: در نیمه نخست

البته این موزه مجموعه آثار متعددی دارد که از جمله آن ها می توان به نشان ها، جامه ها و جواهر سلطنتی، مجموعه متنوعی از جواهر ساخته فابریژ (Fabergé) و بزرگترین کلکسیون موجود در جهان از طلای باستانی متعلق به اروپای شرقی و آسیای غربی اشاره کرد». -گ.

¹⁵. در این جا، از جنبه های جیودیزیک و اخترشناسیک مقاله می گذریم، چون بیرون از گستره پژوهش ما است. -گ.

سده هفتم پیش از میلاد، در هنگام مبارزه مادها، لیدی ها و فریگی ها (Phrygia) با دولت آشوری کلیرمیس - چلیکت (Kelermes - Chilikty)؛ در سده پنجم پیش از میلاد - هنگام نبردهای یونانیان و پارس ها (گورگان های هفت برادر - پازیریک - فیلیپکوا (Filippovka) و...

در این منطقه، پسانتر، کازاک ها (شبه نظامیان) ی کوبانی نشیمنگاه یافتند که پیوسته چونان پایگاهی برای سربازگیری رزمجویان در آستانه نبردها در قفقاز و فراتر از آن، شمرده می شده است. این اندیشه نیز تصادفی نیست که «یک اسب برابر است با یک روز» که هم در گورگان ارژن در تووا و هم در گورگان های حومه کوبان در آول اولی (Aul (Ulsky، 1898، و ... تحقق مادی یافته است.

یافته های باستان شناسیک از گورگان های بزرگ ارژن، گواه بر دگرگونی های سترگ کمی و کیفی در تووا در سده های هشتم - هفتم پیش از میلاد - «پدیده منحصر به فرد ارژن» در همه جنبه های پویایی جامعه می باشند: در حوزه اجتماعی (تمایز شدید ساختارهای اجتماعی، بازتاب یافته در مراسم خاکسپاری - گورگان های بزرگ، متوسط و کوچک)؛ در سیاست (گسترش مرزهای سرزمینی در مقایسه با گذشته)، در اقتصاد، افزایش نفوس (تراز بالای اقتصاد کوچی، نوسازی یا نوشتن فرهنگ مادی، افزایش جمعیت)، جهان بینی «تصویر جهان» (بسته شدن مراکز قدیمی آیینی، پدیدآیی سنت های ساختن تندیس های سنگی، تغییر ناگهانی مراسم خاکسپاری در گذشتگان) و...

روشن است «پدیدآیی» این چنین دگردیسی های تند، نیازمند توضیحات همه جانبه و مدلل دانشمندان رشته های گوناگون است. ارزش یادآوری را دارد که مدت ها پیش از لشکرکشی های جهانگشایانه مغول ها به دوردست ها، کیدانی ها،¹⁶ تورک ها، هونوها - هون

¹⁶. باید توجه کرد که سه واژه بسیار همانند به هم داریم:

کیداری ها که به نام کوشانیان کوچک هم یاد شده اند و دودمانی بودند که پس از برافتادن کوشانیان و پیش از روی کار آمدن یفتلیان مدت کوتاهی در گستره خاوری ایران فرمانروایی می کردند.

ها که تا به رم رسیده بودند و... دست به کشورگشایی هایی یازیده بودند. امکان دارد چنین لشکرکشی هایی در ابعاد مختلف در زمانه های پیشتر هم رخ داده باشند. در این باره گورگان های نمایندگان نخبگان کوچی مانند نوین-اولا در مغولستان، پازیریک، باشادار (Bashadar)، توئکتا (Tuekta) در آلتای، ایسیک، بیس شاتیر (Besshatyr)، چلیکتا (Chilikty) در قزاقستان، و همچنین یادمان های تاریخی پیچیده تر و به یاد ماندنی تر در نزدیکی روستای ارژن در تووا گواهی می دهند.

گورگان ارژن -1 به سده هشتم پ. م. - یکی از درخشان ترین دوره های بسیار مهم در تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم کوچ نشین باستانی استپ های اورآسیا تعلق دارد.

در این هنگام، «ایلیاد» و «ادیسه» در یونان، «کتاب تحولات» در چین، متون ودایی در هند آفریده شدند. این عصر پیامبران انجیلی (کتاب مقدس) در اسرائیل است. همو در این زمان بود که «سیمای» فرهنگ های باستان شناسیک اورآسیا، امریکا و افریقا یکسره دگرگون می گردند. این دوره با تغییرات عمده آب و هوایی و طبیعی به همراه بوده است.

چه نیکو خواهد بود هرگاه پژوهش ها و کاوش های دیرین اخترشناسیک یا پالئو استرونومیک (paleoastronomic) و تحقیقات جغرافیایی در گورگان های ارژن و دیگر یادمان های مهم تاریخی و فرهنگی تووا انجام شود.

کیانی ها که کنفدراسیونی بودند متشکل از قبایل مغولی

کیدانی ها که به نام قره ختایان (کارا کیتایان) هم یاد شده اند. کلمه قره در این جا به معنای کبیر و معظم است. یعنی ختایان کبیر. کیدانی ها اتحادیه هشت قبیله مغولی بودند که در سده دوازدهم میلادی به آسیای میانه و چین یورش آوردند. از شگفتی های روزگار، یکی هم این است که کنون روس ها کشور چین را کیتای، تاجیک ها (ختیای) و قزاق ها (قتای) می خوانند. در واقع، آن چه که کیتای خوانده می شود، نام دشمنان قرون وسطایی مغولی چین (کیدانی ها) بود که آن کشور را اشغال کردند. پیش تر از آن، چین به نام کشور آسمانی یا امپراتوری میانی خوانده می شد. همانا در دوره فرمانروایی قره ختایان که صد سال آزرگار دوام داشت، کشور آسمانی را همسایگانش به نام کیتای یا خیتای می خواندند که همان نام تا به امروز در میان شان مانده است. -گ.

دیری نخواهد گذشت که مواد به دست آمده از گورگان های بزرگ در ارژن، جایگاه شایسته و بایسته یی در میان دیگر بناهای مشهور تاریخ و فرهنگ جهانی بگیرد.

منابع:

Грязнов М.П., Маннай-оол М.Х. Курган Аржан - могила "царя" раннескифского времени // Учёные записки ТНИИЯЛИ, вып. XVI. Кызыл, 1973. С. 191-206; Грязнов М.П. Аржан. Царский курган раннескифского времени. Л., 1980.

Марсадолов Л.С. К вопросу о семантике кургана Аржан // Проблемы археологии скифо-сибирского мира (социальная структура и общественные отношения). Тезисы всесоюзной археологической конференции. Часть 2. Кемерово, 1989. С. 33-35; Марсадолов Л.С. Новый центр Азии (географический или культурный?). Новости степной археологии, № 4. Токио, 1994. С. 13-15 (на японском яз.); Марсадолов Л.С., Бакшт Ф.Б., Горшков В.Л. Комплексные исследования по программе "Новый центр Азии" // Палеоэкология и расселение человека в Северной Азии и Америке. Краткое содержание докладов международного симпозиума. Красноярск, 1996. С 298-300.

Марсадолов Л.С. Керамические сосуды в памятниках Горного Алтая VIII-VII вв. до н.э. // Проблемы археологии степной Евразии. Тезисы докладов. Часть 2. Кемерово, 1987. С. 62-66.

Марсадолов Л.С. К вопросу о семантике кургана Аржан // Проблемы археологии скифо-сибирского мира (социальная структура и общественные отношения)...

Лелеков Л.А. Проблема индоиранских аналогий к явлениям скифской культуры // Скифосибирское культурно-историческое единство. Материалы I Всесоюзной археологической конференции. Кемерово, 1980. С. 120.

Марсадолов Л.С. История и итоги изучения археологических памятников Алтая VIII-IV веков до н.э. (от стоков до начала 80-х годов XX века). СПб, 1996. С. 62.

Юшкин Н.П., Шафрановский И.И., Янулов К.П. Законы симметрии в минералогии. СПб. 1987. С. 243-251.

Гончаров Н., Макаров В., Морозов В. В лучах кристалла Земли // Техника молодежи. М., 1981. С. 40-45.

Марсадолов Л.С. Новый центр Азии (географический или культурный?). Новости степной археологии, № 4. Токио, 1994. С. 13-15 (на японском яз.).

Марсадолов Л.С. История и итоги изучения археологических памятников Алтая VIII-IV веков до н.э. (от истоков до начала 80-х годов XX века). СПб, 1996. С. 57-62.

داکتر یولیا کانتور

تووا- خاستگاه اسکیت ها

میهن اسکیت ها- تووا است، نه اروپا!

حفاری های پرشور و شگفتی برانگیز گورگان ارژن-2

کشف دیرین ترین دفینه های باستانی کوچی ها از سوی باستانشناسان سان

پتربورگ

کاوش های باستان شناسیک در «دره شاهان» تووا، ره آورد شگفتی آفرینی به ارمنان آوردند: دانشمندان پتربورگی آرامگاه های سکایی سده های هشتم- هفتم پ.م. را شناسایی کردند. این یافته ها پنداشت های پیشین (مبنی بر این که خاستگاه سکایی ها کرانه های پیرامون دریای سیاه بوده است)، را، از ریشه دگرگون می سازند. آرامگاه های یافت شده، دیرین تر از یادمان های باستانی پیش از این شناخته شده در باره کوچی های پیرامون دریای سیاه اند.

کنکاش ها در باره منشأ سکاها از زمان هرودوت آغاز می گردد، که تئوری منشأ آسیایی قبایلی را پیشنهاد کرده بود که آرامگاه های شان در کرانه های پیرامون دریای سیاه کشف شده بود.

در درازای سده های متمادی، به این دیدگاه با شک و تردید می نگرستند- چون نظریه «ریشه های اروپایی» اسکیت ها، نظریه مسلط بر اندیشه های محافل علمی-آکادمیک بود. تایید غیر مستقیم این نظریه هم، ساختمان اروپاییدی (نه منگولوییدی) مجموعه های یافت شده سکایی ها پنداشته می شد. نشانه اصلی شناسه فرهنگ سکایی را که سبک منحصر به فرد زیورات ساخته شده از استخوان های جانوران بود، می توانستند، چنین می پندارند که دستاورد پس از بازگشت اسکیت ها از لشکرکشی های شان به آسیای مقدم (یعنی نه پیشتر از سده هفتم قبل از میلاد) بوده است. مویید چنین پنداری هم، منابع مکتوب دارای قدمت همان زمان شمرده می شد.

بررسی «دفینه های شاهی»- ره آورد پروژه دراز مدت علمی روسیه و آلمان بود. کاوش ها و حفاری ها را هیات های اعزامی باستان شناسی آسیای مرکزی (ایجاد شده در چهارچوب شعبه پتربورگ پژوهشکده علمی- پژوهشی ارثیه فرهنگی و میراث طبیعی وزارت فرهنگ و علوم فدراسیون روسیه و پژوهشگاه علوم روسیه) و گروه اورآسیایی پژوهشکده باستان شناسی برلین انجام دادند. استپ در نزدیکی روستای ارژن در ناحیه فرورفتگی توران- اویوک (Turano - Uyukskaya) در یکی از شاخه های کوه های سایان باختری در شمال تووا) از مدت ها پیش، باستان شناسان را شیفته خود ساخته بود. همانا در این جا، در «دره پادشاهان»، بزرگترین گورگان های عهد کوچیان قدیمی اورآسیایی متمرکز گردیده اند.

نخستین کاوش های علمی در این جا، در اوایل سده بیستم انجام شدند. اما کاوش های بعدی در سال های دهه هفتاد همان سده، به گونه غیر منتظره شگفتی برانگیز از کار برآمدند. یافته های دانشمند سرشناس لنینگرادی- میخائیل گریازنف، بس دلچسپ بودند. مواد به دست

آمده در روند حفاری ها در گورگان ارژن، اجازه دادند تا منشأی فرهنگ های درخشان کوچروان نخستین پر جوش و خروش اورآسیا در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد را تدقیق نمود.

گورگان ارژن-2، از همان آغاز برای تحقیقات باستان شناسی به دلیل ریکی برگزیده شده بود- چون به شدت در روند ساخت و ساز یک جاده در سال های دهه هفتاد آسیب دیده بود. کاوش های کنونی در تووا، که در آن یادمان های دوره های مرزهای سده های هشتم-هفتم پیش از میلاد، کشف شده است، به گونه ناگهانی، درستی و وثوق پنداشت های هرودوت را تایید نمودند.

قبایل طراز سکایی، از روی نشانه های به اصطلاح «سه گانه سکایی» شناسایی می شوند: جنگ افزارها، افسار و تازیانه اسب و، البته، مصنوعات هنری دارای سبک جانوری. یافته ها در «دره نامنهاد پادشاهان»، که در بر گیرنده چند گورگان اند، دارای قدمت دوره مرزهای سده های هشتم-هفتم پیش از میلاد اند، یعنی هنگامی که سکاها (باز هم بر پایه داده های باستان شناسی) در کرانه های دریای سیاه، حضور نداشتند.

اشیای یافت شده در گورگان ارژن-2 در باستان شناسی جهانی بی نظیر اند. همه نمونه های اجزاء سه گانه سکایی به آن پیمانه در تراز بالایی از توسعه اند که در آغاز نمی توانستیم حتا تصور آن را هم کنیم که چنین چیزهایی پیشتر از سده ششم قبل از میلاد ساخته شده باشند.

تجزیه و تحلیل دقیق «دفینه های شاهی» و نیز آرامگاه های گورستان لایه های زیرین جامعه سکایی، نشان دادند که این آرامگاه ها بعد از سده هفتم پیش از میلاد ساخته شده بودند. چنین چیزی، پنداشت ها در باره فرهنگ دامداری آسیایی را منقلب می گرداند: در باره ریشه و توسعه هنر سکایی، که از دید تراز توسعه حتا نسبت به هنر معاصر یونان باستان برتری داشت، می توان در یک زمینه کاملا متفاوت سخن گفت. یافته های باستانی نشان می دهند که قبایل سکایی از آسیای مرکزی به کرانه های دریای سیاه رفته بودند.

با این حال، پس از نشر گزارش دستاوردهای نخستین یافته های هیات اعزامی به ناحیه قزل، باستان شناسان سان پتربورگ، فرض های پوپولیستی «علمی» مبنی بر این را که گویا تووایی های کنونی - از بازماندگان سکایی ها باشند؛ رد کردند. یکی از آوندهای اصلی - مجموعه های اروپاییدی سکاهای و تعلق زبان آن ها به گروه زبان های ایرانی می باشد. و به طور کلی، پژوهشگران استدلال می کنند که نفس حضور و بودوباش دارندگان یک تمدن کهن در یک گستره دیگر، به این معنا نیست که گروه های تباری که پسان ها در آن جا ظهور کرده اند، «جانشینان ژنتیکی» دارندگان این تمدن باشند.

مساله دینلین ها

اکادمیسین لئو گومیلوف

یادداشت گزارنده:

بدون داشتن آگاهی تاریخ توده های باستانی دینلین ها، دی ها (دهایی ها)، خیانیان، سکاییان و...؛ پی بردن به منشاء و خاستگاه تباری توده های تورکی زبان باشنده آسیای مرکزی در کل و آسیای میانه و قفقاز و جنوب روسیه علی الخصوص، امری است محال.

پس از آن که اروپاییان (به ویژه فرانسویان، آلمانی ها، انگلیسی ها و روس ها و...) با اسناد و مدارک تاریخ باستانی چین آشنا شدند، آغاز به پژوهش همه جانبه در باره توده های باشنده استپ های واقع در میانه های آسیا در شمال دیوار چین تا ساییریا غربی (که سرزمین مغولستان در قلب آن جا دارد)، نمودند و مقالات و کتاب های بسیاری نوشتند. در پهلوی این ها، کاوش های باستان شناسیک روس ها در یک سده و نیم اخیر در آسیای مرکزی و جنوب ساییریا، توسعه علوم زبانشناسیک، نسب شناسیک، سکه شناسیک، تبارشناسیک و ده ها علم دیگر، زمینه را برای بررسی همه جانبه تاریخ توده های باشنده این سرزمین ها فراهم گردانید.

با توجه به پیشرفت روزافزون علوم، بایسته است تا همواره دیدگاه‌های ارائه شده در گذشته از سوی دانشمندان بار دیگر به بررسی و ارزیابی گرفته شده و پیوسته در آن‌ها ویرایش‌هایی وارد آورده شود. مقاله زیر تلاشی است در همین راستا که نیم سده پیش از امروز انجام شده و روشن است کنون بار دیگر نیاز به بازبینی آن دیده می‌شود.

داکتر اسکندر بایارف در زمینه چنین می‌نویسد: «چنین بر می‌آید که دینلین (دینلینگ)‌ها، دی‌ها و هونوها یا خونوها (فرمانروایان دشت‌های میانه آسیا در سده دوم پیش از میلاد تا سده یکم میلادی - نیاکان هون‌ها)^{۱۷} از نوادگان تورانیان بوده باشند. در باره توده اسرار آمیز و مرموز دینلین مطالب بسیاری نوشته شده است، با این‌هم دینلین‌ها هنوز کمتر شناخته شده مانده‌اند. بسیاری از پژوهشگران بی‌آن‌که ژرف بیندیشند، آن‌ها را با دارندگان فرهنگ دامداری - کشاورزی تاگار (Tagar) پیوند می‌دهند. روشن است چنین برداشتی تا حدی درست است، اما به احتمال بیشتر، هسته فرهنگی آنان قرغان یا گورگان ارژن (Arzhan) (سایان) بود. اگر چنین است، پس آن‌ها سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو در میانه‌های آسیا می‌باشند. از نگاه فرهنگی، آن‌ها مشترکات بسیاری با سکایی‌های پامیر خاوری داشتند. از این‌جا هویداست این دیدگاه برمی‌خیزد که سازندگان ارژن از نگاه تباری نوادگان سکایی‌های کوچرو آمده از دوردست‌ها، بودند که در آینده قدرت خود را بر نوادگان کاراسوکی‌های (karasuks) مینوسی تثبیت کردند. سیمای اسکیتی و سنت‌های کوچروی آن‌ها و نیز ویژگی‌های افاناسیفی در میان باشندگان مینوسی از همین‌جا است.

به گمان بسیار، سازندگان تپه ارژن، خود را به نام‌های سایانی و تورانی می‌خوانده‌اند، چرا که این نام‌های تباری در نام‌های مکانی منطقه سایان بازتاب یافته‌اند. اما چه کسانی اتباع کشور ارژن بودند؟ روشن شده است که در مراسم خاکسپاری شاهنشاه ارژنی‌ها نزدیک ده هزار نفر از سیزده قبیله به رهبری پادشاهان خود آمده بودند. می‌توان حدس زد که در میان آن‌ها کوچی‌هایی از قبایل قدیمی آریایی و پیشینیان تورکی‌ها بوده‌اند. اردوی ارژن تقریباً پس از صد سال فرو پاشید. برخی از آنان ماندگار شدند - بازماندگان ایشان تیلیوتی‌ها و

¹⁷ . Xiongnu or Hsiung-nu (Chinese: 匈奴; Old Chinese reconstructed IPA: q^hoŋ na:)

تیلینگی‌ها اند. شمار دیگر، بنا به گزارش چینی‌ها به خاور شتافتند. بسیار احتمال می‌رود که نام تباری آن‌ها بوریات بوده باشد که یادآور بهارت آریایی است.^{۱۸}

دیگران با متحدان خود به جنوب کوچیدند. به مرزهای چین. در پیکارهای سخت در برابر دولت‌های پادشاهی چین، در آغاز پیروزی با آن‌ها بود، مگر در سرانجام جنگ را باختند. آن‌گاه، پراکنده شدند. منابع چینی از دی‌ها و دیلی‌های سفید و سرخ و پسان تر از دینلین‌ها نام می‌برند. بازماندگان آنان: یفتلی‌ها (Ephtalits)، ابدالی‌ها [(پشتون‌ها) - گک].^{۱۹}، اویغورها، اوسون‌ها (Usuns)، دی‌ها (بای دی‌ها (Beida)، افری دی‌ها (افریدی‌ها،^{۲۰} تیلیوی‌ها (Teleuts)، بلغارها، قرغیزها، و گورجای (gurdzhary) های همپیوند با آنان، و همچنین آن تیره‌های از خونوها که ریشه‌های «آریایی» داشتند؛ اند.^{۲۱}

¹⁸. در میان مغول‌ها واژه‌هایی هست چون باتثر (بهادر)، بایار و آرات (میزبان). این واژه‌ها بیخی یادآور واژه‌های آشنا برای ما در تاریخ روسیه مانند بویتور، بایار (رزمنده، جنگجو، سردار)، رات (میزبان، مهماندار) اند. تنها بلغاری‌ها می‌توانستند چنین واژه‌هایی را در میان باشندگان روس قدیم آورده باشند.

¹⁹. شایان یادآوری است که به گونه سنتی چنین پذیرفته شده است که پشتون‌های غلزایی با یفتلی‌ها (هپتالیان) و پشتون‌های ابدالی با پارسیان (پارس: پَرس، پَرسو، پَرتو - که کلمه پشتو نیز از ریشه در همین پَرسو (پَرتو) دارد و با نشانه جمع «ان» (پشتو+ن) شده است)؛ هم‌ریشه و هم‌خاستگاه اند. در باره این که کلمه ابدالی از عبدالی (نام عبدال عربی) گرفته شده است یا از ابدال (هپتالیت‌ها، ابدالیت‌ها (یفتلی‌ها)) هم تا کنون در میان زبانشناسان جروبحث‌های فراوانی روان بوده است. روشن است در باره یفتلی‌ها هم میان دانشمندان کنکاش‌های فراوانی هست. برای نمونه، گومیلیف و شماری دیگر از پژوهشگران، یفتلی‌ها را باشندگان بومی پامیر و بدخشان می‌پندارند. کاوش‌های باستانشناسی اخیر، درست همین دیدگاه را تایید می‌کنند - گک.

²⁰. افریدی‌های پشتوزبان کنون در گستره مرزی پاکستان و افغانستان در منطقه پشتون نشین زندگی می‌کنند. - گک.

²¹. همه آن‌ها - تیلیوتی‌ها (Teleuts)، تیلینی‌ها (Telengits)، اویغورهای (کوچی)، پشتون‌ها (نوادگان یفتلی‌ها Ephtalites) بیشتر دارنده هاپلوگروه آریایی R1a اند. روشن شده است که بلغارها، به ویژه بلغارهای دولوب (Dulob) (که پسان‌ها منشای آن‌ها را با سلاوها پیوند می‌زنند) از این تیره

چینی ها از یگانگی تباری (دقیق تر ژنتیکی) آن ها به رغم این که به زبان های مختلف سخن می گفتند، آگاه بودند. این که چگونه در زبان ایشان تغییر روی داده بود، ناشناخته است، اما چنین چیزهایی در تاریخ نمونه های بسیاری دارد.

به هر رو، اینک مقاله گومیلیف را پیشکش می داریم:

مساله دینلین ها

بازنگری فرضیه گروم- گرژیمایلو در پرتو داده های نو تاریخی و باستان شناسی

طرح فرضیه:

اویغوری برخاسته اند. [اویغور- به معنای باشندگان درختزارهای دره های کوهستانی، از تیره های اصیل سپیدپوست آریایی اند که در آینده به پیمانیه های متفاوت یا زردپوستان چینی و منگولوییدی های تبتی آمیزش یافتند.-گک]. نام تباری دولوب ها را بسیار به سادگی می توان رمزگشایی کرد: دولو + ب = تیره دولو، یعنی کوچی. عین چیز دقیقاً با نام تباری ابدالی مصداق پیدا می کند: اب + دالی (هف یا هپ + تالی).

آن چه که مربوط به تیلیوتی ها (Teleuts) می گردد، نام تباری شان از دو سازه ریخت یافته است: تیلی + یوت، که در این جا، (ut) - نشانه جمع است. [شاید از مغولی گرفته شده باشد. چون در زبان مغولی «یوت» نشانه جمع است-گک]. عین چیز در زبان اوستیای، در باره بازماندگان الن ها مصداق پیدا می کند. برای مقایسه: آس + یوت و برس + یوت.

ژ. وینویکف- پژوهشگر توده های کوچی ایرانی، نام تباری قرغیزها را با قبایل سکایی گورجاری (gurdzhar یا gurgar) ترکستان خاوری پیوند می زند که پسان ها به هند کوچیدند. با مقایسه گورجار (گورگار) با «قرغز» در می یابیم که صدای «گ» به «ق» و «ر» به «ز» تحول یافته است.-چیزی که از ویژگی های زبان بلغاری است.

پروفسور گروم- گرژیمایلو (Grum Grzhimailo) با مطالعه تاریخ چین باستان، به یک رشته برداشت های پالیو اتنوگرافیک (دیرین تبارنگاریک) دست یافت.^{۲۲}

1. نژاد موبور (مقهوه یی) که چینی ها آن را به نام دینلین dinlin یاد کرده اند، در سپیده دم تاریخ چین در آسیای میانه در گستره پهناوری می زیست. این ادعا بر شالوده یک رشته مشاهدات و چند فرضیه مبتنی است. گاهنامه نگاران چینی، توده هایی به نام های داه، دالی ها و دینلین ها را می شناختند که در دره رود هوان هی (زرد) می زیسته اند. چنین بر می آید که داه، دالی و دینلین، چند شکل تلفظ یک نام تباری بوده است. روشن است این ها مردمانی بودند غیر چینی. چینی های باستان خود را به نام «سیاه موها» می خواندند. در حالی که دینلین ها موبور و چشم آبی بودند.

یکی از این قبایل به نام «چا-دی» (یا چی دی)، یعنی دی های سرخ یاد می شد. تیپ آن ها را می توان بر پایه اطلاعات دست داشته چنین پرداز کرد: «دی های سرخ دارای ویژگی های زیر اند: میانه قد، بیشتر بلند و رسا، اندام های نیرومند، چهره های دراز، جلدهای سفید رنگ، گونه های گلگون، موهای بور، بینی های برجسته، بیرون برآمده و راست، بیشتر عقابی و چشم های رنگین...»^{۲۳}

شیوه زندگانی شان، آن ها را چونان ستیزه جویان فردگرا به بار آورده بود و همین امر موجب گردیده شده بود تا دینلین ها هرگز نتوانند برای خود دولتی بسازند. آن ها در جوامع کوچک زندگی می کردند و به شکار و ماهیگیری می پرداختند و با فروش شمشیرهای خود روزگار بسر می بردند و به سرداران چینی جنگجویان مزدور می فرستادند. در میان شان ازدواج های مونوگامی (monogamy ازدواج مرد با چند زن یا تعدد زوجات) رواج

^{۲۲}. Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192. (ص. 38).

^{۲۳}. همان جا، ص. 34-35.

داشت. دین شان- آیین قهرمان پرستی بود. آن ها بسیار یادآور سلت های باستانی و ژرمن ها هستند. چنین می نماید که زبان شان یکی از زبان های هندوچینی بوده باشد.^{۲۴}

2. دینلین ها در برگیرنده چهار قوم باستانی آسیای مرکزی بودند:

-قرغیزهای باشنده حوضه علیای رود ینی سی،

-دینلین های کرانه های دریاچه بایکال،

-اوسون ها، که در تاریخ از آن ها در کرانه های دریاچه لوب نور یاد شده است اما پسان ها به سوی غرب- به شمال تین شان رفتند.

و- بوماها (boma) در گستره سایان-آلتای.^{۲۵}

هر چهار قوم آبی (سبز) چشم و مو بور (قهوه یی) بودند و کم و بیش با همسایگان شان آمیزش یافته بودند. اوستیاک ها (Ostiaks) -کیت های حوضه رود ینی سی هم دینلینی تبار اند.^{۲۶}

3. ظهور قبایل دینلین در شمال بیابان گوبی با جنگ هزاران ساله دینلین ها با چینی ها آژند زده می شود که دینلین ها در فرجام آن را باختند. از قبیله دی در چین در هزاره سوم پیش از میلاد چونان باشندگان بومی یاد شده است.^{۲۷} طی سه هزار سال بخشی از دینلین ها نابود شدند، بخشی گریختند و برخی هم با چینی ها مخلوط شدند. در عهد پادشاهی چژو در سده دوازدهم پیش از میلاد بود که دینلین ها با چینی ها آمیختند. در این حال، قبایل چژویی بیشتر متشکل از دی ها بودند. حضور آدم های دارای بینی های بلند و ریش های انبوه در چین باستان گواه بر همین است.^{۲۸}

²⁴. همان جا،

²⁵. همان جا، ص. 5

²⁶. همان جا، ص. 38

²⁷. همان جا، ص. 14

²⁸. همان جا، ص. 15-16.

4. بخش دیگری از دینلین های شکست خورده به جنوب به جنگل های سیکانا و یوننان عقب نشینی کردند که در آن جا به قبایل جنگلی یی مبدل شدند. جغرافی دانان چینی این قبایل را به نام مان ها (Manh) یاد کرده اند. پولوهای سیاه که دارای طیف گسترده یی از ویژگی های اروپاییدی اند، و نیز قبایل تسیلیان (tszelyan)، یائو، مایو، وونی ها، ئی ژن ها، پوتی ها (pute) و موسوها (Moso) از بازماندگان آنان اند.²⁹

5. بازماندگان دینلین ها که با تبتی ها، مغول ها و چینی ها آمیخته شدند، عبارت اند از تانگوت ها (Tanguts) در منطقه امدو (Amdo) و حومه گانچژو که کوه نشینان جنگجویی اند و بیشتر به قفقازیان همانند اند تا به مغولان و به زبان تبتی سخن می گویند.³⁰

6. دینلین ها که از نگاه زبانی به مردم گروه هندوچین نزدیک اند، از نگاه ویژگی های فیزیکی و روانی خود به آن نژاد موبور نزدیک بودند که برخی از انسان شناسان ایشان را از باشندگان اولیه اروپا می شمارند.³¹

این نتیجه گیری آخری بس پر مخاطره، مبتنی بر پایه استدلال زیر است: «آیا ممکن است که موجودیت دو نژاد دارای منشاهاى مختلف اما برخوردار از نشانه های فیزیکی و ویژگی های روانی همسان را مجاز بشمریم؟ روشن است که نه.»³²

برای تایید این نتیجه گیری آخری ناچار به پنداشت در باره تغییرپذیری نژاد بسته به شرایط زیست محیطی رو بیاوریم، و در این حال به این باور باشیم که چنین تغییری می تواند بسیار سریع رخ بدهد: در ظرف دو تا سه سده.³³ روند ناپدید شدن دینلین ها از صحنه تاریخ، اگر

²⁹. همان جا، ص. 28-33

³⁰. خود شان خود را به نام «می-هو» می خوانند. نام تبتی شان «مین یانگ»، نام چینی شان-«دان سیان» است. به زبان های تورکی و مغولی «تانگوت» نامیده می شوند.

³¹. همان جا، ص. 38

³². همان جا، ص. 15.

³³. همان جا، ص. 34.

همه نتیجه گیری های بالا را درست بپنداریم، در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد به پایان رسیده بود.

فرضیه دینلین در آغاز واکنش منفی سختی را چه به لحاظ نو بودن خود و چه به لحاظ کمبود آوندهای بایسته در زمینه برانگیخت. با این حال، چه دلایل موافق و چه دلایل مخالف آن زیاد نبودند. کنون، از آن زمان چهل سال آزرگار گذشته است که یک دوره قابل توجه است. کنون دیگر مواد بسیاری انباشته شده است، و بسیاری از مفاد این فرضیه را می توان در بوته آزمون گذاشت.

فرضیه دینلین در بوته آزمایش:

1. دینلین ها مردمانی بودند به لحاظ نژادی متفاوت از چینی ها. شبهه یی نیست که چنین مردمانی وجود داشتند. دی و دالی، هر چند با تفاوت های آوایی، به راستی نام های یک توده اند. با این حال، بایسته است تدقیق شود: دی ها- بومیان شمال باختری چین، در کوهستان های شمال سیچوان بسر می بردند- در خاور گانسو و شانسی. در این حال، در گانسو- بئی دی ها (دی های شمالی) می زیستند.³⁴

باید در نظر داشت که بخش اصلی دی ها در جنوب زندگی می کردند. به راستی، در عصر او-هو (سده های چهارم- پنجم) در شمال سیچوان سردارنشین «وو-دو» فرمان می راند که باشندگان آن-شاخه یی از دی ها- قبیله بوما بودند. بیخی احتمال دارد که این ها شاخه یا تراشه یی از توده یی باری فزونشمار بوده اند که بخشی از آن هنوز در عصر چژو (یک هزار سال پیش از میلاد) در ترکیب دودمان چژوی چینی شامل بود. دلیلی ها، چنین بر می آید که با دی ها خویشاوند و هم رشته و هم ریشه بوده باشند زیرا نام دوم شان «چی دی» (دی های سرخ) بود. چی دی ها، مردمانی بودند استپی، که در هیسی (Hexi) (استپی در غرب اردوس و شاید هم در خاور آن) به کوچروی می پرداختند.

³⁴ . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953/

اما در عصر تاریخی دیگر از اُردوس و این شان (کوه این Inshan) رفته بودند. چی دی ها (دی های سرخ) چونان یک توده ناب برای ما ناشناخته اند. با این هم ما با آن ها چونان یک سازواره پیشتاز در گام نخست در میان تیلی ها (شاید واریاسیونی از نام تباری دی لی ها) یعنی گروه قبیله یی که شامل اویغورها بودند، و شاید هم در میان مردم اوسون و چونان ژون دی ها یا یونگ دی که من آن ها را نیاکان تانگوت ها (Tanguts) می پندارم، بر می خوریم.

اسکان آن ها در شمال- پدیده نسبتاً متاخر است: در سده سوم پیش از میلاد آن ها از همتهاران شان در سیچوان جدا شدند و به استپ رانده شدند و در سده چهارم پیش از میلاد به شمال جونغاریا کوچیدند.^{۳۵} با این هم، امکان دارد که آن ها پیشتر از این به شمال رخنه نموده باشند. کاوش های باستانشناسیک حضور عنصر چینی را در عصر «کاراسوکی» در فرورفتگی مینوسین نشان می دهد.^{۳۶}

بیاید بینیم که علم دیرین انسان شناسی یا پالیوانتروپولوژی (paleoanthropology) و باستان شناسی مدرن به ما چه می گویند: از ژرفای دوران باستان تا آغاز دوره تاریخی در سایان- آلتای سه فرهنگ شناخته شده است:

- افاناسیفی (پیش از 2000 سال پیش از میلاد)،
 - اندرونوفویی (از 2000 سال پیش از میلاد تا 1200 سال پیش از میلاد)
 - و کاراسوکی (از 1200 پیش از میلاد تا سال 700 میلادی).
- هر کدام از این فرهنگ ها به نوع نژادی خاصی پیوند دارد.

³⁵. هما جا، ص. 213-214.

ص. 142. 1951، М., Киселев С.В. Древняя история южной Сибири. ³⁶.

افاناسفی ها دارای بینی های بلند بیرون زده، چهره های نسبتاً کمبر، کاسه های چشم فررفته، پیشانی های فراخ بودند که همه این نشانه ها گواه بر وابستگی آن ها به اروپاییان اند. افاناسی ها از اروپاییان کنونی که دارای چهره های پهن تر اند، متفاوت بودند. از این لحاظ آن ها با انسان های دارای جمجمه های اوایل دوران دیرینه سنگی باختر اروپا همانند هستند. یعنی با تیپ کرومانیون ها به مفهوم وسیع آن.^{۳۷}

قبایل دارای فرهنگ تاگوار وارثان افاناسیفی ها بودند^{۳۸} که تا سده سوم پیش از میلاد زندگی می کردند که پس از آن، تا اندازه یی سازواره های منگولوییدی پیدا کردند و فرهنگ تاشتیکی (Tashtyk) را به میان آوردند. در باره حاملان این فرهنگ ها کزلتسوف (Kyzlasov) اندیشه بکری را ارائه کرد و آن ها را به اوگرها مربوط دانست و بالاتر از آن، همه اوگرهای سایبریا باختری را باشندگان گستره میان سیان و ینی سئی انگاشت و آنان را چونان بازماندگان دینلین های تاگاری شناسایی نمود.^{۳۹}

فرضیه کزلتسوف (Kyzlasov) را سمیرنف بازآفرینی نمود.^{۴۰} اما او هم بایسته نمی پندارد این موضوع بحث انگیز را به گونه آوندمند ارائه بدارد. با این دیدگاه نمی توان همنا گردید. کزلتسوف می خواهد پنداشت های خود را با تکیه بر دیدگاه های دبِتس (Debets) استوار گرداند. اما دبِس قاطعانه می گوید که جمجمه های دولیخوسفالیک (dolichocephalic) (دراز رخ ها) اوگرهای باشنده حوضه رود اوبی از جمجمه های اروپاییان متفاوت اند و دارای شکل ویژه آسیایی می باشند.^{۴۱} نامجاها یا توپونیم های اوگری

³⁷ . Дебеч Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948. стр. 65 .

³⁸ . همان جا، ص. 128.

³⁹ . Кызласов Л.Р. Таштыкская эпоха / Автореф. канд. дисс. М., 1953. стр. 13.

⁴⁰ . Смирнов А.П. Некоторые спорные вопросы финно-угорской археологии // Сов. археол. 1957. No 3. Стр 23.

⁴¹ . Дебеч Г.Ф. О древней границе европеоидов и американоидов в южной Сибири // Сов. этногр. 1947. No 1. Стр. 71

در خاکاسیا را آسان تر است به دلیل آمدن اوگرها به آن جا توضیح داد تا برعکس. این گونه، دلایل فراوانی در دست داریم که دینلین ها را مردمان ویژه اروپایی یعنی از نژاد سپیدپوست بشماریم. اما یکی بودن آن ها با توده های اروپایی تایید نمی گردد. دبس به این نتیجه می رسد که «این نوع، نوع تمایز نیافته عمومی بسیار قدیمی تنه نژادی اروپایی است».^{۴۲} سرانجام، سومین نتیجه گیری دبس مهم است، «اروپاییان عصر حجر، هنوز در اوایل پالیولیت در نوار یا کمر بند جنوبی استپی (از سایبریا تا ینی سئی) بسر می بردند».^{۴۳} این یافته های به گونه بیخی بنیادی مدلل شده از سوی دبس، مغایر فرضیه اسکان گزیدن مهاجران جنوب خاوری به سایبریا اند. یعنی مخالف یکی پنداشتن دینلین ها و دی ها.

دارندگان فرهنگ اندرونوفویی به دینلین ها- دارندگان فرهنگ افاناسیفی نزدیک اند، اما با آنان یکی نیستند. «کانون های شکل نوع فرعی اندرونوفویی، استپ های قزاقستان و مینوسین (Minusin) بود و در سرزمین مینوسین اندرونوفویی ها تازه واردان غربی شمرده می شوند».^{۴۴}

در غرب، عناصر فرهنگ اندرونوفویی گزینه مینوسینی آن را از سر می گذرانند و به همین علت، ممکن می گردد در میان اندروفی ها، قبیچاقی های باستان- کیوشی ها را دید- توده یی را که بی تردید دارای خاستگاه دینلینی بودند.^{۴۵}

^{۴۲}. همان جا، ص. 67.

^{۴۳}. همان جا ص. 68 و نیز:

Окладников А.П. История Якутской АССР. Т. 1. М.-Л., 1955. стр.56.

^{۴۴}. همان جا، ص. 70.

^{۴۵}. Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр. 59-57.

این موضوع بسیار مهم است. بر خلاف دیدگاه موجود، قبیچاقی ها در آغاز دارای خاستگاه تورکی- مغولی نه، بل که دارای خاستگاه دینلینی یعنی نژاد سپیدپوست بوده اند. البته، پسان ها با تورک ها آمیزش یافتند و زیر تاثیر آن ها زبان شان تورکی شد.-گ.

در چین باستان، در باره قبچاقی ها شاید بسیار کم می دانستند. از آن ها در میان قبایل رام شده از سوی هونوها در سال های 203-205 یاد شده است.⁴⁶ در آغاز قبچاقی ها در آلتای بسر می بردند. اما پس از آن، هنگامی که با مردمان سیاه موی کنگلی Kangly آمیزش یافتند، توده یی نوی به میان آمد که در گاهنامه های دیرین روس به نام پولوفتسی ها (Polovtsi) و در تقویم های مجارها به نام کومان ها (Cumans) یاد شده اند. پولوفتسی در زبان روسی قدیم به معنای آدم های دارای موهای زرد کاهی به کار می رفت. اطلاعات نویسندگان چینی و مسلمان این نشانه کومان ها (داشتن موهای زرد کاهی) را تایید می کنند.⁴⁷

این گونه، هیچ دلیلی نیست که قبچاقی های اندروفویی را چونان نوع غربی نژاد دینلینی بشماریم. به ویژه با توجه به این که چینی ها از حضور دینلین های غربی در حوضه ایرتش⁴⁸ یاد کرده اند⁴⁹ که آن ها را از دینلین های خاوری دیرآشنا برای شان به خوبی تفکیک می

⁴⁶ . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 50. том.1.

⁴⁷ . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр. 57.

یادداشت: پولوفتسی ها یا پولوفی ها توده های تورکی زبانی بودند که در سده یازدهم در استپ های جنوبی می زیستند و دامدار و کوچرو بودند. از آوان سده یازدهم تا سده سیزدهم پیوسته بر سرزمین های روس ها یورش می آوردند. سرانجام هم، از دست روس ها به گونه نهایی شکست خوردند. -گ.

⁴⁸ . رود ایرتش، رود بزرگی است در خاور قزاقستان. شایان توجه است که نام این رود (ایرتش) (ایر+تش) است. برداشت من این است که در عهد «اوستا»، همانا همین رود مرز خاوری سرزمین ایرانیان بوده است. شاید هنگامی که ایری ها (آری ها) از ایریانام ویجا به سوی جنوب آمدند، به این رود نام ایرتش دادند. معنای تش شاید همان آتش مقدس باشد. چنانچه همین اکنون در ایران هم جایی به نام تشکوه یعنی کوه آتشین به عین مفهوم است. -گ.

⁴⁹ . Chavannes Ed. Le pays d'Occident d'apres Wei-liao // T'oung Pao. Ser. II. V. 6.1905. стр. 561-560 .

نمودند.^{۵۰} پیوند آن ها با دی ها تثبیت نگردیده است، اما این که ایشان از آریایی های اروپایی و آسیایی متفاوت بوده اند، تردیدی بر نمی انگیزد.

متفاوت از نوع نژادی گذشته، جمعیت عهد کاراسوکی مردمان بس مخلوطی بوده اند. در واقع، در میان آن ها سازواره های مردمان رو باریک منگولوییدی برخاسته از نژاد خاور دور آسیایی وجود داشت.^{۵۱} این گونه نژادها در چین در عصر یانگ شائو شکل یافته بودند. باستان شناسی داده های انسان شناسی را تایید می کند: در زمان کاراسوک در جنوب سائیریا اشیای همانند به ساخته های شمال چین دیده می شود.^{۵۲} فاکت کوچیدن آن ها از جنوب کنون دیگر هیچ شک و تردیدی بر نمی انگیزد. اما دلچسپ و مهم است که مردمان مخلوط شده یی آمده بودند- آمیزه یی از مردمان کوتاه روی منگولوییدی جنوب و مردمان اروپاییدی یی که خاستگاه و جایگاه شان در طبقه بندی مردمان سپیدپوست مشخص نیست.^{۵۳}

پی بردن به مساله نوع منگولوییدی ساده است، اما این که عنصر مرموز اروپاییدی آمده از چین، چگونه مردمانی بوده اند، این پنداشت را مطرح می سازد که آن ها باید دی ها بوده باشند. در نتیجه، ما بار دیگر به بحث یکی بودن دی ها و دینلین ها کشانده می شویم. چینی ها زادگاه دینلین ها را «کشور ریگی شاس» sand country Shas یعنی بیابان گوبی می پندارند.^{۵۴} اگر چنین باشد، پس دینلین ها بومیان چینی نه، بل که باشندگان دیرین دشت های مغولستان اند. آن چه مربوط به دلیلی ها می گردد، آن ها در دوره تاریخی، زیر فشار به استپ

^{۵۰} . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край.

Т. II. Л., 192). стр. 50 .

^{۵۱} . Дебец Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948 . Стр.83..

^{۵۲} . Киселев С.В. Древняя история южной Сибири. М., 1951. Стр.-114 .
116

^{۵۳} . Lattimore Owen. Inner Asian Frontiers of China. New York, 1940. Стр. .
83

^{۵۴} . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край.
Т. II. Л., 192). стр.11 .

ها رانده شده بودند. یعنی، دینلین ها با دی ها یکی نیستند.^{۵۵} راستش، چینی ها اغلب دی ها را به نام دینلین ها یاد می کنند. اما هرگز دینلین ها را دی نمی خوانند.

شاید کلمه دینلین یک کلمه دارای معانی بسیار (متعدد المعانی) (polysemous) بوده و نیز دارای اهمیت اسمی کنیه (appellative) و اتنونی می. کلمه دینلین در متن جملات (کانتکست) دارای بار استعاره یی (metaphor) بوده است. اما همراه با این، دی دینلین دارای یک نوع تقارب نژادی بودند. اما چه تقاربی؟

موجودیت عنصر اروپاییدی در نوع های مختلف نژادی در سایبریا و در چین مساله را چنین حل خواهد کرد: دی ها و دینلین ها توده های دارای بدنه نژادی اروپایی اند. مگر از شاخه های گوناگون همانند با هم. اما نه این که یکی باشند.

گروم- گرژیمایلو بیخی دادگرانه و به درستی خاطرنشان می سازد که : «بشار دشوار است بگویم که نژاد دراز سر که در دوره نوسنگی در جنوب سایبریا بسر می برد، کدامین پیوند ژنتیکی با قبایل دی یعنی دینلین ها (؟) (که به گونه یی که می دانیم، از زمان بسیار قدیم در گستره حوضه رود زرد، می زیستند)، داشته بود. شاید در سیمای آن بتوان نژادی را دید که بازمانده های آن تا عصر حاضر هم در خاور دور آسیا حفظ گردیده باشند- اینوها Aino^{۵۶}». اما بحث بر سر این است که چینی ها هم همین نژاد دراز سر را به نام دینلین ها یاد می کردند و کوه های سایان را به نام دینلین می خواندند.^{۵۷}

دینلین ها در میانه های سده دوم میلادی از صحنه تاریخ ناپدید شدند. اما دلیلی ها یعنی چی - دی ها (دی های سرخ) در سده چهارم پا به صحنه تاریخ گذاشتند. و باید گمان زد که قرغیزهای ینی سئی همانا با بومیان سایبریا یعنی دینلین ها مربوط بودند نه با دی های آمده از

^{۵۵}. همان جا، ص. 11

^{۵۶}. همان جا، ص. 43.

^{۵۷} . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр.107 .

جنوب. شاخه جنوبی دینلین ها که در جنوب کوه های سایان کوچروی می کردند، با هونوها آمیزش یافتند و از همین رو هم تصادفی نیست که چینی ها مشخصه ممیزه هونوها را داشتن بینی بالا می شمردند. هنگامی که شی مین در 350 دستور داد تا همه هونوها را تا آخرین فرد آن ها بکشند، بسیاری از چینی بینی بلند کشته شدند.⁵⁸

در باره سرنوشت شاخه غربی دینلین های ساکن حوضه رود ایرتش (در خاور قزاقستان) اطلاعات روشنی در دست نیست. اما از روی سیر حوادث، می توان گمان برد که آن ها باید با اوگرها مخلوط شده باشند. آن ها با مردمان سایبر (Sabirs) که در سده پنجم در قفقاز رخنه نموده بودند، همسایه بودند. در آن جا سایبرها مدت ها دست اندر کار خرید و فروش شمشیر بودند و گاه در خدمت امپراتور بیزانتین (روم شرقی) و گاه هم در خدمت شاهنشاه ایران و سرانجام هم در میان اقوام قفقازی حل شدند.

...و اینک، می پردازیم به مرموز ترین توده های مو قهوه یی - بوماهای شمالی. بوماها در دامنه های شمالی کوه های سایان-آلتای بسر می بردند. در باره آن ها، از روی ترجمه شاوان (Chavannes) چنین می دانیم: «بوماها کوچ نشین هستند، ترجیح می دهند در میان کوه های پوشیده از درختان کاج و سرو و ناجو (در کاجستان ها) زندگی کنند، با اسپان شان زمین ها را شخم می زنند. همه اسب های شان کبود (نیله یا چیتی) اند، از این رو، نام کشور شان - بوما است (یعنی کشور اسب های کبود یا چیتی). در شمال، زمین های شان تا دریا پهن است. پیوسته درگیر جنگ با خاکاس ها (نیاکان قرغیزها) (که بسیار چهره های شان باهم همانند است، اما زبان های شان مختلف و از همین رو، یکدیگر را درک نمی کنند)،⁵⁹ خانه های شان از چوب ساخته شده است که آن را با پوست های گنده ها و

⁵⁸. همان جا ص. 15 و نیز:

Малов С.Е. Отчет о путешествии к уйгурам и саларам // Изв. Русск. комитета для изучения Средней и Восточной Азии. Сер. II. No 1. СПб., 1912. Стр. 350.

⁵⁹. در این جا باید متوجه بود که خاکاس ها (نیاکان قرغیزها) و بوماها (نیاکان تاتارها) در آغاز، باید زبان های بسیار نزدیکی داشته بودند. چون هر دو هم ریشه و هم رشته بودند. اما پسان ها هنگامی که قرغیزها زیر تاثیر اوگرها و هونوها و سپس دیگر توده های آلتایی، زبان اصلی شان را از دست دادند و زبان پیشینیان

شاخ و برگ های درختان می پوشانند. بوماها به قبیله های کوچکتر تقسیم می شوند و رهبر مشترک ندارند.^{۶۰}

ترجمه ایاکینف Iakinf (بیچورین) با ترجمه شاوان سر نمی خورد و تفاوت دارد: «رنگ اسپان شان- کبود (نیله) است. بوماها اسب سواری نمی کنند و مادیان ها را تنها برای دوشیدن شیر نگهداری می نمایند. شمار سپاهیان بوما به سی هزار نفر می رسد». «... و این گونه، بوماها در مقیاس سایبریا توده یی بودند بزرگ. خوشبختانه، نام درست این قوم را در ترانسکریپسیون چینی داریم: بیتسی- بیکی Bice-Bike و اولوچژه olochzhe».^{۶۱} از این جا، چنین بر می آید که بوما تنها یک نام مستعار است و یک چیز شمردن بوماهای سایبریا با بوماهای گانسویی مدلل نمی باشد. به ویژه که با هیروگیلف های گوناگون نوشته می شوند.

نام های تباری آن ها با بیکین ها (قوم باستانی یی که رشید الدین در جامع التواریخ از آن ها یاد کرده است) و القچین ها (که ابوالغازی در باره شان نوشته است: «همه اسب های شان کبود (نیله) و خانه های شان پر از طلا است») همخوانی دارد.^{۶۲} او محل موقعیت کشور القچین را در آنکارا قرار می دهد. این گونه، ما نمی توانیم بوماها را نه به دلیلی ها و نه به دینلین ها متعلق بدانیم.

تورکی آنان را فرا گرفتند، روشن است دیگر نمی توانسته اند زبان بوماهایی هم تیره و تبار شان را بدانند. در یک سخن، چنین پدیده یی متاخر است- گ.

⁶⁰ . Chavannes Ed. Documents sur les T'ou-kiue (turcs) Occidentaux // Сб. Трудов Орхонской экспедиции. Т. VI. СПб., 1903. Стр. 29 .

⁶¹ . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. стр. 350 .

⁶² . نگاه شود به: ابوالغازی عبدالله بهادرخان، «شجره التراکمه»، ترجمه آنا دودی، انتشارات ایل آرمان، تهران، 1383. - گ.

برای یافتن گستره بودوباش القچین ها به انسان شناسی (انترپولوژی) پیرامون دریاچه بایکال رو می آوریم: در آن جا در دوره نوسنگی، که شاید بسیار به درازا کشیده بود، سه نوع آدم ها به مشاهده می رسید:

اسکیموئیدی ها- در جریان میانی رود آنگارا، جایی که در آن سازواره های اروپاییدی دیده نمی شود.

سایبریا های قدیمی (Paleosiberian) در جریان علیای رود آنگارا و رود لینا اروپاییدی ها که از گستره سایان-آلتای برخاسته و با بومیان ممزوج شده بودند. گستره بودوباش این نوع در پیرامون دریاچه بایکال به نواحی جنوب آن (در همسایگی جزیره گک های استپی و یا زمین های دارای خاک سیاه چرنزیوم (chernozem)، که زنجیره آن ها از منطقه مینوسین تا منطقه کانس (Kans) امتداد می یابد) محدود می باشد.⁶³ منظره همانندی را در منطقه کرسنویارسک می بینیم. این گونه، موجودیت بوماهای شمالی، دقیق تر القچین ها⁶⁴ و بیکین ها تایید می گردد. تفاوت های تباری آن ها با دینلین ها در عین شباهت نژادی نباید ما را شگفتی زده سازد. به احتمال زیاد آن ها در گستره بسیار بزرگی پهن بودند: از کوه های آلتای تا دریاچه بایکال.

آن چه مربوط به کیت ها می گردد، در اروپاییدی بودن آن ها اغراق و گزافه گویی شده است. دبس آن ها را به نوع نژادی ینی سیئی بدنه آسیایی مربوط می داند. او این نوع را، یک نوع بسیار قدیمی به شمار می آورد. مشاهدات فیزیوگونومیک (سیمپردازی) شخصی من در تانگوسک سفلی این مشخصه را تایید می کنند. بیشتر کیت ها منگولوییدی از کار برآمدند. تنها یک پیر مرد ینی عقابی داشت، اما هیچ چیز او مانند اروپاییان نبود. از دید فرهنگی، کیت ها به گروه اوگری (سایبریا باختری) نزدیکی داشتند و هرگاه آن ها سازواره هایی از تراشه های دینلینی هم داشته بودند، مبنای کافی در دست نمی دهند که آن ها را از بازماندگان دینلین ها بشمریم.

⁶³ 68-51 Стр. . Дебец Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948.

⁶⁴ در متن روسی الاچین آمده است. شاید اشتباه تایپی بوده باشد. زیرا بالاتر سخن از القچین ها در میان است. -گک.

می رویم به سوی جنوب به چین.

تیلی ها، اوسون ها و بای دی های مرموز از گروه استپی دی ها اند. در باره گروه قبیله یی تیلی که اویغورها به آن تعلق دارند، شبهه یی وجود ندارد، زیرا نام نخستین آن چی - دی یعنی دی های سرخ بود که در آغاز در هئسی (Hexi) به کوچروی می پرداختند و از آن جا به خلخا (Khalkha) و جونگاریا گسترش یافتند. در یک فرتور بر جا مانده از چین باستان، یک آدم اویغوری به پرده تصویر کشیده شده است: «مردی با بینی گوشتی، چشم های بزرگ، سبیل و ابروان پر پشت و ریش انبوه و بدن سراسر پشمالو. در این حال، ریش او از زیر لب پایش سرازیر است.»^{۶۵}

کنون، بازماندگان تیلی ها تنها در نان شان (Nanshan) (کوه نان) (استان گانسو) بسر می برند. آن ها چشمان بادامی (استرایسم) و رخساره های زرد ندارند. خود شان، خود را به نام سارئگ یوگور (Saryg yugury) می خوانند و نام چینی شان هوان - سیفان است. یعنی تانگوت های زرد غربی که این نام، بر جنبه انسان شناسیک تاکید دارد تا نزدیکی زبانی، چرا که چنین چیزی وجود ندارد.

بسیار مهم است که همین گونه همانندی ها را چینی ها و تبتی ها با دینلین خواندن برخی از قبایل دی خاطر نشان ساخته اند. در این جا بیشتر سخن از همانندی ظاهری دی ها و دینلین ها است تا تشابه نام های تباری شان - (دینلین و دی). زیرا چینی ها، اویغورها و قرغیزهایی از نظر ظاهر و حتا زبان با هم نزدیک را، هرگز با هم خلط نمی کردند.

اوسون ها را تا جایی که می شناسیم، آمیزه یی بودند از سکایی ها و یوئه شی ها. چنین چیزی را دیرین انسانشناسی (پالیوانتروپولوژی paleoanthropology) تایید می

^{۶۵} . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192 (ص. 18).

نماید.⁶⁶ برخی از مجموعه های به دست آمده در روند کاوش های باستانشناسیک، به نوع دریای مدیترانه یی و برخی دیگر آن ها به نژاد پامیری-فرغانه یی تعلق دارند. با این حال،

⁶⁶ چنین به نظر می رسد که این دیدگاه با دیدگاه ارائه شده در چند سطر بالاتر مبنی بر این که «تیلی ها، اوسون ها و بای دی های مرموز از گروه استپی دی ها اند»، در تناقض قرار می گیرد.

با این هم، شاید بتوان وجود چنین تناقضی را بیخی طبیعی شمرد. چون هرگاه بپذیریم که دی ها، دینلین ها و دیلی ها (تیلی ها) و سکایی ها و خیونیتی ها همه تورانی بودند، چنین تناقضی رفع می گردد. دشواری در این است که از دیدگاه علمی- اکادمیک، بیشتر تنها سکایی ها را تورانی می خوانند. در حالی که ایرانیان باستان همه قبایل دشت نشین و کوچرو را تورانی می خواندند. چنین بر می آید که چینی ها هم چنین برخوردی داشته اند. برای نمونه: سیمه تسیان (سیما کیان)- گاهنامه نویس چینی (متولد 145 پیش از میلاد) در کتاب «یادداشت های تاریخی» خود در فصل «حکایاتی در باره هونوها»، نیاکان اوغورها را دینلین می نامد. هرچند، بان گو، (32-92 پیش از میلاد) در کتاب «تقویم دودمان هان- روایاتی در باره هونوها»، نیاکان همین اوغورها را «دیلی ها» می نامد.

به گفته داکتر تورگون الماس، دانشمند اوغوری در کتاب وزین «اوغورها» (آلماتی، 2008) که از دید بنده یکی از بهترین و جامع ترین کتاب هایی است که در باره تاریخ اوغورها نوشته شده است، «در واقع، دینلین و دیلی، ترانسکریپسیون چینی کلمه های «تورا»، «تور» و «تورانی» است.

تورگون الماس، در ص. 11 کتابش می نویسد: «...آن چه که سیمه تسیان زیر نام دینلین و دیلی نوشته است، یعنی تورها، آن ها نیاکان اوغورهایی خاوری بوده اند که در درازای چندین سده پیش از میلاد، در پیرامون دریاچه بایکال می زیستند. چون سئمه تسیان و بان گو امکان آن را نداشتند که چیزی در باره تورهای غربی (که در درازای چندین سده از کرانه های رود ایرتش گرفته تا گستره بایکال می زیستند)، بنویسند؛ از همین رو هم ننوشته اند.»

در این جا با بهره گیری از فرصت، به یادآوری یک نکته بسیار باریک و مهم می پردازیم: منظور از تورا با تور همانا تورانیان تورانی ها است نه باشندگان سیه چرده قدیمی گستره ایران که آریایی ها یا ایرانیان سپیدپوست آمده از ایریانم و یجه آنان را به نام دیو ها یا تورها می خواندند. در این جا، تور به معنای سیاه و تیره و تار است. چنانچه در زبان پشتو همین اکنون هم تور به معنای سیاه است و تیاره و تورتم- به معنای تاریکی و سیاهی. در یک سخن، تار و تیره از همان تور گرفته شده است.

یافته ها چنان اندک اند که ممکن نیست از روی آن ها چنین انگاشت که آیا به راستی متعلق به اوسون های راستین بوده اند و یا ساک ها و یوئه شی های آمیزش یافته با ایشان؟ مساله اوسون ها به پدید آیی آثار گوناگونی در باره آن ها انجامیده است.^{۶۷} اما تقریباً همه آن ها مربوط دوره تاریخی می گردد، هنگامی که اوسون ها تیان شان را گرفتند. با این همه، چیزی که برای ما کنون دلچسب می باشد، منشای اوسون ها و گستره نخستین بودوباش آن ها- یعنی «زمین های قدیمی اوسونی» است.^{۶۸} این گستره را چژان تسیان جهانگرد سده دوم پیش از میلاد میان دونهوان و تسیلیان شان یادآور می شود. این را شی تسزی با تصریح این نکته

برخی از پژوهشگران کوشیده اند با یکی پنداشتن تورها (toors) (سیه چرده های بومی) و تورانی ها یا توری ها (turs)، چنین نتیجه بگیرند که گویا تورانیان پیش از ایرانیان به پشته ایران آمده باشند! روشن است چنین چیزی از ریشه نادرست است. زیرا ایرانیان و تورانیان از دید نژادی و تباری هیچ تفاوتی از هم دیگر نداشته اند. ایرانیان همان اریایی هایی بودند که به پشته ایران آمدند و شهرنشین نشدند. اما تورانیان همزاد و هم ریشه شان در سرزمین توران مانند و کماکان کوچی و دامدار ماندند. گ.

⁶⁷. Аристов Н.А. Опыт выяснения состава киргиз-казахов Большой Орды и кара-киргизов // Живая старина. III-IV. 1894.

Аристов Н.А. Заметки об этническом составе тюркских племен и народностей. СПб., 1896. 451-450 ص.

Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. Л., 1951. Стр. 100-96 .

Толстов С.П. По следам древнехорезмийской цивилизации. М.-Л., 1948. Стр. 137.

Kingsmill W. The intercourse of China with Eastern Turkestan and adjacent countries in the second century before Christy // The Journal of the R. Asiatic Soc. of Great Britain and Ireland. New serie. XIV. London. 1882. Стр. 70 .

Shiratori K. Ueber den Wu-sum Stamm in Central Asien // Keleti Szeinie. III. 1902.

⁶⁸. گروم-گرژیمایلو در ص. 168 اثرش می نویسد: «زمین های قدیمی اوسون ها در خانگای (Khangai) واقع بود. اما من نمی توانم باور کنم که دانشمندان چینی لغزش چنین فاحشی را آن هم به اتفاق آرا مرتکب گردیده باشند. برعکس، یوئه شی ها که او آن ها را در این منطقه جا می دهد، چنین بر می آید که از جونگاریا آمده باشند. زیرا آن ها با سردارنشین تسین تنها در سده چهارم همسایه شده بودند که ممکن نیست چنین چیزی رخ می داد هرگاه آن ها از زمانه های قدیم در هسی Hexi جایی که چینی ها در آن هنوز در سده هفتم پیش از میلاد نفوذ کرده بودند، زندگی می کردند.

که در اواخر سده سوم پیش از میلاد، اوسون ها از این جا زیر فشار یوئه شی ها گریخته بودند، تایید می نماید. این امر، دیدگاه اریستف را که می پنداشت اوسون ها بخشی از قرغیزهای ینی سئی اند که در یک سده و نیم پیش از میلاد از منگولیای میانه به تیان شان آمده بودند، رد می نماید. دلیلی که او قرغیزها و اوسون ها را یکی می پنداشت - شرحی بود در باره نوع اوسون ها: «ظاهر اوسون ها از ظاهر سایر خارجی های سرزمین غرب بس متفاوت بود. تورکی های کنونی با چشمان آبی و ریش های سرخ که به میمون ها می مانند، از بازماندگان آن ها هستند».^{۶۹}

با این حال، با توجه به اطلاعات چژان کیان و شی تسزی، دادگرانه تر است اگر در سیمای اوسون ها - دلیلی ها را ببینیم تا دینلین های سایبریا را که دلیلی برای پیمودن چنین راه پر خم و پیچ برای رسیدن به تیان شان نداشتند. با این حال، در این که اوسون ها دارای سیماهای اروپاییدی بودند، جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست. زیرا دانشمندان بعدی چینی روس ها را از بازماندگان اوسون هایی می دانند که به شمال شتافته بودند.^{۷۰} از این رو، باید چنین بپذیریم که در چین باستان نوع اروپاییدی اوسون ها نزد کسی تردیدی بر نمی انگیزد است.^{۷۱}

^{۶۹} . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 190 . том-2.

^{۷۰} . Паркер Э.Г. Китай, его история, политика и торговля с древнейших времен до наших дней. СПб., 1903. Стр. 225-224 .

^{۷۱} . این نکته بسیار مهم است. زیرا برخی از کسانی که یفتلی ها را از بازماندگان اوسون ها می پندارند، بر تورکی بودن آنان پا می فشارند. در حالی که اسناد بازمانده از چین باستان چنین چیزی را تایید نمی کند. برعکس، آوندهای بسیاری هست که اروپاییدی و ایرانی زبان بودن اوسون را تایید می کند. -گ.

...و سرانجام بای-دی ها یعنی دی های سفید. تا سال 636 پیش از میلاد، آن ها در هئسی یکجا با دی های سرخ می زیستند، اما در همین سال وان گون- سردار چینی آنان را از آن جا راند.⁷²

در باره چی دی ها یا دی های سرخ، ما در دوره های بعدی مطالب بسیاری را می بینیم. اما پرسشی که مطرح می گردد، این است که دی های سفید (بای دی ها) چه شده بودند؟ به گونه یی که شگفتی برانگیز نیست، آن ها از کوه های پامیر، در اشکاشم و در دامنه های هندوکش سر برآوردند. در این جا آن ها را به نام «بادی» ها می خوانند که به پنداشت باشندگان بومی پارسی زبان، باشندگان سرزمین «وزش بادها» معنا می دهد. نیازی به گفتن نیست که در این جا سر و کار ما با برخورد معمول یکی پنداشتن کلمه های دارای همانندی ظاهری است. پایتخت شان بعدها شهر «بادیان» گردید و یفتلی ها از جمع آن ها می باشند و شاید هم به همین دلیل است که «هون های سفید» نامیده شده اند.⁷³ ظاهر بادی ها بیخی با نوع مفروض دی ها مطابقت می کند: موهای بلوند، تناور بودن، چشم های آبی و....

بادی ها و همسایگان جنوبی شان- افریدی ها بیشتر یادآور سلت ها اند تا همسایگان شان- افغان ها و تاجیک ها. فرضیه یی مطرح می گردد، مبنی بر این که: همان گونه که چی دی ها به استپ به شمال باختری عقب نشینی کردند، بای- دی ها به جنوب باختری، به کوه ها عقب نشینی کردند. برای آزمودن درستی این فرضیه، به درون چین می نگریم و می بینیم که در آن جا، در دوران باستان، عنصر سرخ موی چه جایگاهی داشته بود و مناسبات آن با قبایل ژون (یونگ)، که دی های سرخ و سفید از میان شان برخاسته بودند؛ چگونه بود. تز در باره مبارزه هزار ساله چینیان سیاه مو با «اهریمن های سرخ مو»- یعنی دی ها در پرتو داده های علم اتنوگرافی (تبارنگاری) مدرن اندکی متفاوت می نماید.

⁷² Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 1, جلد 1، ص. 43.

⁷³ . Гумилев Л.Н. Эфталиты и их соседи в IV веке нашей эры // Вести, древн. ист. 1959. No 1.

گروم-گرژیمایلو از یک سو، می پندارد که مبارزه میان سرخ موهای بومی و بیگانگان مهاجم سیاه مو، تنها در دوران فرمانروایی دودمان چژو بیشتر حدت یافت و از سوی دیگر می انگارد که چژوها آمیزه یی بودند از چینی ها و دی ها که در این حال، نقش دی ها در مراحل بعدی در اشتراک در جنگ های خانگی شاهزادگان چینی به عنوان پیشتازان این کشمکش ها خلاصه می گردید. در این جا، یک نوع ناهمخوانی به نظر می رسد. سپس او اشاره می کند که بسیاری از امپراتوران چین دارای چهره هایی با نیمرخ عقابی و ریش انبوه بودند. بسیار خوب، در دوره «پادشاهی سه گانه» بسیاری از قهرمانان را دقیق همین گونه توصیف می کردند که یکی از آن ها، سون تسیوان سرخ ریش بود که «پسر چشم آبی» لقب گرفته بود.^{۷۴} اما باید متوجه بود که این ها اشراف چینی بودند. در حالی که اشراف نمی توانستند از جمع مردمان مقهور تشکل یابند. اگر مبارزه یی در میان بود، پس باید در این صورت فرض کنیم که دی ها به پیروزی دست یافته باشند. حال آن که چنین نبود.

به احتمال زیاد، می توان گمان برد که همسایگی دو توده، زمینه آمیزش آن ها را فراهم آورده بود که در نتیجه، موهای سیاه بر موهای بور، چشم های قهوه یی بر چشم های آبی و قد های پست بر قد های بلند چیزگی یافت و با گذشت زمان نوع دی می بایستی جای خود را به نوع چینی منگولوییدی سپرده باشد و این گونه، شاید نیازی به یک جنگ گسترده نیفتاده باشد.

اما در پرنسپ گروم-گرژیمایلو حق به جانب بود و تلاش برای توضیح ظاهر اروپاییدی چینی های باستان با تکیه به آلبینسم (سفید پوست) آنان قابل دفاع نیست: زیرا در این صورت، باید شمار آدم های آلبینوس (زال ها یعنی آدم هایی با پوست سفید) بیش از حد زیاد بوده باشد و در عین حال با بینی های بلند و ریش های انبوه.

⁷⁴ . Ло Гуань-чжун. Троецарствие. Т. 1. М., 1954. Стр. 369 .

تا جایی منابع کلاسیک غربی، به ویژه نوشته های بطلمیوس بر این مساله گیج کننده و سر درگم روشنی می افکنند.^{۷۵} بطلمیوس دو قوم مختلف را در گستره کشور چین کنونی جا می دهد: سین ها و سیرها. سین ها در گستره جنوبی تر از سیرها بسر می برند و نام پایتخت شان- تینا بود که در فاصله های بسیار دوری از بندر کاتیگاری (Kattigary) واقع بود.

نقشه بطلمیوس هرگاه نگوییم خیالپردازانه، چنان تقریبی بود که دست کم شناسایی سرزمین های یاد شده از روی آن بسیار دشوار می نمود. اما این برای موضوع مورد بررسی ما مهم نیست. چیز دیگری بسیار مهم است: «سین» ها بی چون و چرا اتباع امپراتوری چینی سین یا شین بودند و از سیری ها که دست اندر کار صدور ابریشم به پارت و امپراتوری روم بودند، تفاوت داشتند.

از سیرها پیش تر از سین ها در بافت دیگری یادآوری می شود: «اوتیدم Evtidem – پادشاه یونانی باختری حدود 200 سال پیش از میلاد متصرفات خود را در شرق تا قلمرو فاوون ها یا سیان ها (tsyan) و سیرها گسترش داد.»^{۷۶} پس از آن، هنگامی که بازرگانی ابریشم در مسیر کاروان بزرگ به راه افتاد، نام «سیرها» به فروشندگان ابریشم در حوضه رودبار تاریخ اطلاق می شد، نه به چینی ها.

اشاره یی دیگر از این هم مهم تر به سیرها که تامپسون آن را «پوچ» ارزیابی می کند، مبتنی بر داستان سفیران سیلونی می باشد که به گفته آن ها، سیرها- بلندبالا، سرخ مو و آبی چشم اند که در امودوم Emodom (در کوه های هیمالیا) بسر می روند. ژول (Yuille) هم این داستان را رد می کند و آن را باور نکردنی می پندارد.^{۷۷} اما بیخی بیهوده. چرا که آریان مستعار (پیرپلوس Periplus دریای اریتره)، از راه هایی نام می برد که از کشور سیرها به

^{۷۵} . Томсон Дж. История древней географии. М., 1953. Стр. 437-439 .

^{۷۶} . Чебоксаров Н.А. К вопросу о происхождении китайцев // Сов. этногр. 1947. No 1. Стр. 253 .

^{۷۷} . Bell Charles. The religion of Tibet. Oxford, 1931 . Стр. 200 .

سوی باکتریا و از آن جا به بندرگاه های دریایی هند می رسند. این گونه، شگفتی برانگیز نیست که سیلونی ها در جایی با سیرها برخورد داشته باشند. سرزمین «سیری ها» به پندار تامسون- از کاشغر تا شمال چین، از شمال گستره بودوباش «باوت ها» یعنی تبتی ها- باوت ها پهن بود.

در این سرزمین، به گونه یی که در بالا دیدیم، دی ها بسر می بردند و از هیمن رو ما محق خواهیم بود هرگاه آنان را چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر نشانه های جسمانی (somatic signs) با سیری ها یکی بپنداریم. این گونه، می بینیم که نظریه های گروم- گرژیمایلو با اطلاعات بیشتری تایید می گردند که روشن است خودش نمی توانست آن ها را به سنجش بگیرد.

[با این هم، پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که-گک.] آیا آدم های دارای سیمای اروپایی در سمت جنوب رود آبی بسر می بردند یا نه؟ کتاب «سه پادشاهی» (The Three Kingdoms) لوگوان-چونگ همه مجموعه تلفیقی کمیاب (rarities) را خاطرنشان می سازد: هم رنگ آبی چشم ها، هم موهای سرخ و هم دیگر نشانه های اروپاییدی را.

در این اثر، هنگام توصیف مان (Man) های جنوبی^{۷۸} یعنی قبایل باشنده سیکان و برمه، از چنین نشانه ها چیزی به چشم نمی خورد،^{۷۹} در حالی که به ظاهر شاهزاده دولت فان (Guofan) به پیمان بایسته یی پرداخته می شود:

«همه رزمندگان مانی پرمو و برهنه اند، مجهز با نیزه های دراز، کمان، شمشیر، تبر و سپر. رهبر آن ها شاهزاده یی از قبیله فان به نام شاموکا (Shamoka) است. چهره او به رنگ خون گلگون و سرخ است و چشمان آیش می درخشد. جنگ افزارش گرز خاردار آهنی است و در کمر بند خود دو کمان آویخته است. چهره او بس خشن و ترسناک است».

⁷⁸ شایان یادآوری است که «مان» نه نام تباری، بل که نام همه مردمان باشنده درختزارها است که در جنوب گستره بودوباش چینی ها می زیستند.

⁷⁹ . Soothill W.E. China and West. London, 1925.

پرسش دیگری که مطرح می گردد، این است که فان ها در کجا زندگی می کردند؟ بر پایه یکی از اشاره ها، آن ها در شانشی زندگی می کردند، اما خاستگاه شوماکا و سپاهیان از سیچوان بود. تانگوت های باشنده آن جا را به زبان چینی فان می خواندند. یعنی، سیمای ظاهری توصیف شده در بالا که بیخی با سیمای فرضی دی ها همخوانی دارد، مربوط تانگوتی های عادی بوده است. به راستی هم، تانگوت ها از دید تیپ به اروپاییدی ها نزدیک تر بودند تا منگولوییدی ها.

پژوهای سکی دریافت که آن ها به کولی ها (جت ها یا سگوین ها) همانند بوده اند.⁸⁰ عین مطلب را کازلف⁸¹ و ابروچیف⁸² هم تایید می کنند: «تانگوت ها توده یی بودند که از آمیزش دی ها و تسیان ها (تبتی ها) پدید آمده بودند.» با این هم، مواد ارائه شده از سوی گروم-گرژیمایلو در باره حضور عنصر اروپاییدی در جنوب چین، به آن پیمانگه گسترده و متنوع است که نادیده گرفتن و رد آن ممکن نمی باشد. به ویژه اروپاییدی بودن قبیله لولو بس آشکار است. این در حالی است که این قبیله به یکی از گویش های زبان تبتی سخن می گفته است و بیخی ممکن است که تانگوت به شمار رفته باشد. گروم-گرژیمایلو آن ها را از بازماندگان بوماهای سیچانی می شمارد. اما اگر چنین باشد، با گزارش لو گوان جونگ در تعارض قرار نمی گیرد. زیرا او-دو دولت دی های سیچوان بود که در میان آن قبیله پولو در سده ششم حضور داشت. یعنی پس از عصر سه پادشاهی.

در این جا فرهنگ عامه (فلکلور) به یاری ما می شتابد- رمان مشهور در باره گئیسیر (Geser)- رهبر قبیله بدوی: بیگانگانی بر قبیله یورش می آورند و همه را نابود می کنند. افراد گیسر نیز کشته می شوند و او خود در جایی پنهان می شود. بنا به افسانه ها، او در زیر

⁸⁰. Пржевальский Н.М. Монголия и страна тангутов. Т. 1. М., 1946. стр. 221 .

⁸¹. Козлов П.К. Монголия и Кам. М., 1947. Стр. 223 .

⁸². Обручев В.А. В дебрях Центральной Азии. М., 1956 .

زمین زندگانی انوشه و جاودان یافت و در انتظار لحظه‌ی است تا باز گردد و جهان را پر از عدل و داد سازد.

تبتی‌ها زمان غیبت گئسیر را- زمان شاه توترو (Totoro)، یعنی سده چهارم می‌دانند.^{۸۳} این زمان با زمان فشار توباها بر پادشاهی تانگوت (Tangut)- لین و بودا مطابقت دارد. شاید گروه‌هایی از تانگوتی‌های شکست خورده به جنوب چین گریخته باشند و لولو‌های سیاه فرزندان آنان باشند. اما این نمی‌تواند به مردم بومی جنوب چین مانند مایوها و قبایل جنگلی هند و چینی ربطی داشته باشد. این گونه، در این بخش هم فرضیه گروم- گرژیمایلو Grum Grzhimailo هر چند هم با چند قید و ملاحظه تایید می‌گردد.

در پیوند با همه آن چه که گفته آمدیم، نام تباری اسرار آمیز ژون (یونگ یا جونگ) رخ می‌نماید. شماری از پژوهشگران بی آن که متوجه خطای نوشتاری یا قول نادرست سیما کیان شوند، تلاش کردند تا یونگ‌ها را با هونوها یکی بپندارند. اما ما می‌بینیم که از یونگ‌ها در همه جا، در همه منابع همراه با دی‌ها یاد می‌شود. این گونه، می‌تواند درست باشد که ایاکینف (بیچورین) آن‌ها را چونان توده واحد «ژون-دی» پنداشته بود. گذشته از این‌ها، روایاتی هم اند دال بر آن که چی-دی‌ها و تسیون-ژون‌ها دارای خاستگاه مشترکی بوده‌اند. چنین بر می‌آید که ژون‌ها و دی‌ها چنان کم از یک دیگر فرق می‌شده‌اند که چینی‌ها شماری از طوایف دی را ژون‌های غربی می‌خواندند.

⁸³. شاید هم حتا اوایل سده چهارم. زیرا توتوری‌نایان 120 سال عمر کرده بود. (نگاه شود به:

Schiaginlweit E. Die Konige von Tibet. Munchen, 1860)

(Дамдисурен Ц. Исторические корни Гэсериады. М., 1957)

کنون دامیسورین پیشنهاد می‌کند که گئسیر همان سردار گوسرا است که در سده نهم می‌زیست. اما باید گفت که گذشته از ناهمخوانی نام‌ها، خاستگاه و زندگی نامه، این پیشنهاد نظر به اشاره گاهنامه لاداکی تا 950 هم رد می‌شود که در این هنگام در لاداکی علیا بازماندگان سردار گئسیر زندگی می‌کردند.

Francke A.H. A History of Western Tibet. London, 1907.

از عهد باستان، تا سده سوم پیش از میلاد، ژون- دی ها در گستره سراسر شمال چین می زیستند- از دریاچه کوک نور^{۸۴} تا کوه های این شان، جایی که آن ها را به نام شان- ژون می خواندند، یعنی ژون های کوهی (شان- به زبان چینی- کوه). گروه هایی از این ژون ها که از بدنه اصلی مردم خود جدا مانده بودند، با بخشی از مغولان خاوری- دون هوها یا تونگ هوها و گروه هایی هم با هونوها آمیزش یافتند که، ظاهراً، مبنایی برای یکی پنداشتن دو توده یاد شده به دست می دهد.

ژون ها به پیمانه نه کمتری با چینی ها و در غرب با تبتی ها ادغام شدند. در مورد آمیزش با تبتی ها، آن ها به یک توده تاریخی، یعنی تانگوت ها مبدل شدند. این گونه، پرده از راز نژاد سفید اسرار آمیز در چین برداشته می شود: تانگوت ها در دوران باستان بسیار بیشتر از اکنون (که به سان جزیره کوچکی در نزدیکی دریاچه کوک نور بود و باش دارند) بودند.

این دیدگاه مغایر اظهارات تاریخنگاران اروپایی و امریکایی می باشد. به ویژه، مک گاورن، ژون ها و دی ها را- هونو می پندارد.^{۸۵} با این که از ناهمخوانی ویژگی های اتنوگرافیک آن ها، شگفتی زده می باشد.^{۸۶} لاتیمر (Lattimore) هم به تجزیه و تحلیل دقیق و کامل این موضوع پرداخته است. طرفه این که او نتیجه می گیرد که ژون ها و دی ها در چین زندگی می کردند و مردمان کوهی بودند، نه کوچرو و چادر نشین! یعنی به هیچ رو نه هونو، اما در باره نژاد آن ها هیچ چیزی نمی گوید.

چیو کسارف (Cheboksarov) مساله ژون را بیخی نادیده می گیرد. اما بیهوده، زیرا با این کار شکافی در مساله منشای تباری چینی ها که او خود مطرح نموده است، پدیدار می گردد. گزارش جین شو یا تسزین- شو (فصل 97) بس آشکارا نشان می دهد که هونوها در

⁸⁴. در زبان چینی:

«هی»- رودخانه، «نور»- دریاچه و «شان»- کوه است.- گ.

⁸⁵. از این دیدگاه ناسخته ماک- گورن، پان ترکیست ها به نوبه خود بهره برداری ها نموده، بسیاری از توده ها را تورک قلمداد نمودند.- گ.

⁸⁶. McGovern. The early empires of Central Asia. London, 1939. Сtp. 87.

غرب با شش قبیله ژونی همسایه بوده اند و این به خودی خود گواه بر آن است که آن ها مردمان از هم متفاوتی بوده اند.

با این حال، همه پژوهشگران در تمیز دادن تفاوت های ژون دی ها از چینی ها چه در چین و چه در بیرون از آن و نیز تفاوت آن ها از هونوها، دچار درد سر بوده اند. در حالی که از روند تاریخ روشن است که این تفاوت برای معاصران شان آشکار بوده است. در این جا، فرضیه گروم- گرژیمایلو بیخی موضوع را حل می کند، زیرا از یک سو، بدیهی می باشد و از سوی دیگر، در غیاب انسان شناسی (انترپولوژی) علمی (که روشن است در چین باستان وجود نداشت)، زیر تاثیر جمله پردازی های کاتبان، میرزایان و گاهنامه نویسان نمی رود.

پس از چهل سال:

از هنگامی که گروم- گرژیمایلو مساله یکی بودن نژادهای دینلین و «شمالیان» را مطرح نمود، زمان درازی گذشته است و روشن است که در این مدت دیدگاه های ما در قبال انسان شناسی از ریشه و به گونه قانونمند دگرگون گردیده است. پیشتر از همه، از دید ما، مساله منشای نژادی rasogenez بارها پیچیده تر از آن چه گردیده است که پیشینیان ما در پنجاه سال پیش از امروز می پنداشتند. برای ما همگرایی (convergence) نشانه ها روشن است. آن هم در حالی که گروه های تباری مختلف از نگاه ژنتیکی (genetically different ethnic groups) می توانند در تکامل موقعیت های مشابه و ترکیبات مشابه نشانه ها را بدهند.

(can produce similar situations similar combinations of feature).

خود نشانه ها را ما به گونه دیگری بررسی می نماییم: بسته به محیط فیزیکی (به عنوان مثال، بلندی قد به خورد و نوش بستگی دارد و می تواند در نوسان باشد. در حالی که رنگ موها و چشم ها ارثی است و می تواند تنها به گونه جهشی یا موتاسیونی (mutationally) تغییر یابد). ویژگی های روانی بسته به شیوه زندگی و تراز توسعه مردم است. به عنوان مثال، «حس نیرومند فردگرایی دینلین ها که مانع از شکل گیری دولت بود، برای اروپاییان باستان، که انواع مختلف دولت ها مانند پولیس ها، اتحادهای قبیله ای، پادشاهی های وحشی و... ساخته بودند، قابل اعمال نیست. حتا سلت ها، که چنین بر می آید که بیشتر از هر توده

یی به دینلین ها همانند بودند، دارای دولت استبدادی کلیسای درویدیک (Druidic) بودند که اشراف سکولار را منکوب نموده و گال ها و بریتانیا را متحد گردانیدند. برعکس، از دید شیوه زندگی، دینلین ها قبایل آلگونکینی شمال امریکا، اعراب بدوی پیش از اسلام و ایبری های (Iberians) اسپانیای باستان را به خاطر می آورند. آن ها نیز جنگجو بودند، پیشه شمشیر فروشی داشتند، استبداد را بر نمی تابیدند و به راحتی از کشوری به کشور دیگر می کوچیدند. اما روشن است که شباهت ها در این جا تنها سطحی و ظاهری اند.

نوع فیزیکی نیز همین گونه است. آریاییان خاوری - چه ترکمان های دراز رخ (دولیکوسیفال dolichocephalic) و چه سغدی های کوتاه رخ (براختی سیفال brachycephalics)، سیاه مو اند و به هیچ رو با دینلین ها همانند نیستند. هنگامی که دینلین ها با روس های آریایی برخوردند، (به سال 1056 در نزدیکی کیف)، روس ها به رغم شباهت سطحی و ظاهری، پدید آیی قبیچاق ها را در سرزمین خود چونان آمدن بیگانگان ارزیابی کردند. در حالی که در همان هنگام، نه تنها اسکاندیناوی های موبور، بل که یونانی های سیاه مو را نیز خودی می پنداشتند.

داروین به درستی اشاره می کند که در هنگام تعیین نژاد، نقش عمده را فیزیوژنومیک یا علم الفراست (physiognomy) بازی می نماید.⁸⁷ و تفاوت های ظریفی که دینلین ها را از آریایی ها متمایز می گرداند، چنین بر می آید که به آن پیمانۀ بزرگ بودند که حتا به خاطر معاصران شان خطور هم نمی کرد که پولوفی ها (polovs) را توده یی خویشاوند با اروپایی ها بشمارند. باید چنین پنداشت که همراه با شباهت های نژادهای موبور آسیایی و اروپایی، تفاوت هایی بس عمیقی هم میان آن ها وجود داشتند که با توجه به آن ها نمی توان این دو نژاد را با هم مخلوط کرد.

از دید من، دو نژاد وجود داشت: دینلین ها در سایبریا و دی ها در چین. در این حال، برای وضوح باید دی ها را تانگوت نامید، هر چند هم نام تباری دی و دانسیان تانگوت (Tangut)

⁸⁷ . Дарвин Чарльз. Соч. Т. V. М., 195. Стр. . 303-275 .

(dansyan) با یک دیگر همپوشانی ندارند. هر دو نژاد شباهت های بسیاری با هم داشتند که مبنایی را به دست چینی ها می دادند تا بای-دی ها را به گونه فیگورال دینلین بخوانند. هم تانگوت ها و هم دینلین ها هر دو هم مربوط نژاد نوردیک یا شمالی اروپایی بودند، مانند سامی های عربی و یا طوارق (حامی ها) صحرای بزرگ افریقا، که به همین گونه، بی تردید، متعلق به نژاد سفید بودند، اما نه مربوط به نوع اسکاندیناوی آن.

دیدگاه پیشنهادی را دیرین انسان شناسی (پالئوانتروپولوژی paleoanthropology) تائید می کند. دبس (Debetz) نوع دراز رخ را نوع سایبریا جنوبی یعنی دینلینی پروتو اروپاییدی (protoevropeoid)، نزدیک به کرومانیون ها، می پنداشت و شباهت آن ها به شمالیان را-«همگرایی» یا کانورگیشن می دانست. به راستی هم، موجودیت این نوع به دوران باستان بر می گردد- پیش تر از زمان شکلگیری وحدت زبانی آریایی (میانه های هزاره سوم پیش از میلاد). همراه با آن، دبس به نوع اروپاییدی کوتاه رخ ها آمیزش یافته با نوع باریک روی مغولی اشاره می کند. این نوع مخلوط شده- کاراسوکی از چین تقریباً در سده هفدهم پیش از میلاد به سایبریا می کوچد. در این زمان، تاریخ چین از راندن هواداران دودمان سرنگون شده سیا به شمال سخن می گوید. به سال 1764 پیش از میلاد شاهزاده شون وی (Shun Wei) و همراهانش به گستره توده های کوچرو گریختند و در آن جا ماندگار شدند و شیوه زندگانی آنان را پذیرفتند. این افسانه را علم باستان شناسی هم تایید می کند. در این حال هم افسانه و هم باستان شناسی- هر دو بر فرضیه گروم گرژیمایلو مهر تایید می زنند.

چنین بر می آید که نوع کوتاه رخ های اروپاییدی را دی ها از چین به ارمنان آورده باشند. نوع دیگری از دی ها- اوسون ها⁸⁸ نیز کوتاه سر اند. این گونه، می توان گفت که فرضیه دینلین، پس از گذشت چهل سال از بوته آزمون گذشته و مورد تایید قرار گرفته است. هر

⁸⁸ . جالب است که گومیلیف اوسون ها را «دی» می شمارد. دیدگاه دیگر این است که اوسون ها آمیزه بی بودند از سکایی ها و تخارها-گ.

چند، با ویرایش ها و ملاحظات درخور توجه. کنون دیگر این فرضیه به نظریه یا تیوری مبدل گردیده است.^{۸۹}

درد آور این که عده یی با دیدگاه های گروم- گرژیمایلو از مواضع بس نامدلل و نابخردانه برخورد کردند و گاهی بیخی آن را مردود شمردند.^{۹۰} این لکه سپید را باید پر کرد. در میان کشفیات فزونشمار درخور ستایش گروم- گرژیمایلو، یکی هم چهارچوب بندی و تدوین مساله دینلین است که بسنده است تا آیندگان قدردان او باشند.

نتیجه گیری:

⁸⁹. شایان یادآوری است که «فرضیه»، «نظریه» و «دیدگاه» از هم تفاوت دارند. در علم پله ها و مدارجی هست که به گونه سامانمند در سلسله مراتب قانونمند قرار دارند. نخستین پله- تصورات یا پندارها است. یعنی در آغاز از هر پدیده یی یک تصور یا برداشت یا پندار مطرح می باشد. سپس فرضیه به عنوان یک مقوله تیوریک بر پایه حدس و گمان های مدون مطرح می گردد. یعنی حدس و گمان هایی در باره یک مساله یا موضوع زده می شود. آن گاه تجربه به عنوان مهم ترین رکن و هسته پژوهش های علمی مطرح می گردد. تا کدامین پدیده از نگاه تجربی در بوته آزمون گذاشته نشود، وارد مدار علمی پذیرفته نمی شود و در حد همان تصور و پندار و حدس و گمان و فرض می ماند. آخرین مرحله علمی- تدوین تیوری یا نظریه است. یک نظریه (تیوری) علمی مبتنی بر تصورات یا پنداشت هایی است که به شکل فرضیه عملی درآمده، به گونه تجربی به اثبات رسیده و به گونه علمی در سیمای یک نظریه علمی مدون گردیده است. این گونه، نظریات یعنی تیوری های علمی.

بسا دیده می شود که واژه «دیدگاه» ها را همتا با «نظریات» به کار می برند که از دید علمی کفر محض است. شمار دیگر «نظرات» را در همین مقوله به کار می گیرند که باز هم نادرست می باشد. «نظرات» جمع «نظره» است و با «نظریات» (تیوری ها) و «دیدگاه ها» یکی نمی باشد. این گونه، «دیدگاه ها» با «نظریات» (تیوری های علمی) و «نظرات» یک چیز نمی باشد که باید در کاربرد آن ها از دقت کار گرفته شود.-گ.

⁹⁰ Ярхо А.И. Алтае-саянские тюрки. Антропологический очерк. Хакасс, н.-и. инст. Абакан, 1947.

فرضیه گریگوری یفیمویچ گروم- گرژیمایلو مبنی بر موجودیت مردم اروپایید در آسیای مرکزی در دوره پیش از سده دهم پیش از میلاد از سوی علم باستان شناسی در گستره شوروی تایید می گردد که همچنین در داده های تاریخی نو مربوط به قلمرو چین نیز تایید شده است. نژاد سفید قدیمی در آسیای مرکزی واقعا وجود داشته بود. آدم های دراز رخ (dolichocephalic) باشنده جنوب سایبریا (دینلین ها) و آدم های کوتاه رخ یا قصیر الراس (brachycephalic) چین شمالی (دی ها) با یک دیگر چونان مرتبه دوم تنه نژادی اروپایی پیوند داشتند.

دینلین ها پیوند مستقیمی با اروپایی ها نداشتند و شاخه یی [از نژاد سفید پوست اروپایی- گک.] بودند که هنوز در دوره پالیولیت یا دیرینه سنگی از آن جدا شده بودند.

قرغیزهای ینی سئی- وارثان دینلین ها در هزاره دوم پیش از میلاد، از سوی مغولان از سمت جنوب و از سوی اوگرها از سوی شمال «اسیميله» شدند. وارثان دی ژون ها تا حدی با چینیان باستان در هزاره یکم پیش از میلاد آمیزش یافتند و تا حدی از سوی تبتی های خاوری اسیميله شدند که قبایل مخلوط تانگوت را به میان آوردند.

دینلین های استپی به هونوها پیوستند، و این گونه به آنان برخی از ویژگی های اروپاییدی بخشیدند مانند بینی های بلند، ریش انبوه و... و دی های استپی- اوسون ها و تیلی ها از سوی قبایل مغولی در سده های نهم و دوازدهم میلادی اسیميله شدند (پس از درهم کوبیدن خانات اویغور در 840).

تاریخ و منشای تباری توده های باشنده آسیای مرکزی را نمی توان بدون پژوهش های گروم- گرژیمایلو دانست و به بیشتر توسعه داد.

اسکندر بایارف

توران

اوستا، آریایی‌ها را به نام «رزمندگان ارا به سوار» یاد می‌کند⁹¹ و نام‌های قبایل آن‌ها را می‌آورد: اری‌ها [(ایری‌ها) - گ.ک.]، تورها یا توری‌ها، خیانیان، دان‌ها، ساریم‌ها یا ساریم‌ها (sayrim)، ساین‌ها، ده‌ها یا داهه‌ها. بر پایه افسانه‌های باستانی ایران، همه آن‌ها دارای یک ریشه‌اند که به یما (جمشید) (Yima)⁹² می‌رسند.

⁹¹. راتشتار یا راتائشتار (Rataeshtar) - یعنی [مردان - گ.ک.] ایستاده بر روی ارا به. راتا - چرخ، اشتار یا استار - ایستاده (بر روی ارا به). دیگر القاب شناخته شده آن‌ها از اوستا معلوم است. آن‌ها «صاحبان اسپان تندپا و رمه‌های دارای گوسفندان پر چربو»، «چراگاه‌های پهناور» و «واگن‌های خوب» اند. «ریشار» Ritter - شوالیه‌های لهستانی و آلمانی نیز از همین راتشتار گرفته شده است. شاید «رات» سلاوی - «میزبان» هم از همین واژه برگرفته شده باشد.

یادداشت گزارنده: شاید واژه‌های راهدار و راهداری نیز ریشه در همین راتشتار داشته باشند.

⁹². «انسان نخستین دیگر، نمه (اوستایی: ییمه «جمشید») نیز پسر ویوسونت است. تغییرات بعدی در دو سنت ایرانی و هندی دو شخصیت متفاوت از وی ساخته است. در ایران او نخستین شاه و فرمانروای دوران طلایی بی‌مرگی است که با ارتکاب گناهی نامعلوم مقام خود را از دست می‌دهد.

اما در هند، یمه نخستین کس از آدمیان است که دستخوش مرگ شد و از این رو، شاه مردگان گشت. نام او به معنی توامان و هم شکم است و در هر دو سنت ایرانی و هندی از خواهر توامان وی یمی (پهلوی: جَمیگ) نام برده شده است. لینکلن بر آن است که یمه، نخستین شاه و پیش نمونه شاهان به دست برادرش، منو پیش نمونه روحانیون قربانی شد و از این قربانی جهان زاده شد. او این اسطوره را متعلق به هندواروپایی می‌داند. وی همچنین یکی دیگر از پیش نمونه‌های نخستین انسان را تریته می‌داند که از قهرمانان پرآوازه عهد آریایی بود. نام وی لفظاً به معنای «سومین» است. او در هند قهرمانی است ازدهاکش و کسی است که سومه مقدس را می‌فشارد و می‌نوشد.

در ایران این شخصیت در دو تن متجلی شده است. یکی تَرینه (اثرط در متون بعدی) که شفابخش و آماده سازنده هوم مقدس است. لینکلن وی را نیز قهرمانی از دوره هندواروپایی می‌داند. - برگرفته از انترنت - گ.ک.

[فریدون،^{۹۳} یکی از بازماندگان جمشید-گک.] در آستانه مرگ، پادشاهی خود را میان پسرانش - ایرج، تور و سلم (در اوستا سَیرِم Sayrim) تقسیم کرد. تور، سرزمین توران را که در مرز چین بود، به دست آورد. یعنی سرزمین های آن سوی سغدیان را. سرزمین هایی که در سده های میانه قبلی به عنوان اسپجَب (Ispidzhab) [(مغرب آن اسفجَب-گک.)]، کنگ ده، فاراب، شاوگر (havgar) و سوران (Sauran) شناخته شده اند. نام متاخر این سرزمین ها ترکستان شرقی است.^{۹۴}

آن چه مربوط به جاگیر سلم می گردد، مرزهای آن چندان روشن نیست. تنها می توان گمان برد که به او دشت های ترکستان غربی رسیده بود. این جا، در دوران باستان، ساک ها زندگی می کردند: سکایی ها یا ساک های هوما وارگا (haumavarga) و ساک های «پارادریا» و پیش از آن ها آریایی های اوستایی.

ساک های هوما ورگا (هومانوش)، یعنی ساک هایی که افشره (شربت) گوارای هوما را تهیه می نمودند. ساک های پارادریا یعنی سکایی هایی که در آن سوی دریای کسپین زندگی می کنند. یونانیان آن ها را به عنوان ماساگت ها و ساورومات ها (sauromat) یا سافرومات ها - پسان ها سرمات ها بعد (Sarmatians) می شناختند.

^{۹۳} فریدون از سیمای اسطوره یی ایران - پادشاه پیشدادی که ه گواهی شاهنامه فردوسی پسر آبتین و از تبار جمشید بود و با یاری کاوه آهنگر بر ضحاک ستمگر چیره شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد. سپس خود پادشاه جهان گشت. فریدون در پایان خسروانی، جهان را به سه پسرش سلم، تور و ایرج بخشید. او ایران را به ایرج داد. ولی سلم و تور نیرنگ کردند و ایرج را کشتند. فریدون پس از آگاهی از این رخداد، ایران را به منوچهر، نوه ایرج داد. - ویکی پدیا. - گک.

^{۹۴} کنون استان سینکیانگ چین. - گک.

کنون نام های قبایلی که آموزه های زرتشت را پذیرفته بودند، روشن است: توری ها^{۹۵}، سایریم ها، سایان ها و ده ها. این نام های تباری در گرداب های تاریخ ناپدید نگردیدند. نزدیک پس از یک هزار سال آن ها در نام های قبایل کوچی تکرار شدند.

از ده ها (دهه ها یا دها ها daha) کوچروان دهی یا دهای و نام کشور دهستان - ترکمنستان کنونی)، از سایریم (sayrim) - سارمات ها (Sarmatians) و نام کشورهای آسیایی و اروپایی (Sarmatia)، پدید آمده است که سرزمین مجارستان را در بر می گیرد.

از نام خیان ها یا خیون ها شاید نام تباری خون ها یا خونوها (هونوها) گرفته شده باشد.

از تورانی ها، نام یک منطقه نشیمنی به نام توران در سایان و نام سایان از کلمه ساین گرفته شده است. در آن سو، توپونیم های آریایی بس فراوان می باشد: چشمه ارژن (ارژان) و... از جمله اتونیم (نام تباری) «بوریات» که «بهارت» [هندی-گک] را به خاطر می آورد. این نام تباری و نام کوچروان خانه به دوش «آرات» را که یادآور «رات» روسی (рать - میزبان)، می باشد، کسی مدت ها پیش از هند و آریایی ها به ارمغان آورده است.

⁹⁵. از تور (اوستایی Tura، پهلوی Toj/Toz) برای نخستین بار در اوستای کهن (یشت 4/13-143) یاد گردیده و به روان مؤمنان مزدپرست آن درود فرستاده شده است. از آن پس نیز نام «تور» و «تورانی» تنها و تنها در روایات ایرانی، و از طریق آن، در متون یونانی آشکار و شناخته می شود.

...آن چه از تورانیان کهن بر جای مانده است، شمار بسیار نام شخص و مکان، که تنها در متون زرتشتی و ایرانی یاد گردیده، و همه ریشه و بار ایرانی دارند (مانند: پشنگ، افراسیاب، گرسیوز، اغریث، گروی، کهرم، سپهرم، اندریمان، سرخه، شیده، فرنگیس، منیژه، ویسه، فرشیدورد، لهاک، هومان، پیران، بارمان، پیلسم، گلباد، نستین، سیامک، شواسپ، ارجاسپ، ویدرفش، نامخواست و...)، بیخی آشکار و مسلم است که تورانیان عصر اوستایی، قوم/قبیله «ایرانی» (آریایی به معنای عام) بوده اند. نام «تور» نیز خود واژه ایرانی است و معنای «نیرومند و خشمگین» را دارد...عصر و گستره یی که تورانیان می زیستند - (آسیای میانه سده 13 پ. م.) - گک.

در باره دان ها یا داناها چنین ابراز نظر شده است که آن ها از خانه به دوشان باختر اورآسیا اند، باشندگان کشورهایی که در نام های رودخانه های شان، نام دان یا دانا شنیده می شود. مانند رودهای دُن، دنیپر، دنیستر و دانیوب. چنین بر می آید که این ها سروبنی ها و اباشیری ها بوده اند- توده هایی که خاستگاه های شان ریشه در فرهنگ میانه های اروپا دارد.

توران، از زمانی نام کشورهای دشتی (استپی)- جای بودوباش کوچرو ها گردید که مرزهای خاوی آن به کشور چین رسید و نام توراندخت (توران+ دخت) یعنی دختر- دوشیزه تورانی را آریایی ها یک نام افسانه یی ساختند.

تورانی ها زمانی همسایه و خویشاوند آریایی ها بودند، اما پسان ها در امتداد استپ ها، پهنه ها و دامنه های کوه های پامیر و تیان شان به سوی خاور رهسپار شدند. شاید دلیل چنین چیزی نه چندان افزایش نفوس و نیاز به چراگاه ها، بل ملاحظات نظامیگری بوده باشد. یعنی هنگامی که جنگ به گفته مارکس، به نوعی کار: نوعی پویایی با پرستیز و معتبر، شکوهنده و تنها پیشه ممکن برای مردان راستین، مبدل می گردد؛ رزمجویی و جنگاوری بر همه پیشه ها چیرگی می یابد. از صفوف این رزمندگان، بیشتر جوانانی که در خاورمیانه، آن ها را با نام «ماریان یا مریان»⁹⁶ (جنگجویان جوان مزدور) می خواندند، در عهد برنز به طبقه رزمجویان مبدل گردیدند، که به گفته تاتسیت (Tacitus) آن ها «به دست آوردن چیزی را که می توان با ریختن خون به چنگ آورد، با عرقریزی و کار، برای خود ننگ و رسوایی می شمردند». نیرو و توان این ها با اختراع جنگ افزارها تقویت گردید: ارابه، جنگ ابزارهای ویژه نبردهای نزدیک [(شمشیر و خنجر)-گ.ک.] و رزم های دور [(تیر و کمان)-گ.ک.]، زرهپوش (برگستوان) و...

جامعه رزمجویان و رزمندگان، چونان پیشگامان این پیشرفت ها، بی درنگ قدرت را از دست اشرافیت کهن ناتوان ربودند. چنین پنداشته می شود که نخست این گام را دخمه یی ها - کاتاکومبی ها (catacombniks) (هندوآریایی) برداشتند، که قبلا مزدوران را عرضه

⁹⁶. واژه ماریانت- مزدور، اجیر، دست نشانده، هم پسان ها از همین ریشه ساخته شد-گ.ک.

می کردند، و کنون دیگر تجربه به دست آورده را برای گرفتن قدرت در میان هم‌تیره‌های شان به کار بستند. با قرار گرفتن در راس قبایل باشنده اورال جنوبی (سین دشتی‌ها)، آنان رهسپار [راه‌های ناشناخته-گک.] گردیدند تا «قهرمانانه» در پهنه‌های دشت‌های بیکران اروآسیا بتازند و فرمان برانند. برخی از آن‌ها با جدا شدن و بریدن از بدنه اصلی قبایل، به مرزهای چین آمدند. «دیدار» فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف همیشه صلح‌آمیز نبوده است. اما در این مورد، نتیجه متفاوت بود. چینی‌ها با خوشی «اسپ داری» و «ارابه داری» را پذیرفتند.^{۹۷}

اسکیت‌ها (ساک‌ها، سکایی‌ها):

در مرزهای هزاره‌های دوم-اول پیش از میلاد، در استپ‌ها اقتصاد نوع کوچروی رواج داشت، و اردوهای عشایری شکل می‌گرفت. بنا به همه نشانه‌ها، میهن آن‌ها استپ‌های آسیای میانه و ترکستان خاوری بود.

این جا، خاستگاه همه قبایل بومی شناخته شده، که معمولاً پذیرفته شده است به اسکیت‌ها منسوب دانسته شوند، می‌باشد: اسکیت‌های اروپایی (برخاسته از آسیا) و سکایی‌های آسیای میانه، قزاقستان، ترکستان خاوری و کشور چین (خُتن - شمال باختری چین).

پارسیان ساک‌ها را به «سکایی‌های پارادریا» یعنی سکایی‌های آن سوی دریای کسپین^{۹۸} (اسکیت‌ها و ساورومات‌ها)، «سکایی‌های تیگراهودا» (tigrahauda) - کلاه نوک تیزها یا کلاه بلندها- به خاطر پوشیدن کلاه‌های بلند، و «سکایی‌های هاوماورگا» (humavarga) تقسیم می‌کردند. سکایی‌های هاوماورگی (هاوما نوش) با آن پرآوازه بودند که همانند آریایی‌های اوستایی و ویدایی، نوشابه اهورایی توهمزرا

^{۹۷} چنین بر می‌آید که جنگاوران ارابه سوار «نسل اول» به دایره اشرافی‌های پادشاهی «بین‌شان» پذیرفته شده بودند. ظاهر شدن «نسل‌های بعدی» ارابه سواران در مرزهای چین، به جنگ‌های فزونشماری انجامید. اطلاعات از رساله نظامی «سیمافا» (Symafa) ی چین باستان بر سازمان نظامی وقت ارتش چین روشنی می‌افکند، که از دشت نشینان وام گرفته شده بود.

^{۹۸} در شمال افغانستان واژه پارادریا به به سرزمین‌های آن سوی رود آمو اطلاق می‌گردد.-گک.

(hallucinogenic) ی هاوما- افشره را می ساختند. [واژه ورگ شاید همانند با مصدر روسی «واریت» (جوشاندن و پزیدن) باشد و در این جا به معنای چنگ زدن یا کبچه زدن^{۹۹} است. می شود گفت هاوماپز یا هاوماساز-گک].^{۱۰۰}

از این سنت (به گونه یی که از نقش و نگارهای یک فرش بر جامانده از پادشاهی هندوسکایی ها در باره آیین های مقدس دیده می شود) همین گونه سکایی های ترکستان خاوری و آسیای میانه نیز پیروی می کردند.

به گفته بانو پروفسور ناتالیا پولوسماک (Polosmak) - استاد تاریخ، این سنت از آیین های فرهنگی زرتشتیان است. همه شرکت کنندگان آیین، سپاهی بودند. آن ها چهره های موقر و خشن داشتند. در هنگام انجام مراسم، سراپا زرهپوش سوار بر اسب های شان به سوی نیایشگاه که در آن آتش مقدس زباله می کشید و برافروخته بود، می شتافتند و دست های شان را با ژست ستایشگرانه (در این مورد پرستش آتش) به سوی آسمان بالا می بردند. جلو نیایشگاه (محراب) پیشوای مذهبی می ایستاد- یک کاهن (ارباد یا اربات Arbat/ erbad)

^{۹۹}. کبچه زدن یا کفچه زدن- در افغانستان، آیین شور دادن سمنک (سمنو) با کفگیرهای چوبی از سوی دوشیزگان جوان و بانوان در شب های پیش از نوروز، همراه با خواندن ترانه ویژه و نواختن دف است: «سمنک در جوش ما کفچه زنیم- دیگران در خواب ما دفچه زنیم». برای شنیدن ترانه سمنک با آواز بانو آزاده بسنده است در یوتوپ زده شود: Azada Samanak - گک.

^{۱۰۰}. سومه در مراسم آیینی آریایی ها نقش مهمی داشت. امروزه زرتشتیان آن را هوم می نامند و جای گیاهی که در آن دوره برای تهیه نوشیدنی سومه به کار می رفت و عصاره آن خواص سکرآور یا خلصه آفرین داشت، گیاه افدرا را به کار می برند. ظاهراً گیاه اصلی پس از مهاجرت از مسکن نخستین آریایی ها، دیگر در دسترس آن ها نبود و ناچار شدند تا گیاهان دیگری جایگزین آن کنند. این گیاه هم قربانی بود و هم خدایی که نیایش می شد و قسمتی از حیوان قربانی شده در یگنه را به او تقدیم می کردند.

پنداشته می شد که سومه درمانگر، توان افزا، دورکننده خشک سالی و نگهبان گله ها است. آن را در هاونی می ساینند و پس از مخلوط کردن با چیز های دیگر (آب، شیر)، هم روحانیون و هم حاضران در مراسم از آن می نوشند.» برگرفته از ویکی پیدیا-گک.

با پکه یا پنکه پوستی قارچ مانند در دست، که با آن سکایی ها آتش را باد می زدند و سپس پیمانه هایی از نوشیدنی مقدس هاوما دریافت می داشتند که با سرکشیدن آن در خلسه و نشه فرو می رفتند و آن را حالتی برای گرفتن الهام الهی و جذب می پنداشتند. [نوعی میگساری و باده پیمایی مذهبی] - گ.].

همین گونه فرش دیگر هندی هم هست که در آن آیین های مقدس زرتشتیان به تصویر کشیده شده است. این فرش از تپه های شانیه های خونویی (شاهان هونویی) نوین اول (اواخر سده یکم پیش از میلاد - اوایل سده یکم میلادی) در حفريات پولوسماک به دست آمده است. در این فرش، صحنه مراسم قربانی - تصویر یک جنگجوی بی که تن او دو پاره شده است، نشان داده شده است. در این تصویر، سپاهیان با جامه های کوتاه و بلند دیده می شوند. پاپوش ها و چکمه های آن ها کوتاه است. اما چکمه های دراز هم دیده می شود. درست مانند آن که در مهرهای هخامنشیان «صحنه تبعید سکایی ها» بازتاب یافته بود.

در ترکستان خاوری و استپ های کشور چین (خُتن) در آن دوره، بنا به همه نشانه ها کوچروان چیرگی داشتند که سیمای فرهنگی شان، سیمای فرهنگی ساک های پامیر خاوری را به خاطر می آورد. شاید نام های تیره های آن ها - ساین، توران، خیان (خیون) و زبان شان با داوری از روی ماندگارهای نوشتاری، ختنی - سکایی باشد - نام های بس کهن ایرانی باستان. از آن ها در ترکستان خاوری سه گویش زبان شان مانده است: دو گویش در غرب، یکی در خاور.

جنگاوران یکی از این قبایل ترکستان شرقی در مرز قرن ها هشتم - نهم به قلمرو تووا (جنوب روسیه) و حوضه دریاچه های بزرگ [شمال باختری] - گ.]. مغولستان تاختند. آن ها تاریخ چونان سازندگان تپه های ارژن¹⁰¹ - کوچروان اویوک (درست تر آن می بود که این

¹⁰¹ . ارژن (به آلمانی - Arzhan ، به انگلیسی - Argen) - سایت باستانی یی است در جمهوری تووا در جنوب روسیه (در مرزهای شمال باختری مغولستان)، در نزدیکی شهر قزل در سرچشمه های رود ینی سی.

فرهنگ (Turano-Uyuk) خوانده می شد) و حد اقل به عنوان سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو که قدرت آن ها از سوی بسیاری از توده های پیرامون شان به رسمیت شناخته شده بود.^{۱۰۲} از جمله توده های جنوب سایبریا.

به نوشته دانشمندان روسی، ارژن، یک واژه ایرانی باستانی است به معنای چشمه مقدس یا بهار مقدس. همین اکنون هم جاهایی در شیراز و استان پارس «دشت ارژن و جنگل های دشت ارژن» هست که از سوی یونسکو به عنوان یک پارک ملی ثبت شده است. شاید واژه ارژنگ (نگارنامه) هم با ارژن بی ربط نباشد: ارژنگ نام کتاب مصوری است که توسط مانی، مدعی پیامبری در زمان ساسانیان نگاشته شد.

¹⁰². **تپه های ارژن-1 و ارژن-2** : تپه ارژن-1 در دوره پیش از جنگ جهانی دوم از سوی-گریازنف- باستانشناس شوروی پیشین کشف شده بود. تپه ارژن-2 را چندی پیش باستان شناسان روسیه و آلمان گشودند. کشف این دو یادمان باستانی، در جهان علم چونان یک پدیده شگفتی برانگیز ارزیابی گردید. در تپه ارژن-2، گورستان دست نخورده شاهی با مقدار هنگفت اشیای زرین یافت شد. همه این اشیاء فرآورده های هنری ساخته شده باهنروری بسیار بالا در «سبک جانوری» سنتی کوچروان اند. قدمت ارژن-2 به سده های پنجم و ششم پیش از میلاد و قدمت ارژن-1، 100-150 سال دیرین تر از ارژن-2 است.

اس. کلیاشتورنی (S. Klyashtorny) بر آن است که در عهد باستان در آسیای مرکزی دو امپراتوری توده های کوچرو- امپراتوری یوئه شی ها و امپراتوری هونوها (خونوها) ایجاد گردیده بود. اما بنا به برخی از دلایل معتبر و مدلل، می توان استدلال نمود که شمار این امپراتوری ها به چندتا می رسیده است که نخستین امپراتوری آن - امپراتوری افسانه یی توران بود. سپس هم امپراتوری ارژن که زمان تاسیس آن - در مرز سده های نهم-هشتم پیش از میلاد بود. گورگان های پادشاهی ارژن 1 و 2 (در سایان جنوبی) کاشفان پیشگام خود را (با عظمت ساخت و ساز ساختمان زیرزمینی و فراوانی گنجینه های طلایی خود) در شگفتی اندر ساختند. بناهایی که در ساختمان آن ها شمار بسیاری از توده های زیر فرمان شاهان دست داشتند.

برای ساخت و ساز تپه ارژن-1 که نیز در این جا واقع شده است، نزدیک به شش هزار درخت زده شده بود. در مراسم خاکسپاری شاهنشاه، نمایندگان سیزده کشور همسایه با پادشاهان خود حضور یافته بودند. روی هم رفته گمان زده می شود که در مراسم نزدیک به ده هزار نفر شرکت ورزیده بودند. چنین بر می

شماری از کاراسوکی‌ها رفتند، و جای آن‌ها را نوادگان افاناسیفی‌ها گرفتند. با داوری از روی نام‌های محل‌ها، در شمار آفرینندگان فرهنگ ارژن، قبایل توران و ساین بودند. و شاید بهارت‌ها (Bharat) که از همین جا نام بوریات گرفته شده است. شاید با آن‌ها، یا دقیق‌تر با فرزندان سازندگان تپه‌های ارژن، اطلاعات در باره مردم دینلین پیوند داشته باشد.^{۱۰۳}

باشندگان باستانی این جاها افاناسیفی‌ها و اوکونیف‌ها (okunevs) بودند، که نخست زیر فرمان اشراف ارابه‌سوار- سازندگان هیرکسورها (hereksur) و سپس زیر فرمان رزمجویان سوارکار از جمع ساک‌ها درآمده بودند.

با داوری از روی آرتیفاکت‌ها (مصنوعات هنری) و سنت‌های خاکسپاری (تدفین در موقعیت دولای، خواباندن به پهلوی و...)، آن‌ها پیوندها و رشته‌های خویشاوندی‌یی با

آید که شاه قدرت بسیار بزرگی داشت. قبایل حومه آلتای، فرورفتگی مینوسین، مغولستان باختری و قزاقستان خاوری از وی فرمان می‌بردند. او به سبک ایرانی، لقب شاه شاهان (شاهنشاه) داشت.

نام تباری واقعی آن‌ها ناشناخته مانده است، اما شاید از روی توپونیم‌ها (نام‌های گیتایی) ی تا کنون حفظ شده توران و ساین (کنون نام‌های یک منطقه نشیمنی و یک کوه در جمهوری تووا)، بتوان گمان برد که آن‌ها قبایل «تور» و «سایان» بوده‌اند.

این امکان هست که نام چینی توده مرموز دینلین، راز اتونیم باستانی تورانیان را بگشاید. دینلین‌ها در شمال آسیای مرکزی، به دور از مرزهای پادشاهی چین، می‌زیستند و در آن‌جا فرمان می‌راندند. دینلین‌ها و چینی‌ها در آن زمان با هم برخورد نکرده بودند. اما شاید برخی اطلاعات مبهم در باره دینلین‌ها به پادشاهی میانه چینی‌ها می‌رسیده است.

¹⁰³. لئو گومیلیف (L. Gumilev) طی یک مقاله مفصل، بررسی گسترده‌یی در باره مساله دینلین‌ها انجام داده است. در این جا مساله مربوط به ژون‌ها (zhuns) در روشنی افکنی‌های تاریخدان سرشناس - س. کلیاشتورنی (Klyashtorny) آورده شده است.

باشندگان پیش از اسکیتی پیرامون حوضه دریای سیاه نیز پیوندهای تنگاتنگی با سکایی های پامیر خاوری داشته اند.

ارژنی ها ظاهر اروپایی نما (اروپاییدی) یا قفقازی نما (Caucasoid) داشتند، اما مراسم خاکسپاری مردگان شان از دیگر جوامع سکایی عشایری متفاوت بوده است. بستگان خود را در گورها به پهلوی با پایهای خم می گذاشتند. (در گذشته ها آن ها را به پشت می خوابانیدند). اما پادشاهی شان دیرپا نبود. بازماندگان ارژنی ها نتوانستند «شکوه پادشاهی» را نگهدارند. شاید راز چنین افتری در مکانیسم ارث بری قدرت نهفته بوده باشد، که در آن یورت (yurt) با توجه به آداب و رسوم عشایری، میان فرزندان تقسیم می شد.

هر چه بود، اردوی متحده به سه بخش تقسیم گردید. برخی از آن ها بنا به گزارش منابع چینی به خاور رفته و همه تماس ها با خویشاوندان خود را از دست دادند. بر پایه منابع چینی، این ها دینلین های پیرامون دریاچه بایکال [در اصل «بای کول» یعنی دریاچه ثروتمند]-گک. بودند. شاید، از آن ها بوده که نام تباری بوریات ها مانده است. (از واژه بهارات؟).^{۱۰۴} اگرچه دیگر ایشان با اتباع خود، یعنی قبایل متحده خود به مرزهای چین رفتند. چینی آن ها را به نام دی ها (Di) می شناختند مگر گاهی هم به نام، دینلین یاد می کردند که با آن ها چندین بار جنگیدند. دی ها و دینلینی ها بزرگترین پیروزی ها را در نبردها با چینی ها بر سر دشت های میانی چین در سده هفتم پیش از میلاد، به دست آوردند. اما در مرحله نهایی، جنگ را باختند و از مرزهای پادشاهی چین دور شدند. شاید در این هنگام بود

¹⁰⁴. بهارات ها- یکی از قبایل آریایی پیشرو بودند که در فتح هند شرکت کردند. شاید اتنورنیز یا منشای تباری آن ها به قبایل دارنده فرهنگ فئودوروفی سر بکشد، که در گذشته در استپ های آسیای مرکزی و شرقی قزاقستان و تین شان به سر می بردند. نظر به افسانه های چینی، هنگامی که اردوی دینلینی ها پراکنده شد، برخی از آن ها به شرق به منطقه پیرامون بایکال رفتند و ناپدید شدند. شاید، تبار بوریاتی از آمیزش این هند و ایرانی ها با مغول ها پدید آمده باشد.

که برخی از آن ها زبان تورکی را فرا گرفتند. در حالی که شمار دیگر ایشان [یفتلی ها-گک].
زبان ایران را نگه داشتند.^{۱۰۵}

آن گروه از ارژنی ها که در دشت های سرزمین مادری ماندگار شده بودند، وارثان سازندگان گورگان ها یا قرغان های ارژن- پس از یک سده یا یک سده و نیم، از دست همسایگان نیرومند خود شکست خوردند. شاید از دست یویی چیزی ها یا یوئه شی ها که در آن برهه در این گوشه آسیا نیرومند شده بودند. هر چه باشد، سنت ساختن گورگان ها یا قرغان های پهن پیکر در این سرزمین از میان رفت. ارژن -2، حدود 100-150 سال پسان تر از ارژن 1- ساخته شده بود. یعنی حدود 680-730 سال پیش از میلاد. اما در آلتای، در منطقه پازیریک به شکوفایی رسید.

¹⁰⁵. بر پایه روایات چینی ها، یفتلی ها و اویغورها [(باشندگان درختزارهای دره های کوهی- غور یا گور، گر یا غر در زبان های ایرانی و زبان روسی به معنای کوه است)-گک]. [همخاستگاه و همیشه بودند، اما به زبان های مختلف سخن می گفتند. (یفتلی ها به زبان ایرانی خاوری و اویغورها به زبان تورکی)-گک]. نظر به شجره نامه های چینی، اویغورها از روی اصل و نسب، فرزندان دی ها یا (Chidi)، بودند که پسان ها به نام تیلی ها یا تيله ها (Tele) شهرت یافتند.

در باره منشاء یفتلی ها منابع چینی دو نسخه ارائه می دهند: بر پایه گزینه نخست، دودمان فرمانروایان «بیده» (یفتلی ها) با یوئه شی ها از یک تبار اند. بر پایه گزینه دومی، یفتلی ها شاخه یی از قبایل گاوگوسی (gaogyuys)، یعنی اویغوری بودند. اما در این حال خاطر نشان می سازند که زبان آن ها، نه با زبان گاوگوسی ها و نه با زبان تورکی همانند نبود. یعنی با زبان های توده های اویغوری و تورکی که به رغم یک رشته تفاوت ها با هم نزدیک بودند، یکی نبود. در رابطه با زبان اویغوری ها، آگاهان چینی اطلاع می دهند که این زبان تفاوت اندکی با زبان هونوها (خونوها) داشت.

هرگاه گزینه دوم، یعنی خویشاوندی اویغورها و یفتلی ها را بپذیریم، آن گاه مناسبات خصمانه غیرعادی یفتلی ها با میراث سیاسی کوشانی ها روشن می شود. یفتلی ها، پس از فتح آسیای میانه و بیرون راندن کیداری ها (kidari) (یوئه شی های کوچک)، خود را جانشینان کوشانیان بزرگ اعلام نکردند. ظاهراً، چنین چیزی پیامد درگیری های طولانی مدت بود، هنگامی که قدرت در منطقه آسیای مرکزی متعلق به مردم عشایری یوئه شی بود.

در سایان، سنت های خاکسپاری فرزندان فرهنگ ارژنی از میان نرفت، بل با سازه های نوی تکمیل گردید. درست مانند ساییریا جنوبی (در مینوسی)، که یکی از گورها با پوشش سرخ است. آخرین گور، آشکارا جایگاه ممتازی دارد.

عشایر دارنده فرهنگ تورانی - اویوکی متناوبا در ترکیب امپراتوری یوئه شی ها و سپس هونوها شامل بودند. شایان یادآوری است که جنگ با هونوها هیچ تاثیری بر شیوه زیستاری کوچروی آنان به بار نیاورد - چیزی که نمی توان در باره پازیریکی ها (Pazyryks)¹⁰⁶ گفت.

روشن است که در پایان سده سوم پیش از میلاد، هونوها لشکرکشی هایی به سایان و بر سر تسلط بر سایان نموده بودند که به اطاعت قبایل ساییریا جنوبی از آنان و بیرون راندن گروه های شمالی یوئه شی ها به پایان رسید. این امر با یافته های باستان شناسی تایید شده است. در مرز هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد فرهنگ پازیریک ناپدید شد، اما روندهای جهانشمول تعویض فرهنگ ها را عشایر باشنده فرورفتگی توران - اویوک (Uyuk-Turano) یعنی لات ها لمس نمی کردند. آن ها با خاطر آسوده به سده های میانه و سپس به دوران نو «کوچیدند» و تا به این روز در سیمای تیلیوس ها (Teleuts) تبارز نمودند. دست سرنوشت همتباران آن ها را به شمال دشت های میانه چین افگند که در مهاجرت بزرگ توده ها مشارکت ورزیدند. شاید پیشوند «تور - دور» نشانه ریشه های تباری کهن آن ها باشد که به اتتونیم (نام تباری) شان افزود می گردد. این ها قبایل هایلندوری (haylandury)، زیندر (zebender) و دیگر قبایل باشند که در میان هون های اروپایی به خوبی شناخته شده اند.

¹⁰⁶. پازیریک - یک واژه ایرانی قدیم است که از پازیرک به معنای کبیر، عظیم گرفته شده است. شاید

واژه «بزرگ» هم ریشه در همین پازیرک داشته باشد - گ.

همه آوندها گواه بر آن که قوم حاکم هونو (خونو) نیز از تورانیان بوده اند. سخن تنها بر سر همگون بودن تلفظ خونو (خون) و خیون یا خیان (hyaun) نیست. بل نیز در عناصر آشکارا اسکیتی است که در کلیت گستره هنر و فرهنگ مادی کهن این مردم جا خوش کرده بود.

از توده های باشنده شمال باختری چین، از ژون (جونگ) ها، دی ها و دینلین ها نام می برند. وجه مشترکی که آن ها را متحد می سازد - چشمان آبی و موهای بور و خرمایی است. اما چینی ها ویژگی های دیگر آن ها را هم می دیدند: بینی های بلند و چشمان فرورفته، یعنی ویژگی های نژادهای اروپایی آن ها را.

پاسخ به این پرسش که آن ها از لحاظ تباری چه مردمانی بودند، دشوار است. شاید دینلین ها فرزندان دارندگان فرهنگ های افاناسیفی، اکونیفی و اسکیت ها (تورانیان) بودند. دست سرنوشت آن ها را به مرزهای چین کشانید و از همین رو بود که در برگ های تاریخ چین کشانیده شدند. بخش اصلی ایشان در شمال آسیای مرکزی زندگی می کردند و در دوره جنگ های هونوها و چینی نزد تقویم نویسان چینی معروف شدند.

برخی از پژوهشگران تلاش دارند تا دینلین ها را فرزندان کاراسوکی ها (یعنی تخارهای مستعار) (psevdotohar) معرفی بدانند و همچنین کشاورزان تاگاری (Tagar). اما بر پایه دیدگاه معتبر [بازتاب یافته در کتاب «نوار استپی بخش آسیایی شوروی در عصر سکایی - سارماتی»] دینلین ها از اواخر سده سوم پیش از میلاد در گستره یی از دریاچه بایکال تا رود اوبی یا رود ایرتیش (در خاور قزاقستان) زندگی می کردند و کوچرو بودند. تنها فرهنگی را که می توان با آن ها ارتباط داد، فرهنگ اویوکی (یا تورانی - اویوکی Turano- Uyuk به تعریف ما) است. آن ها تاریخ باشکوه خودشان را داشتند، اما اطلاعات مربوط به آن ها به چین نرسیده بود.

در شمال آن ها در میان کوه های آلتای-سایان، که سراسر پوشیده از درختزارها است، بوماها (boma)، می زیستند که زبان شان ناشناخته مانده است. لئو گومیلیف سخن از

ناهمگونی زبان های بوماها و قرغیزها (دقیق تر خاکاس ها Khakass)^{۱۰۷} می گوید، اما، چنین بر می آید که این اطلاعات مربوط به اوایل سده های میانه، زمانی که مردم جنوب سائیریا زیر تاثیر هونوهای تورکی زبان در آمدند و خاکاس نام گرفتند، باشد.

خود بوماها، خویش را بیکینی ها و آلاکچینی ها می خواندند. بازماندگان شان تاتار نام گرفتند. چنین گزارش می شود که تاتارها در سده های میانه به زبان تورکی سخن می گفته اند. اما با این هم زبان اصلی مادری خود را یاد داشتند.

¹⁰⁷. در گاهنامه های باستانی چینی از مردمانی به نام خیاگاس ها یاد شده است که بلندبالا، دارای موهای بور و چشمان شیشه یی آبی یا سبز و پوست سپید بوده اند. شاید نام اصلی این مردمان «خاکاس» بوده باشد. کنون هم در ساختار فدراسیون روسیه منطقه یی به نام خاکاس در گستره علیای رود ینی سی (در استان آلتای کوهستانی) هست که در آن مردمان دارای وبژگی های اروپایی نژاد سفید اما با چهره های منگولوییدی بود و باش دارند. این ها در واقع، قرغیزهای اصیل اند. نیاکان ایشان زمانی از این جا برخاستند و دولت اوغورها را که جانشین خاقانات شرقی تورک شده بود، برانداختند و به منطقه هفترو (گستره کنونی قرغیزستان) شتافتند و با گرفتن ترکستان خاوری، دولت بزرگی را برپا نمودند. مگر دولت ایشان نتوانست دیرپا باشد.

این که این توده های سپیدپوست چگونه منگولویید و تورکی زبان شدند، تاریخ درازی دارد. به گونه یی که گومیلیف در کتاب «تاریخ خلق هونو» نوشته است، قرغیزها که چینی ها ایشان را به نام «تسی گو» می شناخته اند، در اثر آمیزش دینلین ها با قبیله ناشناخته گیان گون به میان آمدند. در غرب آنان، قبیچاق ها زندگی می کردند که ایشان نیز شاید با دینلین ها خویشاوند بودند. به هر رو، قرغیزها در اثر آمیزش با: هونوها، نیاکان مغول ها (ژوزان ها یا روران ها)، تورکان آشینایی، اوغورها، چینی ها و سرانجام هم تسلط چهار سده یی متاخر چونگاراها (جونگک یا یونگک+آر+ها یعنی ژون ها) بر گستره قرغیزستان کنونی منگولویید و تورکی زبان شدند. یعنی سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته متعلق به یوئه شی ها و اوسون ها بود، خاستگاه نخستین شان نه، بل که میهن دومی آن ها می باشد. همین گونه، چهره های منگولوییدی شان، ثانوی است. شاید زبان نخستین شان هم همانند با زبان های پروتو ایرانی خاوی بوده باشد. -گک.

از این گزارش اصولاً مبهم روشن نیست که چرا منشای بوماها (نیاکان تاتارها) را مغولی^{۱۰۸} خوانده اند؟ روشن است در آن دوره مغول ها در قطار توده های کوچک و بالاتر از آن، توده های زیر ستم آسیایی هیچ برازندگی بی نداشتند. در آن زمان، هنگامی که توده

¹⁰⁸. در این جا نویسنده دچار اشتباه بصری در خوانش متن نوشته گومیلیف به دلیل مشابهت ظاهری دو کلمه همانند از دیدگاه نوشتاری شده است. در متن روسی مقاله گومیلیف *многочисленный* (فزونشمار) آمده است، اما آقای بایارف به اشتباه آن را *монгольский* (مغولی) خوانده است.

...و اما بحث بر سر این نیست. در گذشته، در یک دوره، به صورت عموم باشندگان کوچرو میانه های آسیا را تاتار می خواندند. تات به زبان های مغولی و تورکی به معنای بیگانه بوده است و آر هم به معنای مرد و نیز مردم. این گونه، تاتار یعنی مردم بیگانه. یعنی مغول ها همه بیگانان را تاتار می خواندند. این بود که اصطلاح تاتار در روسیه و چین و آسیای میانه و ایران و جهان عرب عام گردید. عین چیز را در باره واژه های تورک و مغول هم می توان گفت. عرب ها، پس از دستیابی به آسیای میانه، همه توده های کوچرو باشنده ماوراء النهر را به نام ترک یاد کردند. روشن است واژه مغول هم پیش از چنگیز خان موجود نبوده است. پس از سرازیر شدن سپاهیان مغول به آسیای میانه و فلات ایران، نام مغول برای تقریباً همه باشندگان کوچرو آسیای مرکزی و میانه عام شد. این است که در بسیاری از آثار سده بیستم، همه آن ها نادرست جزو نژاد زرد قلمداد شده اند.

پیدا است که این اشتباه، در آثار بسیاری پژوهشگران اروپایی نیز راه یافته است. برای نمونه، در کتاب امپراتوری صحرا نوردان رنه گروسه، بسیاری از توده های آسیایی مانند کوشانیان و یفتلیان و ... نادرست مغول و تورک خوانده شده اند.

درست پیدایش و بالندگی علم ژنتیک (نسب شناسی) بود که بسیاری از لغزش های پیشینیان را ویرایش کرد. به گونه مثال، توده های زردپوست چینی دارای هاپلوهای O و توده های مغولی تبار دارای هاپلوهای نوع C اند.

طرفه این که بسیاری از دانشمندان بزرگ نیز مرتکب چنین لغزش های شده اند. برای نمونه، ن. یا. بیچورین (یاکنیف) چین شناس بزرگ (گزارنده برجسته آثار چین باستان) در کتاب های «یادداشت های مغولستان» (1928) و «مجموعه منابع در باره اقوام باشنده ماورالنهر در دوران قدیم» (1953) خود، نادرست اویغورها را مغولی خوانده بود. -گ.

های هژمون، با همه نیرو پیگیرانه بر سر رهبری «جهان» با هم می رزمیدند و نیروهای شان را [در نبردهای فرسایشی-گک.] به هدر می دادند؛ توده های کوچک زیر ستم با بردباری منتظر بودند که چه وقت خواهند توانست حریفان از پا افتاده را از صحنه بیرون کنند.

در باره منشای تاتارها نسخه های دیگر را می آوریم. نخست- زبان آن ها ایرانی یا آریایی بود. نام تباری آن ها: «تات+ار» (آدم های بیگانه، بیگانگان) گواه بر همین است. به گونه یی که روشن است، تورکی ها ایرانیان را به همین نام می شناخته اند.¹⁰⁹ از همین «تات»، به هر حال، این احتمال هست که نام تاجیک (تات+چوک) ساخته شده باشد.¹¹⁰ تورکی زبانان به یاد داشتند که تاجیک ها بازماندگان تخارهای زمانی نیرومند بودند که پس از شکست دیدن از دست هونوها به سرزمین کنونی تاجیکستان اسکان گزین شدند.

دیدگاه دوم- تاتارها را کیتی می پندارد، یعنی قفقازی. اگر چنین باشد، آن ها فرزندان مدیترانه یی های دوره نوسنگی برخاسته از آسیای صغیر می باشند. اما این دیدگاه در تضاد با دینلین های چشم آبی و موقهوه یی قرار می گیرد. هرگاه پذیریم که قفقازیان در آغاز دارای پوست سفید نبوده اند، کار دشوارتر می شود. کیت های معاصر از دید ژنتیکی، بازماندگان تاتارها شمرده نمی شوند، بل که تنها آداب و رسوم و زبان شان را حفظ نموده اند.

در زمین های «منطقه غرب»، هوستی ها (خوستی ها husts) زندگی می کردند. همه قبایل و مردمان باشندده همواری های شمال و غربی چین را با همین نام عمومی می خواندند. زیرا

¹⁰⁹. تورکی زبانان، تات ها را تاتچکلر (تات+چیک+لر) می خواندند که با گذشت زمان، تاجیک و تاجیک شده است-گک.

¹¹⁰. در باره وجه تسمیه یا ریشه واژه «تاجیک» نگاه شود به کتاب های:

تاجیکان در مسیر تاریخ، میرزا شکور زاده، تهران، 1378

تاجیک ها در منابع تاریخی، پروفیسور لعلزاد، لندن، در تارنماهای انترنتی: لعلستان، خراسان زمین، خاوران، جاویدان، خورشید، خواهان، فیروزکوه، آریایی و...-گک.

خوستی ها «وحشی های غربی» معنا می دهد. در میان آن ها- دی ها، دینلین ها و ژون ها بودند. همه آن ها (یا بسیاری از ایشان) چشم آبی و موقهوه یی بودند.

یونانیان کنجکاو که همیشه اطلاعات مربوط به مردمان باشنده سرزمین های دوردست، به ایشان می رسید؛ نوشته اند که در آن سوها، مردمان ايسودونی (Issedones)، سیرها، فُخارها (fokary)، اویخُردها (اویخوردها)، اسپه کارها (aspakar) و اوتوروکورها (ottorokor) زندگی می کردند. از این فهرست می توان فکارها، اویخوردها، اوتوروکارها و سیر را بازشناخت.¹¹¹ لئو گومیلیف، سیرها را به اشتباه با دی ها مرتبط می

¹¹¹. یونانیان، ساک های باشنده میانه های سرزمین های اسکیت ها را می شناختند که چنین بر می آید که با منطقه حوضه تاریم در شمال باختری چین مطابقت می نماید. آن ها این کشور را به نام سیریکا (سرزمین سیرها) یاد می نمودند، اما همچنین می دانستند که این سرزمین از کاشغر تا شمال باختری چین پهن است. احتمالاً، یونانیان با سیری ها پس از برپایی مسیر بازرگانی منظم، که پسان ها به جاده بزرگ ابریشم بزرگ شهرت یافت، آشنا شده بودند.

با پیروزی چین در جنگ با هونوها بر سر تسلط بر گستره سرزمین های غربی آسیای مرکزی، مسیر راه ابریشم گشوده شد. این حادثه در حول و حوش سده یکم پیش از میلاد اتفاق افتاده بود، اما اطلاعات در باره مردم استپ های خاوری اورآسیا تنها در سده یکم پیش از میلاد به یونانیان رسید. یعنی مقارن با کوچیدن یوئه شی ها به آسیای میانه.

یونانیان نام های تباری توده های کوچرو باشنده آن سرزمین را بر می شمارند: ايسودون ها، تُخارها و اویخُردها. اویخُردها شاید اویغورها بوده باشند. منظور از ايسودون ها مردمانی بود که پیشتر هرودوت از آن ها در جایی در جنوب اورال در مقابل ماساگست ها یاد کرده بود. تُخارها قبلاً در حوضه رود تاریم زندگی می کردند، اما پسانتر به آسیای میانه رفتند. اما بخشی از تُخارها، که چینی ها آنان را به نام یوئه شی های کوچک می خواندند، در میهن باستانی خود ماندگار شدند، که چنین می نماید که پیش از کوچیدن بخش اصلی تُخارها به نام تُخارستان یاد می شده است. در همین سرزمین تخارستان است که یونانیان از مردمان ناشناخته «اسپه کار» و اوتوروکور (aspakar و ottorokor) یاد می کنند. روشن است اسپه کار یک نام ایرانی است. اوتوروکور، نام تباری معروف بلغاری یا هونی را به یاد می آورد- شاید قبیله اوتورگور (uturgur) را.

دانست. اما به احتمال زیاد، آن ها فرزندان شبه تخاریان یا تخاریان مستعار (psevdotohar) و باشندگان حوضه رود تاریم پیش از آمدن ایرانیان به این جا بوده اند.

یونگ ها یا جونگ ها (ژون zhun) های کوچی در مرزهای چین در سده چهاردهم پیش از میلاد پدیدار شدند و نوار باریک اما بارور میان جلگه میانی چین و بیابان گوبی را گرفتند. نام یکی از قبایل - سیان یون (syanyun) برای ما شناخته شده است که به علت همانندی تلاش ورزیده اند آن را با هونوها (سیونوها) آژند بزنند و آن را مربوط قبایل تورکی زبان بدانند.

یونانیان رودهای اویخرد (Oyhard) و باوتیس (Bautis) را می شناختند. یکی از آن ها، احتمالاً، رودخانه تاریم است، که از باختر به خاور رانده مان دارد و شاخه های آن رودهای آکسو و یارکند اند. رود دیگر - رود چرچن است که از کوه های کونلون یا کونلیان (Kunlun) سرچشمه می گیرد، یعنی از زیستگاه توده های تبتی باوت ها. در گذشته چرچن (Tchertchen) یک رود پر آب و مست و خروشان بود که به دریاچه لوب نور می ریخت. رودهای یارکند، ختن و کیریا (Keriya) کوچکتر اند که همچنین از کوه کونلون جریان یافته، و در بیابان ها ناپدید می گردند، اما در گذشته به رود تاریم می ریخته اند.

یادداشت گزارنده: تردیدی نیست که آن چه را که یونان باستان «اویخورد» یا «اویخُرد» نامیده اند، نمی تواند چیزی جز اویغور بوده باشد. اویغور (اوی+غور) - یعنی مردمان باشنده درختزارهای دره های کوهی. در این حال، داکتر الماس تورگاتای - دانشمند اویغوری بر آن است که در واژه «اویخورد» یا «اویخُرد» (اوی+خور یا خُرد+د) - خور یا خُرد همان خورشید است. در این صورت اویخورها یعنی مردمان باشنده کوه هایی که از پشت آن خورشید می بر آید.

آبلیت کمالف، در ص. 1، کتاب تاریخ عمومی اویغورستان (ترجمه میترا همدانی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، 1381) می نویسد: «نخستین بار از منابع چینی در باره اویغورها واژه «خوئیخه» (Khueikhe) در سده هژدهم، از طرف چین شناسان فرانسوی مانند ژ. دگینه، گوویل، ژو ده مایا و ک. ده. ویسdelو به میان آمد... نزدیکترین اجداد خوئیخه (قبایل گائوچه - Gaoche) مشخص شده...» - گ.

بی آن که پیوند سیان یون ها را با هونوها منتفی بپنداریم، خاطرنشان می سازیم که به احتمال زیاد ژون ها با ایرانیان پیوند داشته اند. تاریخنویسان چینی آن ها را از نزدیک می شناختند و از همین رو هم ایشان را به نام «ژون-دی» ها می خواندند. خنجرهای ژون های کوهی گواه آشکار بر منشای شان است. خنجرهای آنان به گونه شگفتی برانگیزی خنجرهای اسکیت های پرآوازه را به خاطر می آورند. می دانیم که فرمانروایان پادشاهی ژو از محیط پولی اتنیک (چندتباری) ژون ها برخاسته بودند و با بستگان دشت نشین خود پیوندهای خویشاوندی و سیاسی دیرپا و استوار داشتند.

قبایل بایان^{۱۱۲} و لووفان (loufan) اُردوس (از شاخه های رود هوان هی یا رود زرد) با ژون ها پیوند داشتند. آن ها آداب و رسوم سکایی داشتند و فرمانروایان شان زیر تاثیر فرهنگ پازیریک قرار داشتند. از آن ها در اردوس یادمان های گورستانی نخبگان اواخر سده های جارم- سوم پیش از میلاد بر جا مانده است با زیوراتی در سبک پازیریک، و برنز نامنهاد اردوس.



تندیس برنزی مرد دارای سیمای آشکارا اروپایی

^{۱۱۲}. گروه هایی از بایانی ها همین اکنون هم در افغانستان بودوباش دارند. در منطقه بند بایان.-گک.

اطلاعات در باره «دی» ها نیز متناقض است. لئو گومیلیف سخن از زیستگاه قدیمی دی ها در شمال دشت های میانی چین و جنگ های هزار ساله «اهریمن های سرخ ریش» با «چینی ها سیاه مو» بر زبان می راند. او نام دیگر آنان -دیلی را می آورد، که آن را با تیلی ها پیوند می زند. از دیگران او نام های نام چی دی (Chidi) و بای دی یعنی دی های سرخ و سفید را یاد می کند. بازماندگان چی دی ها - اویغورها و بازماندگان بای دی ها - هپتالیت ها Ephtalits (پشتون ها) اند. نام تباری «دی» در قبیله افغانی افری دی (افریدی) هم تکرار می شود. س. کیلاشتورنی ظاهر شدن آنان را در شمال دشت های میانی چین مربوط به سده هفتم پیش از میلاد می پندارد.

اتنونیم تیلی های قدیم را توده های کنونی باشنده آلتای- تیلیوت ها و تیلیسی ها حفظ نموده اند. در سپیده دم سده های میانه این نام در اتنونیم های توده های یفتلی، ابدالی و دوبلای بلغار دیده می شد. (اب+دالی، اف+تالی، دولو+اب که در این جا «اب» به معنای سرزمین های کوچیان است).¹¹³

¹¹³ قبایل ابدالی، یفتلی و دولوبا از روی همه نشانه های ایرانی اند. آن ها زمانی در ترکستان خاوری بودوباش داشتند - جایی که از ایشان توپونیم (نامجا یا نام گیتایی) ابدالی بر جا مانده است - و سپس از آن جا از راه آسیای میانه به سرزمین کنونی افغانستان، ترکمنستان و اروپای خاوری رفتند.

طایفه ترکمان «ابدالی» تقریباً پس از پنج سده همراه با اغوزها به خاور میانه رفتند. فتح آسیای صغیر (سرزمین آناتولی یا ترکیه کنونی) را با آنان مربوط می دانند. از بازماندگان آنان در آسیای صغیر نام های خانوادگی ابدالی بر جا مانده است. به احتمال بسیار زیاد، نام بایار (Bayar) [نام خانوادگی نویسنده - گک] با آن ها ارتباط می گیرد.

از بلغارهای دولوب (Dulob) که منشای تباری شان را برخلاف حقایق تاریخی تلاش ورزیده اند به قبایل ژرمن پیوند بزنند، دولیبی ها Duleb بر جا مانده اند.

بنا بر پیام های گنگ (اما نه رد شده از سوی مرکز علمی بلانوفسکی (O. Balanovsky)، تاتارها و اوکراینی های منطقه لووف از دید ژنتیکی بستگان هم اند.

آن چه مربوط می گردد به هم آوایی کلمه های ابدالی و هپتالی، چنین چیزی آشکارا در زبان های تاتاری و باشقیری برجسته می باشد. روشن است، می توان کلمه های ایتیل و ادیل را با هم مقایسه کرد.



(یک سکه یفتلی با فرتور پادشاه یفتلی (سیمای اروپاییدی او با بینی برجسته آشکار است)

یادداشت گزارنده: چنان چه در گذشته چند بار هم یاد آور شدیم، تا کنون بر سر وجه تسمیه قبیله ابدالی پشتون در میان دانشمندان کنکاش های فراوانی روان بوده است. گروهی بر آن اند که ابدال برگرفته از عبدال عربی است و عبدالی با گذشت زمان به شکل ابدالی تغییر شکل یافته که همانا همین دیدگاه بیشتر پذیرفته شده است. همچنین در این که کلمه پشتو (جمع آن پشتون) برگرفته از همان پرسو و پرثو و پرسو و پرسو است و پشتون های ابدالی با پارسیان از یک تیره و تبار اند، کمتر کسی تردید داشته است.

از سوی دیگر، آن چه مربوط به یفتلی ها می گردد، در کل، چند دیدگاه از سوی دانشمندان ارائه گردیده است که گروهی ایشان را با کوشانیان از یک تیره و تبار دانسته اند و از بازماندگان یوئه شی ها خوانده اند. گروه دیگر ایشان را از بازماندگان اوسون های تا اندازه یی آمیخته با هونوها (هونوهای سفید) شمرده اند و گروه دیگر از جمله لئو گومیلیف آنان را از بومیان پامیر و بدخشان خوانده اند که کاوش های باستان شناسی اخیر، همانا همین دیدگاه سومی را تایید می نماید.

در این جا، گنجایش ندارد که بیشتر از این در باره منشای یفتلیان یا هپتالیان که عرب ها ایشان را هیاطله خوانده اند، پردازیم. در کتاب «دولت یفتلی و نقش آن در تاریخ آسیای مرکزی» نوشته شادروان داکتر معروف عیسی محمدف و نیز کتاب «شاهنشاهی کیرپاند» نوشته بانو پروفیسور غوزل محی الدین ووا، به

تفصیل به این مساله پرداخته شده است که هر دو کتاب اکنون زیر ترجمه اند و امیدوارم بتوانم در آینده نزدیک هر دو را پیشک حضور تان نمایم. با این هم یادآوری چند نکته را بایسته می پنداریم: بسیار دشوار است کسی باور کند که در جهانگشایی های سلجوقیان در آسیای صغیر همانا ابدالیان پشتون در کنار ترکمان های اوغوز و افشارها (افشینی ها) پیشاهنگ بوده باشند. زیرا در آثار تاریخی فزونشمار دوره سلجوقی چه به زبان عربی و چه در پارسی دری و چه در سایر زبان ها به چنین چیزی اشاره نشده است. اما آن چه در این پیوند در باره بازماندگان هپتالیان (یفتلیان) آمده، تردیدی بر نمی انگیزد. یعنی این یفتلیان بوده اند که در کنار اوغوزها و افشاری ها در فتح آسیای صغیر دست داشته اند، نه پشتون های ابدالی.

از همین رو، می توان گفت که طایفه ترکمان ابدالی، نه با پشتون های ابدالی، بل که با هپتالیان یا یفتلیان پیوند دارند که در اثر آمیزش با ترکمانان و یا زیر تاثیر آنان زبان خود را از دست داده، ترکمان خوانده شده اند. از سوی دیگر، به همین پیمانه روشن است که پشتون های غلزایی آمیزه یی اند از یفتلیان و توده های بومی باشند گستره میان کابلستان و رود سند یعنی کوه های سلیمان و دامنه های آن که زبان شان در آغاز مانند یفتلیان بوده اما در اثر آمیزش با پشتون های ابدالی و زیر تاثیر آنان پشتو شده است.

در پیوند با گفته های نویسنده همچنین بایسته می دانم یادآور شوم که: نخست این که پشتون ها در دوره فرمانروایی سلجوقیان در گستره کنونی افغانستان حضور نداشتند. از حضور پشتون ها (افغان ها) برای نخستین بار در دوره محمود غزنوی در جنوب کابل (منظور کابلستان است نه شهر کابل) یعنی در همین گستره کوه های سلیمان یاد شده است. در دوره شاهرخ تیموری، زمین هایی به پشتون ها در مضافات قندهار داده شد. روشن است آن ها نمی توانسته اند در آن هنگام در هرات حضور داشته باشند. زیرا در تاریخ های تیموریان هرات و سایر منابع از آنان چیزی یاد نشده است. سلجوقیان بر مناطق جنوب هندوکش تا کرانه های رود سند سیطره نداشتند یعنی اصلاً بر گستره پشتون ها تسلط نداشتند.

گذشته از این ها، نام ابدالی چونان یک طایفه در میان قبایل پشتون، بیشتر در اواخر صفویه برجسته شد که با نیاکان احمدخان عبدالی ربط می گیرد. پیش از دوره صفویه نام عبدالی در جایی دیده نمی شود. دست کم بنده تا کنون در کدام منبعی با این نام بر نخورده ام.

هرگاه بپذیریم که پشتون ها (ابدالی ها) از بازماندگان هپتالیان اند، چنین می شود که پیش از برافتادن یفتلیان در تاریخ حضور نداشته اند. حال آن که در موازیک پومپی، که در آن یونانیان باستان صحنه نبرد داریوش و اسکندر را به نمایش کشیده اند، در کنار داریوش سواره نظام افغانی (پشتون) مجهز با جنگ

همه آن ها چنین بر می آید که با هم خویشاوند اند- چیزی که چینی ها به آن اشاره نموده اند. به باور چینی ها، اویغورها (که از تیره تیلی اند) و یفتلی ها بر رغم تفاوت زبان های شان دارای منشای مشترک اند.

آن چه مربوط به منشای تباری دی ها می گردد، می شود گفت که چندان روشن نیست. چنین بر می آید که آن ها از یک سو در پیدایش خود با قبایل سکایی کوچ نشین آسیای میانه و از سوی دیگر، با باشندگان قدیمی این سرزمین ها (با آن که هم از جاهایی دیگری به این جا آمده بودند)، پیوند داشتند. بیخی امکان دارد که در میان آن ها بازماندگان «ارابه سواران» اندرونوفویی بوده باشند. همین گونه چنین بر می آید که مومیایی های یافت شده در حوضه رود تاریم با آنان ارتباط یکرستی داشته باشند. همچنین آن ها با ژون ها

افزارهای سنگین دیده می شوند. این تصویر در کتاب «افغان نامه» نوشته داکتر محمود افشار و نیز کتاب «تاریخ جنگ های افغانستان» به زبان انگلیسی آورده شده است. نتیجه این که پشتون های ابدالی پیش از یفتلیان در گستره ایران خاوری (در منطقه مستنگ در بلوچستان کنونی) حضور داشته اند و روشن است نمی توان آنان را بازمانده یفتلیان دانست. شاخه دیگر پشتون ها یعنی غلزایی ها از بازماندگان یفتلی هستند که در اثر آمیزش یفتلی ها با پشتون های ابدالی به میان آمده اند. پسان ها غلزایی ها در دوره شاهنشاه محمود غزنوی و پس از آن، در زمان بابر، به پیمانه معینی با تورک ها آمیز یافتند.

در باره وجه تسمیه کلمه پشتون، در بالا مطالبی نوشتیم. اما وجه تسمیه کلمه افغان تا کنون به درستی روشن نیست. شاید افغان، معرب ابگان باشد. ابگان (اب+گان) یعنی مردمان کوچی. شایان توجه است که در کلمه ابدالی هم «اب» دیده می شود. حال، اگر «اب» به معنای کوچی باشد، با پرسش دیگری رو به رو می شویم که پس «دالی» یعنی چه؟ تنها چیزی که به ذهن می رسد، این است که شاید دالی شکل دگرگون شده دلی باشد. یعنی دی ها. پس می توان چنین نتیجه گیری کرد که ابدالی یعنی دی های کوچی. دی ها هم همان دهایی های یا دهه یی های تورانی اند. شاید این نام پس از آمدن توده های سکایی و سایر تورانی ها به گستره بودوباش پشتون ها پدید آمده باشد.

با توجه به همه این ها می توان گفت که در لشکرکشی های سلجوقیان بر آسیای صغیر (آناتولی- سرزمین امپراتوری روم شرقی بیزانس یا ترکیه کنونی) نه پشتون های ابدالی، بل که یفتلی های آمیزش یافته با ترکمانان، اشتراک داشته و پیشاهنگ بوده اند.-گ.

پیوندهایی داشته بودند. از دیدگاه ژنتیک، آن ها دارندگان هاپلوگروه آریایی R1a بودند.¹¹⁴

دی های کوچرو نه تنها استپ های استان کنونی گانسو را گرفتند، بل که همین گونه در راستای جنوب در استان سیچوان پیش رفتند. ظاهراً، در این جا در سیچوان، آن ها با مردم «با-شو» رو به رو گردیدند و با آنان آمیزش یافتند و پاره یی از عناصر فرهنگی آنان را وام گرفتند. به ویژه، آیین روپوش گذاشتن بر آرامگاه ها را که در گستره فرهنگ های کاتاکومبی-گورستان های دخمه یی (گورستان های بوما در ترکستان خاوری و شمسی در دامنه های شمالی کوه های تیان شان و...) گسترش یافته بودند، و سپس در سال های مهاجرت های سترگ توده ها به مرزهای غربی استپ های اورآسیا رسیدند.¹¹⁵

مهمترین و شناخته شده قبیله ژون، قبیله اوسون (آسیانی های تاریخ نویسان یونانی) در استپ های استان کنونی گانسو بسر می بردند. به گفته لئو گومیلیف آن ها از دینلین ها بودند. دیگران آن ها را با ایسیدونی ها (issedons) یکی می پندارند. اوسون ها با یوئه شی ها می زیستند اما نسبت به آن ها دیرین تر بودند.¹¹⁶ سیمای آنان به سغدی های آسیای میانه همانند

¹¹⁴. ژ. سیییتف داده هایی را می آورد در باره تیره های ساریگ-یوگورها (Saryg yugur)، که از بازماندگان دی ها به شمار می روند و در اعماق آسیای مرکزی بسر می برند که لئو گومیلیف متوجه نمی شود که چشمان شان بادامی نیست و در چهره های شان رنگ زرد دیده نمی شود. طایفه ابدالی از جمع آنان است. از لحاظ ژنتیکی ساریگ-یوگورها دارنده هاپلوگروه های مختلف اند. اما R1a - هاپلوگروه آریایی شان، گروه غالب است.

¹¹⁵. این رسم و رواج ها همراه با دیگر رسم و رواج ها، مانند کندن دخمه ها در گورستان ها و گذاشتن پوست ها، پاها و سرهای اسپان که در میان سارمات های خاوری رواج داشت، در میان آرامگاه های بلغارهای تاتارستان (البته، نه همه) و تورباسلین های (turbaslin) باشقیرستان دیده می شود.

¹¹⁶. در این جا باید متوجه یک نکته باشیم. برخی از پژوهشگران بر آن اند که اوسون ها آمیزه یی بودند از یوئه شی ها و سکایی ها. می توان گمان برد که در آغاز، در این گستره تنها گروه هایی از سکایی ها بودوباش داشته اند. سپس یوئه شی ها به سرزمین های شان سرازیر شده، آنان را اسیمیله کرده و این گونه

بود: دارای قدهای رسا، و ریش های بور. افسانه نشانه های نسب یا شجره نامه آن ها با رومیان باستان همانند است.

هم در این جا و هم در آن جا در سرنوشت فرمانروایان ماده گرگ و زاغ (کلاغ) نقش دارند. همسایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می کردند، و یوئه شی ها؛ برای زمان درازی سرنوشت اوسون ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی بازی کرد.¹¹⁷ چنین بر می آید که اوسون ها در کشاکش میان دو توده با هم رقیب همسایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

تبار نوی به نام اوسون پدید آمده است. چون، یوئه شی ها نیرومندتر و فزونشمار تر بوده اند، روشن است که اوسون ها زیر فرمان شان بودند.

هر چه بوده، میان این دو تیره خویشاوند، دشمنی هایی بوده و پیوسته نبردهایی روان بوده که به کشته شدن پادشاه اوسون ها انجامیده است. در آینده، همین دشمنی موجب شده که اوسون ها با هونوها همدست شده، گلیم یوئه شی ها را برچینند. حتا، در سال های پایانی فرمانروایی هونوها، چینی ها توانستند با بهره گیری از همین دشمنی، اوسون ها را با خود در نبرد در برابر هونوهای شمالی که بیشتر متشکل بر بازماندگان قبایل یوئه شی بودند، همپیمان سازند و دولت هونویی را از ریشه براندازند. -گک.

¹¹⁷. به این معنا که نخست، یوئه شی های آریایی از گستره پهناوری در میانه های آسیا رانده شدند و در پی آن ها، دولت در آغاز خیونی (آریایی) هونوها هم بر افتاد. سپس قدرت در میانه های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژوژان ها یا ژون ژون ها) افتاد که به نوبه خود اوسون ها را هم راندند. همه این ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد. چون در فرجام چینی ها بر سرزمین های توده های ایرانی زبان مسلط شدند.

با آمدن یوئه شی ها و در پی آن ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده یی با روم خاوری درگیر نبردهای سهمگین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چونان هدیه آسمانی بود. سر انجام، هم چنین شد که سرزمین های پهناور میانه آسیا نخست به دست تورکان، سپس مغولان (و در پایان کار هم به دست روس ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابانگرد افتاد و همه این ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن های چینی، عربی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم گردانید. -گک.

اوسون ها با شکست دیدن از دست یوئه شی های تجاوزکار، زمین های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار یوئه شی ها، مائودون - فرمانروای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته شده مهربانی فراوان کرد و این گونه، هونوها و اوسون ها از دشمنان، به همپیمانان در برابر یوئه شی ها مبدل شدند.

در شمال جونگ ها (ژون ها)، هونوهای مرموز بودوباش داشتند. ریشه های آن ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی ها، دینلین ها و ژون ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری هونوها داوری کنیم، بی چون و چرا پیوند آن ها با توده هایی یاد شده در اوستا - خیونی ها به خاطر می آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ های اروآسیای کشاند و در آن جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سویی دیگری یافت.

سکایی های ایرانی زبان که به احتمال بسیار زیاد، دارندگان هاپلو گروه R1a، بودند، به خاور آمدند. اما در این جا اتنوزنز آن ها اصولاً راه متفاوتی را پیمود و در سرانجام به نتایج غیر منتظره یی انجامید. در آغاز، توده ایرانی زبان در میان خود فروپاشید و به دست خود تمدن خود را نابود کرد و در راس تمدن تازه تورکی قرار گرفت^{۱۱۸} که در آن دارندگان هاپلو گروه های Q و N نقش برجسته داشتند.^{۱۱۹}

¹¹⁸. منظور این است که توده های ایرانی زبان مانند دی ها، دینلین ها، ژون ها، یوئه شی ها و اوسون ها، از سویی میان خود به رقابت و مبارزه برخاستند و از سوی دیگر پیوسته با توده های زردپوست چینی و تبتی آمیزش می یافتند و در سرانجام در اثر کشاکش های درونی (میان یوئه شی ها و اوسون ها و پسان تر میان یوئه شی ها و هونوهایی که دیگر در اثر آمیزش با چینی ها و دونهوها تورکی شده بودند) همه از میان رفتند و جای خود را برای توده های نوپیدای پروتو مغولی و پروتو تورکی که آمیزه یی از تورانیان آریایی ایرانی زبان و چینی های زردپوست بودند، سپردند. -گ.

¹¹⁹. با توجه به نقش سوبسترات (بستر) و لایه فوقانی (سوپراسترات) جامعه، منشاء کتله عمومی باشندگان و هسته سیاسی آن باید جداگانه بررسی شود. در باره طبیعت اصلی تمدن ایرانی هونوها، می توان از روی ایرانیسم های زبان چوواشی، جامه های نوع سکایی آنان، کلاه های شان، که یادآور کلاه های فیریگی ها (Phrygian) می باشد، شیوه تعظیم شان به سان سکایی ها و.... داوری کرد.

تورکی زبان بودن [(شدن)-گک]. هونوها، دینلین ها و تیلی ها (نیاکان اویغورها)، که گومیلیف و نویسندگان برخی از مقالات ویکپدیا و دیگر آثار تاریخی، بر آن پا می فشارند، شاید برای برش معینی از دوره تاریخی تاریخ تباری شان درست باشد، اما به هیچ رو، منشای تباری آن ها را توضیح نمی دهد. زبان نمی تواند چونان مشعل راهنما در پیچ و خم پدیده پیچیده اتنورنز شمرده شود. زیرا تغییر زبان در تاریخ بیشتر قاعده است تا استثناء.

نورمان ها، به عنوان مثال، پس از فتح منطقه شناخته شده نورماندی (فرانسه)، زبان ناروژی خود را از دست دادند و فرانسوی زبان شدند. همان ها به انگلستان، که در آن جا توده های خویشاوند شان زندگی می کردند، زبان فرانسوی را به ارمغان آوردند و مدت های زیاد به آن سخن می گفتند. فرانسویان کنونی به زبانی سخن می گویند که ریشه های آن به جهان فرهنگ روم سر می کشد.^{۱۲۰} اما از این فاکت، هیچ کسی در باره خاستگاه رومی الاصل بودن آن ها نتیجه گیری نمی کند. اما در این زمینه تنها موقف تاریخ نویسان یک ششم زمین (منظور گستره شوروی پیشین است-گک). صد وهشتاد درجه متناقض است که از روی زبان در باره منشای تباری این یا آن توده داوری می کنند.^{۱۲۱}

¹²⁰. بایسته است میان دو نوع اتنورنیز، تمایز قائل شد:

یکی، منشای تباری آریایی تک تباری است. حاملان آن (به جز از رشته زنان) با افراد برخاسته از دیگر گروه های تباری همگرایی نیافتند و همین گونه آن ها را به محیط خود نپذیرفتند.

اتنورنیز دیگر، رومی است که شکل فراتباری یا سوپر اتنیک (superethnic) دارد. رومیان از همان آغاز، اهمیت بسیاری به خاستگاه و منشا نمی دادند و این خط شالوده گذار توسعه پا گرفت. البته، تلاش هایی از سوی رومیان برای دادن بار تباری به دولت روم برای بازماندگان شان انجام شده بود، اما همه این تلاش ها در فرجام با شکست رو به رو گردیدند.

¹²¹. به گمان غالب، نویسنده در این جا آن پژوهشگرانی را آماج خدنگ های سرزنش ساخته است که بی توجه به تورکی زبان شدن متاخر هونوها و برخی دیگر توده ها مانند اویغورها، قرغیزها و تاتارها، می کوشند آنان را از ریشه تورکی زبان و تورکی تبار جا بزنند. -گک.

چنین بر می آید که به علت عدم آگاهی، برخی از نویسندگان می خواهند چنین استدلال نمایند که گویی این قبایل از همان آغاز تورکی زبان بوده باشند! و این گونه، بی توجه به آوندهای دیگران، آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف عمدی یا غیر عمدی حقایق دست می یازند و به «کلاهبرداری های تباری تاریخی» می پردازند.

در این رابطه، بایسته است گزارش منابع چینی را در باره پیوندهای تیلی ها یادآور شویم. بنا به گفته یک منبع، اویغورها (تیلی ها) با یوئه شی ها خویشاوند اند. اما به گفته منبع دیگر، هم‌ریشه با یفتلی های ایرانی زبان؛ اما در این حال، آگاهان چینی تنها یادآور می شوند که زبان یفتلی ها از زبان اویغورها متفاوت است. [یعنی اگر اویغورها را تورکی زبان بپنداریم، زبان یفتلی های خویشاوند آن ها غیر آن بوده است - گ.].

به باور ثابتف (Sabitov) (دانشمند اویغوری) در میان اویغورها بنا به داده های د. ان ای، هاپلوگروه R1a، هاپلوی اصلی است. یعنی آشکارا برخاسته از ریشه هندواروپایی که با تاجیک های کوهی، افغان ها (پشتون ها) - بازماندگان سکایی ها، گسست ناپذیر می باشد.^{۱۲۲} در آینده، برخی از اویغورها به غرب شتافتند و اقوام ایرانی غرب اورآسیا را زیر فرمان خود درآوردند. آن ها بودند که پایه و شالوده تباری بلغار بزرگ و دولت کیف روس

¹²². به گونه یی که پیشتر هم گفتیم، سخن می تواند تنها بر سر پشتون های غلزایی باشد که نویسنده آن ها را برخاسته از سکایی ها می داند، نه پشتون های ابدالی (درانی) که با پارس ها هم‌ریشه و خویشاوند اند. با این هم، شایان یادآوری است که پشتون ها، در کل، از روی داده های دی. ان. ای، پس از نورستانی ها، ناب ترین و اصیل ترین توده های ایرانی اند. هاپلو گروه R1a در میان باشندگان ایران غربی (ایران کنونی) به گونه میانگین تنها 30 درصد است. در حالی که در میان نورستانی ها بیش از 60 درصد و در میان پشتون ها (همراه با دیگر هاپلوهای رایج در میان توده های اوروهندواروپایی) نزدیک به 50 درصد می رسد. برای مقایسه این هاپلو در میان تاجیک های باشنده همواری ها، مانند ایرانی های غربی، به همان میانگین 30 درصد می رسد. این گونه، پشتون ها از ایرانی ترین و اصیل ترین گروه ایرانی تبار اند. - گ.

را گذاشتند. آوازخوان سرزمین روسی بویان دارای نام بلغاری بود، اما چنانی که از آهنگ های سروده شده وی بر می آید، به زبان روسی باستان آواز می خواند.^{۱۲۳}

نام تباری باستانی تله ها یا «تیلی» ها از طریق بلغارها به محیط سلاوی ها ره یافت و در سیمای اسلاوی دولوبی ها (Duloba) بازآفرینی گردید (در این باره پسانتر می پردازیم). بنابراین، پیام در باره پیوندهای تنگاتنگ تاتارها و اوکرایینی های لفوف، بدون پایه و شالوده تاریخی نیست. چنانی که آداب و رسوم روس های جنوبی و اوکرایینی ها که با عهد فرمانروایی خاقانات دشت نشین خزر هماهنگی دارند. برای نام «بویان» برخی از نویسندگان می کوشند ریشه های سلاوی و یا چواشی جستجو نمایند و در این حال این واقعیت را نادیده می گیرند که این نام در میان تاتارها در گذشته بسیار رایج بود.

¹²³. شایان یادآوری است که زبان روسی باستان، با زبان اوستایی بسیار نزدیک و هم‌ریشه می باشد. هم از دید دستوری و هم از دید واژگانی. -گ.